

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۳۱۲۸۸

رده‌بندی دیویی: الف ب/ م ۵۲ ی ۱۳۲۹ ۲۹۷/۳۴۲۲ مرجع □

سرشناسه: یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم، ۱۲۴۷؟ - ۱۳۳۸؟ ق.

عنوان قراردادی: منتخب الرسایل

عنوان: رساله شریفه منتخب الرسایل

شرح پدیدآور:

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: بغداد ناشر: مطبعه دارالسلام تاریخ نشر: ۱۳۲۹ق.

صفحه شمار: ۱۹۲ص. مصور□ درسی□ گراور یا افست□

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱×۱۵ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی□ اهدایی☑ خریداری□ ارسالی□

واقف: حاج محمد سلوکی تاریخ ثبت: اسفند ۱۳۶۴

یادداشتها: چاپ سربی قدیم

مذیل به فهرست و بعلاوه امام

گردآوری مفتاد توسط ابوالقاسم موسوی نجفی اصفهانی

موضوع(ها): ۱. فقه جعفری - رساله عملیه.

شناسه(های) افزوده: الف. اصفهانی، ابوالقاسم، ۱۲۴۵-۱۳۲۹، گردآورنده.

ب. سلوکی، محمد، اهداکننده. ج. عنوان. د. عنوان: منتخب الرسایل

فهرستنگار: تاریخ فهرستنگاری: مرداد ۸۸

رساله شریفه منتخب الرسائل

﴿ بسمه تعالی شأنه العزیز ﴾

رساله شریفه

﴿ منتخب الرسائل از فتاوی ﴾

حضرت حجة الاسلام والمسلمين رئيس الملة والدين آية الله تعالى فى العالمين مبين الحلال والحرام وفقيه اهل بيت العصمة عليهم السلام سيد العلماء الاعاظم السحاب المتراكم وبحر العلوم المتلاطم السيد محمد كاظم الطباطبائي ادام الله تعالى ظله العالي على رؤس الانام وحفظ به شريعة جده سيد الانام عليه وعلى اله افضل الصلوة والسلام

طبعت في مطبعة دار السلام «بغداد»

دستخط محمد راثی

برحسب امر حضرت حجة الاسلام مدّظله العالی
مجدداً این رساله شریفه را ملاحظه نموده بعض
مسائل مهمه تقلید وکثیری از مسائل عبادات
بران اضافه نموده و بنظر مبارک
رسانیده امضا فرمودند الاثم

ابوالقاسم الحسيني
الأصفهاني

بسم الله الرحمن الرحيم
قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد

طبعت في مطبعة دار السلام «بغداد»

دستخط محمد راثی در سنه ۱۳۵۰

۱۳۲۹

بسم الله الرحمن الرحیم

عمل باین رساله شریفه که جناب مستطاب نخبة العلماء الاتقیاء الاعلام
اقای معظم سلمه الله تعالی منتخب نموده اند صحیح
ومجزی است حرره الاحقر
محمد کاظم الطباطبائی

رسالهٔ شریفهٔ منتخب الرسائل

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة والسلام عَلَى رسوله وعترته الطیبین امناء الله (اما بعد) چنین کوید مذنب آثم جانی « سید ابو القاسم الموسوی » النجفی الاصفهانی عفی عنه که چون رساله های عملیه مفصله متعدده عربیه وفارسیه وفتاوای حضرت اية الله فی الارضین استاد الفقهاً والمحققین اعلم العلماء والمجتهدین حجة الاسلام والمسلمین اکمل المتقدمین والمتأخرین السید المتبحر المؤید والتقی الصفی المسدّد ✻ السید محمد کاظم الطباطبائی ✻ النجفی الیزدی ادام الله ایام افاضاته ومتعنا الله بطول

بقائه از مطبوع وغیر مطبوع در عبادات ومعاملات در اطراف عالم در بلاد مسلمین منتشر کردیده ولی ما بین انها عَلَى کثرتها رساله مختصری که سهل التناول ومشتمل بر اصول دین وفروع دین ومقتصر بر مهمات احکام شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه واله الطاهرین باشد نبود « لهذا » این ذرهٔ بیمقدار محض خدمت کذاری بشریعت مطهره متقرباً الی الله وطلباً لمرضاته این مجموعه را ترتیب داده مطابق فتاوای حضرت سید استاد مدّ ظله العالی بزبان فارسی با کمال اقتصار ونهایت اختصار بعبارات شیرین عوام فهم از روی رساله های مفصله انتخاب نمودم ومسمی نمودم انرا (بمنتخب الرسائل) وارجو من الله التوفیق ومشتملست بر دو مقصد

مقصد اول

در اصول دین باشاره بادله واضحهٔ ال بطوریکه برهر عامی روشن شود وقبل از شروع دران بدانکه هر ذی شعوری بمجرد تفکر در وجود خود یا سایر مصنوعات می یابد که مصنوع بخودی خود موجود نشده بلکه صانع قادر حکیمی که مستجمع جمیع صفات کمالیه ومنزه ومبرا از صفات نقص واحتیاج

میباشد اورا ایجاد فرموده ومتصور ومعقول نیست که اوهم مخلوق دیکری باشد والا تسلسل لازم میاید پس هرمصنوعي دلیلست بر وجود صانع ودراثبات توحید ویکانکي وبیهمتائي حضرت صانع اکتفا می نمائیم بچند دلیل که بفهم عوام نزدیك باشد بدانکه اصول دین پنج است (اول) توحید وان اعتقاد بیکانکي خدا وند عز شأنه میباشد بشش دلیل « اول » انکه اکر اورا شریك میبود بسبب ان شریك عالم فاسد میشد « دویم » انکه شرکت نقص خدائي ميباشد ونقص در خدا نیست « سیم » انکه پیغمبران تمام ازنزد خدای واحد امدند واخبار بوحدانیت او نمودند اکر خدای دیکر بود اظهار حیوة مي نمود « چهارم » بر فرض تعدد یکي ازانها اکر قادر باشد بردفع دیکری دفع اند کر خدایٔ اورا کامل مینماید پس باید دفع اورا نموده باشد واکر نتواند خدای عاجز خدا نیست « پنجم » خدا به پیغمبران فرموده که شریك ندارم اکر دروغ کفته دروغ نقص است وخدا ناقص نیست واکر راست کفته مطلب ثابت است « ششم » انکه میان دوچیز فاصله باید باشد تادو بودن متحقق شود ولازم میاید انفاصله هم قدیم باشد وحال انکه ادعاء نشده واکر ادعاء ان هم بشود

تسلسل لازم میاید وان محالست (واما) صفات ثبوتیهٔ ذاتیهٔ خداوند که عین ذات اوست پس علماء هشت صفت ذکر کرده اند ومرجع انها چند صفت است « اول » قدرت « دویم » علم « سیم » حیوة « چهارم » ازلی که همیشه بوده « پنجم » ابدی که همیشه خواهد بود وبقیهٔ صفات او مرجع ان بعلم وقدرتست وبعضی ازصفات افعال اوست مثل خالقیت ورازقیت ودلیل برثبوت این صفات انست که اینها صفات کمالیه است وخدا کاملست (واما) صفات سلبیه که خداوند عالم ازان منزه ومبرا است چند صفت است چنانچه علما ذکر نموده اند « اول » مرکب بودن « دویم » جسم یاجوهر یاعرض بودن « سیم » دیدني بودن « چهارم » محل حوادث بودن « پنجم » شریك داشتن « ششم » احتیاج داشتن « هفتم » معانی یعني زائد بودن صفات ذاتیه او برذات تعالی الله عن جمیع ذلك علواً کبیرا زیرا که اینها صفات نقص است وخدا منزه ازآنست « دویم » نبوت بدانکه افراد انسان معاش انها منتظم نخواهد شد مکر بمشارکت واجتماع که معاون یکدیکر باشند در رفع احتیاجات خودشان ومعاونت حاصل نمیشود مکر بمعامله نمودن بایکدیکر ومعامله واقع نخواهد شد مکرازروی

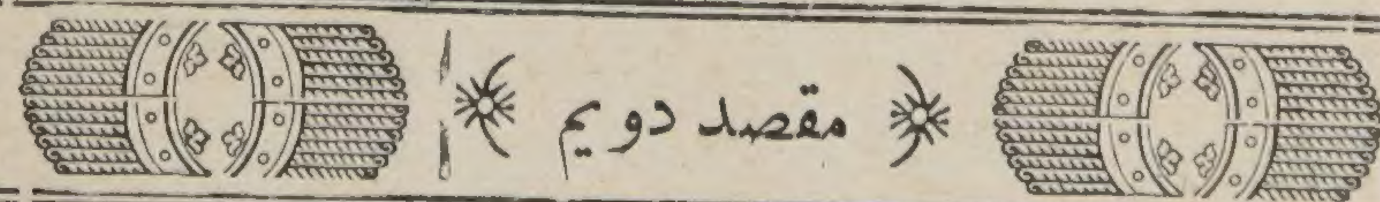
قانون عدل صحیح ازجانب حق سبحانه وتعالی چرا که اکروا کذار نماید امر قانون را بخلق هر کسی برحسب راي سخیف خود اختیار طرفی را خواهد نمود ونظام عالم مختل خواهد شد پس برحضرت حق سبحانه وتعالی معین است که وضع قوانین عدل نموده و بواسطهٔ انسان کامل که ازجنس خلق باشد ان احکام را بخلق برساند که بتوانند بااو الفت کرفته وتعلم ان قانون واحکام را ازاو بنمایند وباید ان شخص کامل ومعصوم ازخطا باشد وبمعجزات وایات بینات اثبات پیغمبری خودرا برخلق نماید تااذعان واعتقاد بنبوت او نموده اورا دران احکام تصدیق کنند یاانکه مخبر صادقی اخبار بنبوت او نماید پس بدانکه اززمان حضرت آدم تازمان حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وعلیهم اجمعین صد وبیست وچهار هزار پیغمبر مبعوث شدند ازجانب حق سبحانه وتعالی وبشارت مقدم مبارك حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله را بخلق دادند ودین انحضرت باقی است الی یوم القیمة ونبوت ان حضرت ثابت است بشش دلیل « اول » انکه باتفاق کافر ومسلم انحضرت شاکردی استادی را نفرموده ودرس نخوانده ونتوشته واز

انحضرت واوصیاء او درهر علمی فرمایشاتي صادر شد که بی تعلیم معلم محال عادی میباشد وصادر شدن این خرق عادات ازایشان معجزهٔ واضحه است « دویم » انکه درکتابهای آسماني مکرراً بشارت بقدوم مبارك انجناب دادْ شده چنانچه درآیات شریفهٔ قرأن بیان فرموده واکر درانها نبود خصم انجناب که یهود ونصاری بودند تکذیب اورا می نمودند واکر این معنی را تکذیب نموده بودند بایست بتواتر بمابرسد وحال انکه نرسیده « سیم » معجزات وخوارق عادات که بتواتر از انحضرت صادر شده وبما رسیده مثل شق القمر وتسبیح سنك ریزه در کف مبارك انجناب وامثال ان ازمعجزاتیکه در کتب ثبت است « چهارم » انکه قرأني ازجانب خداوند اورده که فصاحت و بلاغت ان عاجز نموده فصحاء عرب را که درقرأن درمقام تحدّی فرموده فأتوا بسورة من مثله وهمهٔ فصحاء عرب در مقام معارضه برامدند وعاجز شدند « پنجم » انکه کمالاتی واخلاقی ازانجناب بتواتر رسیده که دارای انها مستحق پیغمبر یست وزمان انحضرت زمان طغیان کفر بوده وقاعده لطف اقتضاً می نمود که مثل او مرسل بسوی خلق شود « ششم » انکه اکر پیغمبر نبود برخداوند عالم لازم بود که شخصی را

بکمارد که بطریق علمی کذب اورا واضح نماید زیرا که مقتضای حکمت این است که شخص حکیم عالم قادر عَلَی الأَطلاق بغلبهِ وقوه یابطریق علمی دفع مفسد دین را بنماید « سیم » معاد جسمانی است که تمام خلق باهمین بدن عنصری روز قیامت محشور ودر موقف حساب خواهند امد بشش دلیل « اول » انکه ظلم در بنی آدم بسیار است وغالباً جزاء انها دردنیا داده نمیشود اکر روز جزائي نباشد که داد مظلوم را ازظالم بکیرد لازم میاید که خداوند عالم سبب ظلم شده باشد وظلم برخداوند جل شأنهُ قبیح است « دویم وسیم » انکه خداوند حکیم تکلیف فرموده بنده کانش را بأموری چند ووعدهٔ ثواب ووعید ازعقاب فرموده وچونکه ان ثواب وعقابها بالعیان دردنیا نیست باید روز جزائي باشد والا لازم میاید تساوی مطیع وعاصی واین قبیح است وایضاً کذب لازم میاید « چهارم » انکه اتفاق اهل هرملت حقه بر ان شده « پنجم » انکه اکر نبوده باشد وبیان نشده باشد خلق بظلم عالم را فاسد مینمایند « ششم » انکه بعد ازثبوت نبوت خاصه حضرت رسول ص بنصوص متواتره درقرآن بیان ان نموده « چهارم » عدلست وبعضی انرا اصل مذهب شمرده اند بشش دلیل « اول » انکه ظلم

قبیح است وبرخدا روا نیست « دویم » انکه ظلم نمودن بجهت احتیاج واقع میشود وخدا محتاج نیست « سیم » انکه خداوند جل شأنه خود منع ازظلم فرموده چکونه خود ظلم مي نماید « چهام » انکه درکتابهای منزله اخبار بعدل خود فرموده « پنجم » انکه نظم آفرنیش عالم اقتضاء عدل اورا مینماید « ششم » انکه باحتمال ظلم رفع اعتماد میشود از صدق او (پنجم) امامتست که اورا هم بعضی اصل مذهب شمرده اند وهمان برهانیکه ذکر شد دراثبات نبوت مطلقه واحتیاج خلق بانبیاء جاریست دراثبات ولایت مطلقه ولزوم نصب امام ازقبل حق سبحانه وتعالی برای ابقاء دین حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله واتمام حجت برخلق وبیان احکام الهیه وهم دراثبات لزوم عصمت امام وبقاء او الی یوم القیمة (وامامت) خاصهٔ دوازده امام علیهم السلم که « اول » امیرالمؤمنین علی علیه السلم « دویم » امام حسن « سیم » امام حسین « چهارم » امام زین العابدین « پنجم » امام محمد باقر « ششم » امام جعفر صادق « هفتم » امام موسی کاظم « هشتم » امام رضا « نهم » امام محمد نقی « دهم » امام علی النقی « یازدهم » امام حسن عسکری « دوازدهم » امام عصر منتظر ارواح العالمین فداه وعجل الله

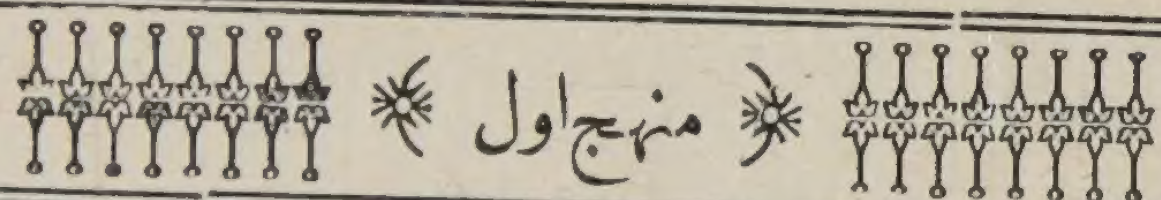
تعالی فرجه وجعلنا من انصاره بوده باشند ثابت میشود به پنج دلیل « اول » باتفاق شیعه واهل سنة حضرت رسول ص فرموده که خلیفهٔ بعد ازمن دوازده نفر میباشند وهر کس غیر ازانها اظهار این امر نموده باین عدد نبودند وهم چنین معصوم نبودند وعصمت ائمه طاهرین نزدتمام مسلمین محل کلام نیست مکر فرقهٔ ضالهٔ خوارج لعنهم الله که عنادانها واضح است « دویم » انکه هریك از ایشان ادعاء امامت نموده اند قطعاً وعصمت انها مانع ازدروغ کفتن ایشانست علاوه برانکه کمالات وحالات وعبادات ومکارم اخلاق ومحامد صفات ایشان که بتواتر رسیده مقتضی صدق ایشان است « سیم » علومیکه ازایشان رسیده بی تعلیم ازخارج بوده وان خرق عادت است « چهارم » انکه از حضرت رسول ص نصوص متواتره بامامت ایشان باسمائهم وصفاتهم رسیده چنانچه درکتب مبسوطهٔ مسطور است « پنجم » انکه معجزات متواتره که ازهر کدام ازانها نقل شده درکتب مفصله مسطوراست



مقصد دویم

در فروع دین است وان احکام عبادات ومعاملات وفرائض

وسیاسات است وتفصیل احکام انها در کتب ورسائل مفصله مسطور است وعمدهٔ غرض دراین وجیزه اقتصار برمهمات احکام عبادات ومعاملات ومواریث است که غالباً مورد ابتلای عامهٔ ناس میباشد وتتمهٔ احکام موکول بکتب مبسوطه است که ازفتاوی حضرت سید استاد مدّ ظله العالی دراطراف عالم منتشر است (واما) احکام حج پس علاوه ازانکه درضمن کتب مبسوطهٔ مسطور است رساله مفردهٔ مناسك مختصر ازمحقق انصاری مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه که حاشیه فرموده اند متکفل احکام انست پس این وجیزه مشتمل است برسه منهج



منهج اول

در احکام عباداتست ودران چند مطلب است وقبل ازشروع دران باید دانست که اصل وجوب تقلید درحق غیر مجتهدین تقلیدی نیست پس باید خود مقلد بدلیل عقلی قطعی انرا بداند وبر احدی مخفی نیست که اکر اجتهاد برتمام خلق واجب عینی باشد نظام معاش مردمان مختل میشود بلکه وجوب اجتهاد نسبت ببعضی از خلق

مستلزم تکلیف مالا یطاق ونسبت ببعضي موجب عسر اکید وحرج شدید است وحال انکه خداوند جلّ شأنهُ سختی را ازاین امت مرحومه برداشته چنانچه وجوب عمل باحتیاط درحق عوام مستلزم ان است پس طریق عوام منحصر بتقلید است ومناسب است مهمّات مسائل تقلید بیان شود درچند مسئله (مسئلة) بدانکه شخص مکلف یامجتهد است یعني صاحب قوه استنباط احکام شرعیه ازمدارك مقرره انها یاصاحب قوه مزبوره نیست چه عامي محض باشد یامشتغلی که هنوز بحد استنباط نرسیده پس اکر مجتهد باشد عمل میکند باجتهاد خود والا باید تقلید کند یااحتیاط وبرای مجتهد هم جایزاست درعمل خود احتیاط کند چه فعلاً اجتهاد کرده باشد دران مسئله یانه واکر در بعض مسائل قوه استنباط داشته باشد که اورا متجزی می کویند میتواند درخصوص ان مسائل عمل باجتهاد خود کند ودرانچه قوه ندارد حال او حال غیرمجتهد است که باید عمل کند بتقلید یاباحتیاط (مسئلة) بدانکه اقوی جواز عمل باحتیاط است چه برای مجتهد چه مقلد چه درشبهات حکمیه چه موضوعیه چه احتیاط مستلزم تکرار عمل باشد یانباشد مکر درصورتیکه احتیاط مستلزم تکراري شود

که درعرف صدق امتثال نکنند وان را بازیچه حساب کنند (مسئلة) بدانکه احتیاط چند قسم است زیرا که کاهي احتیاط مقتضی فعل عملي است مثل انکه حکم عملي مردد باشد مابین وجوب وغیر حرمت از استحباب یااباحه یاکراهت پس دراین صورت مقتضای احتیاط اوردن انعمل است وکاهی احتیاط مقتضي ترك است مثل انکه عمل مردد باشد مابین حرام وغیرواجب وکاهي احتیاط مقتضی جمع است مثل انکه نماز را قصر باید بخواند یاتمام وکاهي مقتضی تکرار است مثل انکه نداند امر فلانی شرط است یامانع پس باید یك مرتبه عمل را باان امر بجا اورد ویك مرتبه بدون ان (مسئلة) درموارد یکه احتیاط ممکن نیست معین است اجتهاد یاتقلید مثل دوران امر مابین وجوب چیزی یاحرمت ان یاشرطیت چیزی ومانعیت ان درعملیکه قابل تکرار نیست ومثل مالیکه مردد باشد مابین دوصغیر یادومجنون یابین صغیر ومجنون ونحو اینها (مسئلة) بدانکه تمیز دادن عامي موارد احتیاط را دربسیاری مقامات درنهایت صعوبت است زیرا که کاهی مختلف میشود باختلاف حالات وکیفیات مثلاً جواز وضوء وغسل باب مستعمل دررفع حدث اکبر محل خلاف است وبحسب ظاهر

احوط ترك ان است لكن اين دروقتي است كه آب ديكرى كه خالى ازنقص باشد داشته باشد اما اكر آب او منحصر باشد بان وخاك تيمم هم نداشته باشد احوط وضوء كرفتن بهمان آب است چنانچه هر كاه خاك هم داشته باشد احوط جمع مابين وضوء بان آب وتيمم است وهم چنين احتياط ازجهتي معارض ميشود باحتياط ازجهة ديكر مثل انكه درشك اينكه تسبيحات اربعه را سه مرتبه بايد كفت يايك دفعه كافيست كه احتياط درسه مرتبه كفتن است لكن درصورتيكه وقت مضيق باشد سه مرتبه خواندن ان مستلزم وقوع قدرى ازنماز است درخارج وقت احتياطين تعارض ميكنند وترجيح احد احتياطين براى عامي ميسر نيست بلكه مشقت معرفت موارد احتياط كمتراز زحمت اجتهاد نيست لذا متعين است براو درامثال اين موارد تقليد كند (مسئلة) بدانكه بعضى كفته اند تقليد عبارت است ازعمل كردن بقول مجتهد وبدون عمل محقق نميشود لكن اقوى خلاف ان است بلكه تقليد عبارت است ازالتزام بفتواى مجتهد وانرا حكم خود دانستن وعقد قلبى براينكه حكم الله فعلى درباره او همان است باالتزام بعمل برطبق ان پس تقليد مقدمه عمل است وعمل خارجى معتبر در

تحقق ان نيست اكرچه مقصود اصلي ازايجاب ان عمل است چنانچه اجتهاد نيز چنين است يعني عمل خارج ازان است والتزام مزبور كه معنى تقليد است اكر تفصيلى باشد باينكه فتواى مجتهد را درخصوص مسئله مفصلا بداند وملتزم شود كفايت ان درتحقق تقليد معلوم است واما التزام اجمالى باينكه ملتزم بانچه فتواى مجتهد است در خصوص فلان مسئله باانكه هنوز يادنكرفته است ياكرفتن رساله باملتزم شدن بانچه دران است ازفتاوى پس ايا كافيست يانه پس اظهر كفايت ان است اكرچه مراعات احتياط درترتيب اثار احوط است پس اكر تقليد او باين نحو اجمال باشد احوط عدم عدول ازان مجتهد است چنانچه اكر ان مجتهد وفات كند پيش ازعمل احوط عدول بحى اعلم است اكرچه بقاء برتقليدرا واجب دانيم ولى مجرد ياد كرفتن فتواى مجتهد بدون التزام بعمل ان ياكرفتن رساله بدون التزام بان ياكفتن اينكه من مقلد فلان مجتهدم تقليد نيست (مسئلة) طفل مميز هر كاه تقليد كند صحيح است پس اكر قبل ازبلوغ مجتهدش بميرد ميتواند برتقليد او باقى بماند چنانچه درحال حيوة او نميتواند عدول بديكرى كند قبل ازبلوغ يابعد ازان درجائيكه مقلد بالغ نميتواند

عدول كند (مسئلة) مجتهدى كه تقليد اورا ميتوان كرد بايد جامع الشرائط باشد كه امام زمان اذن داده باشد درزجوع باو بطريق خصوص ياعموم واذن بطريق خصوص درزمان غيبت كبرى نيست لكن اذن عموم موجود است چنانچه در توقيع مبارك فرموده واما الحوادث الواقعه فارجعوا فيها الى رواة احاديثنا فانهم حجتي عليكم وانا حجة الله عليهم ودر احاديث ديكر فرموده اند الراد عليه كالراد علينا والراد علينا كالراد عَلَى الله تعالى وهو عَلَى حد الشرك بالله ونيز از حضرت عسكرى عليه السلم منقول است كه فرموده اند واما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً عَلَى هواه مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه (مسئلة) اقوى جواز بقاء بر تقليد ميت است ولي جايز نيست ابتداء تقليد ميت نمايد (مسئلة) هر كاه عدول كرد از تقليد مجتهد ميت بمجتهد حي جايز نيست دو باره عود بتقليد ميت وهم چنين جايز نيست عدول از تقليد مجتهد زنده بديكرى مكر درصورتيكه دو يمى اعلم باشد (مسئلة) تقليد اعلم باامكان واجب است عَلَى الاحوط وهر كاه اعلم را نشناسد واجب است فحص كند تا پيدا كند ومرجع در تعيين او اهل خبره واستنباط مي باشند ومراد از اعلم كسى است

كه استنباط او از ديكران بهتر باشد باينكه مدارك مسئله را بهتر بداند (مسئلة) معتبر است در مجتهد براى صحت تقليد كردن از او چند چيز « اول » بلوغ « دويم » عقل « سيم » ذكوريت « چهارم » اثنى عشرى بودن « پنجم » عدالت « ششم » طهارت مولد « هفتم » حفظ او از متعارف كمتر نباشد « هشتم » اجتهاد « نهم » حيوة پس ابتداء تقليد ميت نميتوان نمود بلي اكر درزمان حيوة او تقليد نموده جايز است بعد از مردن او بر تقليد او باقي بماند اكر چه احوط رجوع بحي است « دهم » انكه اعلم يعني استادتر باشد دراستنباط احكام شرعيه از ادله آن بالفعل « يازدهم » انكه مقبل بر دنيا نباشد يعني همت او مصروف نباشد در اوضاع دنيه به زائد برمتعارف (مسئلة) ثابت ميشود مجتهد بودن بعلم حاصل از اختبار يا از شياع و بشهادت عدلين وهم چنين اعلميت بلى كفايت ميكند مطلق مظنه باعلميت هر كاه متمكن از علم نباشد بالكه هر كاه ممكن نباشد تميز دادن اعلم مابين چند نفر و يكي از انها محتمل الاعلمية باشد باين معنى كه علم داشته باشد كه اينها يامساويند يا او اعلم است در اين صورت معين است تقليد او (مسئلة) هر كاه مقلد فتواى مجتهدش را در همهٔ احكام نميداند اما

یقین دارد باینکه عملیکه میکند اجزاء وشرائطش را بجامي اورد ومنافیات ان را ترك میکند اقوی صحة ان عمل است اکر چه احوط اعاده آنست (مسئلة) احتیاط مطلق را جایز است رجوع بغیر نماید بامراعات الاعلم فالاعلم وبهتر عمل باحتیاطست ومخالفت احتیاط مستحبی جایز است ومستحبی بودن احتیاط معلوم میشود باینکه قبل از ان یا بعد از ان فتوی داده باشد وبکوید لکن احوط کذا یا واحوط کذا یا احوط واولی کذا است والاّ احتیاط مطلق است

مطلب اول

در طهارتست وان یا از حدث است یا از خبث وطهارت از حدث یا بآب است یا بخاك وطهارت بآب وضوء وغسل است وطهارت بخاك تیمم است و برای نماز وامثال ان کاهی وضوء کافی است واحتیاج بغسل وتیمم نیست وکاهي غسل تنها کافیست وکاهي وضوء وغسل هر دو لازم است وکاهي وضوء وتیمم وکاه غسل وتیمم باید بجا اورد وکاهي محتاج بهیچ کدام نیست اما جائیکه وضوء تنها کافیست پس وقتی است که میخواهد نماز ونحوان بجا ارود وموجبات غسل برای

اورو نداده ومانعی از استعمال آب ندارد بتفصیلی که مي ایدو هنوز وضوء نکرفته یا کرفته ویکی از مبطلات ان باطل شده اما جائیکه غسل تنها کافي است پس برای کسی است که جنب باشد ومانعی از غسل کردن نداشته باشد اما جائیکه غسل ووضوء هردو لازم است پس جائي است که موجبات غسل غیر از جنابت برای او روی دهد ومانعی از استعمال آب نداشته باشد ودر این صورت بهتر این است اول وضوء بکیرد بعد غسل کند اما جائیکه وضوء وتیمم هردو لازم میشود پس وقتی است که موجبات غسل غیر جنابت برای اورو داده ومانع از غسل دارد وبتواند وضوء بکیرد پس وضوء بکیرد وتیمم بدل از غسل هم بجا اورد چنانچه هر کاه از وضوء کرفتن هم مانع دارد دو تیمم کند یکي بدل از وضوء ودیکری بدل از غسل ونیز از جاهائیکه وضوء وتیمم هردو لازم است در بعض صور جبیره است واحوط جمع مابین هردو است در رمدیے که بتواند ماعدای چشم از صورت را بشوید وچشم را جبیره کند بلی اکر علاوه برخود چشم یا موضع جرح واطراف متعارفه ان قدر معتد به از اعضاء صحیحه را نیز نمی تواند شوید وآب مضر بان است تیمم متعین است واکر حائلی در اعضاء

~~وضو باشد در اعضاء~~ وضوء یاغسل غیر از جبیره مانند قیر ونحوان که رفع ان ممکن نباشد کافي است شستن روی ان در وضوء یاغسل وتیمم واجب نیست اکر چه احوط است نیز اما جائیکه تیمم تنها کافیست پس وقتی است که موجب وضوء تنها رودهد واز وضوء مانع داشته باشد وتفصیل ان خواهد امد چنانچه اکر جنب باشد ومانع از غسل داشته باشد اکتفاء نماید بیك تیمم بدل ازغسل بلي اکر دراینصورت تیمم بجااورد ونماز کرد بعد محدث شد بحدث اصغر مادامیکه مانع ازغسل او باقی است برای نماز های بعد اقوی ان است که وضوء تنها کافي است اکر چه احوط درصورت تمکن ازوضوء جمع مابین تیمم ووضوء است ودر صورت تعذر از وضوء اکتفاء بیك تیمم بقصد مافي الذمه نماید واحوط ازان دو تیمم است یکی بدل ازوضوء ودیکری بدل از غسل اما جائیکه نه غسل لازم است ونه وضوء ونه تیمم پس برای نماز میت است وتفصیل احکام انها در چند مقصد ذکر میشود

مقصد اول

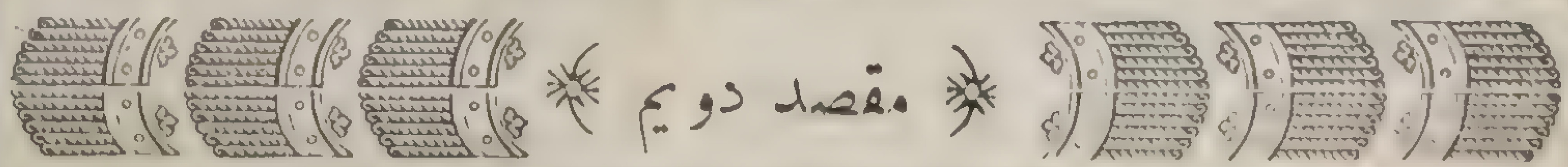
در وضوء است بدانکه حقیقت وضوء چهار چیز است « اول » شستن

روی از رستنکاه موی سر تاز نخ بحسب طول وانچه را فرا کیرد انکشت ابهام ووسطی بحسب عرض « دویم » شستن دو دست از مرفق تاسر انکشتان « سیم » مسح پیش سر بارطوبت کف دست از تری آب وضوء بقدری که مسمای مسح بعمل اید « چهارم » مسح دو پابرطوبت کف دست ازسر انکشت پاتابیخ پا که مفصل است بنابر احوط واز عرض بقدر مسمی (وشرائط) وضوء چند چیز است « اول » نیت ومعتبر است دران قصد قربت وان انیست که انرا بجهت خدا بجا اورد بجهت امتثال امر او یاتحصیل ثواب یاخوف ازعقاب یاغایتي ازغایات دیکر که راجع بخدا باشد وشرطست استدامه ان تاآخر وضوء بلی هر کاه در بین وضوء قصد بیرون رفتن ازان نمود یامتردد شد دران وقبل ازخشك شدن اعضاء سابقه دوباره عود کرد به نیت اول ومفسد دیکر بعمل نیامده تمام کند وضو را ازانجا که قصد بیرون رفتن نموده یامتردد شده صحیح است « دویم » پاك بودن آب وضوء « سیم » مباح بودن ان ودرحکم نجس وغصبی است هر کاه مشتبه بان شود ومحصور باشد بلي اکر مطلع شود بر غصبی بودن آب بعد ازفراغ از وضوء ان وضوء صحیح است ولیکن عوض

ان آب را بصاحبش رد کند بخلاف انکه اکر مطلع شود بنجس بودن آب بعد از وضوء که باطلست وهم چنین است هر کاه مطلع شود بمضاف بودن ان « چهارم » مطلق بودن آب پس وضوء بآب مضاف باطل است بلی اکر آب مطلق مشتبه شود بآب مضاف وآب دیکر هم نباشد واجب است ازهر کدام یك وضوء بکیرد بخلاف انکه اکر آب مباح مشتبه شود بآب غصبی که باید تیمم کند وهر کاه آب پاك مشتبه شود بآب نجس وآب دیکر هم نداشته باشد اقوی ان است که بآب یك کاسه وضوء بسازد وبعد باآب کاسه دیکر اولاً اعضاء وضوء را بشوید وببقیه ان وضوء دیکر بکیرد هرچند احوط در فرض انحصار آب بان دوجمع مابین وضوء بنحو مزبور وبین تیمم است وباعدم انحصار وضوء بآب دیکراست وهم چنین درغسل « پنجم » انکه آب وضوء مستعمل دررفع نجاست نشده باشد اکر آب قلیل باشد پس غساله استنجاء اکرچه باشرائطش پاکست لکن وضوء بان صحیح نیست « ششم » پاك بودن اعضاء وضوء وکفایت میکند پاك بودن هرعضوی قبل ازشروع دران علَی الأقوی « هفتم » مباح بودن مکان وضوء کیرنده بلکه محل ریختن آب وضوء وهم چنین

ظرف آب باید مباح باشد وطلا ونقره نباشد « هشتم » مانع ازاستعمال آب نداشته باشد که تکلیف تیمم یاجبیره است « نهم » ترتیب که اول رویرا بشوید وبعد دست راست وبعد دست چپ وبعد مسح کند سررا وبعد دو پارا وترتیب در پاها نیست لکن جایز نیست بنابر احوط تقدیم مسح پای چپ بر پای راست وباهم جایزاست هرچند بهتر ترتیب است « دهم » موالات باینکه تأخیر نیندازد شستن یامسح کردن عضورا بحدیکه بسبب تأخیر عضو سابق خشکیده باشد واما هرکاه بواسطهٔ حرارت هواء یاباد مثلاً خشکیده باشد یاخودش خشك نموده وپی درپی شسته وضویش صحیح است « یازدهم » مباشرت یعنی خودش وضو بکیرد هرکاه بتواند وباعدم امکان دیکری اورا وضو دهد ولیکن نیت وضورا خودش بکند (ومبطلات) وضو هفت است « اول » بیرون امدن بول ودرحکم انست رطوبت مشتبه پیش از استبراء « دویم وسیم » بیرون امدن غایط وباداست « چهارم » خواب است « پنجم » هرچیزیکه عقل را زایل کند « ششم » استحاضه وهرچه موجب غسل باشد وهرکاه باوضوء بود وشك نمود درعروض یکی ازمبطلات اعتناء نکند وهرکاه

محدث بود وشك نمود كه ايا وضوء كرفته يانه وضوء بكيرد (ووضو)
واجب وشرطست از براى چند چيز « اول » نماز واجب غير از نماز
ميت واما نماز مستحب پس وضوء فقط شرط است از براى ان
« دويم » اجزاء فراموش شده از نماز وركعات احتياط وهم چنين
سجدهٔ سهو عَلَى الاحوط « سيم » طواف واجب اكر چه جزء حج
وعمرهٔ مندوبين باشد بدانكه حرام است برشخص بى وضوء بدن خودرا
بكتابت قرأن وباسم جلالهٔ خداوند وصفات خاصه او بمالد وهم چنين
اسماء انبيآء وائمه هدى وحضرت زهرآء عليهم السلام عَلَى الاحوط
وبدانكه درحال تخلي وغير ان واجب است پوشانيدن عورتين را از
ناظر محترم وحرام است روبقبله و پشت بقبله بول ياغايط كردن
ومستحب است بعد از بول استبراء وان عبارت است از كشيدن
انكشت بقوت ازمقعد تابيخ ذكر سه مرتبه وكشيدن از بيخ ذكر بدو
انكشت تاسر ذكر سه مرتبه وفشردن سر حشفه سه مرتبه وبدانكه
استنجاء واجب نيست مكر براى چيزيكه طهارت بدن دران واجب باشد



درغسل است واغسال واجبه شش است « اول » غسل جنابت
« دويم » غسل حيض « سيم » غسل نفاس « چهارم » غسل استحاضه
« پنجم » غسل مس ميت « ششم » غسل ميت پس دران چند
فصل است (فصل اول) درغسل جنابت است بدانكه سبب جنابت
دو چيزاست « اول » بيرون امدن منى ودر حكم انست رطوبت
مشتبه پيش ازاستبراء ازان ببول كردن « دويم » جماع درقبل يادر
دبر اكر چه منى بيرون نيايد از براى فاعل ومفعول وواجب است
غسل جنابت براى چند چيز « اول » نماز واجب غير از نماز ميت
« دويم » اجزاء فراموش شده ان وركعات احتياط وهم چنين سجده
سهو عَلَى الاحوط « سيم » طواف واجب اكر چه جزء حج وعمره
مندوبين باشد واما طوافيكه چنين نباشد پس باطل نيست درحال
جنابت اكر چه دخول مسجد الحرام براى او حرام است پس اكر
غفلت ازجنابت نمود وداخل مسجد شد وطواف نمود صحيح است
« چهارم » روزه بتفصيليكه درصوم بيان خواهد شد وحرام است از
براى جنب چند چيز « اول » مس اسم جلاله وصفات خاصه خداوند
وهم چنين اسماء پيغمبران وائمه هدى وحضرت زهرآء سلام الله

علیهم اجمعین عَلَی الاحوط « دویم » مس کتابت قرأن « سیم » درنك نمودن در مساجد ولیکن عبور کردن ازان ضرر ندارد ودر وقت عبور چیزی دران نکذارد عَلَی الاحوط لکن اقوی جواز انست وهم چنین است اکر از بیرون مسجد چیزی بیندازد در مسجد وملحق میشود بمساجد مشاهد مشرّفه معصومین علیهم السلم والحاق صحن انها بلکه رواق امطهر معلوم نیست « چهارم » عبور کردن از مسجد الحرام ومسجد حضرت رسول ص بلکه مطلق داخلشدن درانها « پنجم » خواندن چیزے از چهار سوره سجدهٔ واجبه دار عَلی الاحوط ولکن اقوی جواز خواندن غیر از آیات سجده انست (واما) غسل پس بردو قسم است ارتماسی وترتیبی وارتماسی شستن ظاهر جمیع بدن است در یکدفعه عرفیه ولازم نیست بدن از آب بیرون باشد و برای غسل فرو رود در آب بلکه کفایت میکند شسته شدن بدن در آب بقصد غسل « وترتیبي » انست که اول سروکردن را بشوید و بعد طرف راست را و بعد طرف چپرا وغسل در شرائط مثل وضوء است مکر انکه ابتدأ از اعَلی وموالات در غسل نیست وغسل جنابت کفایت میکند از وضوء بخلاف باقي اغسال و بدانکه هر کاه چند غسل براو باشد مثل غسل

حیض وجنابت وجمعه وامثال ان و بقصد همهٔ یکغسل کند کافي است چنانچه اکر نیت یکي ازانها را نماید مجزیست از بقیه اکر چه غیر غسل جنابت را قصد کند عَلَی الاقوی اکر چه احوط دراین فرض اتیان بقیه است (فصل دویم) درغسل حیض است بدانکه خون حیض غالباً سیاه یاسرخ و کرم وتازه و باسوزش وجهنده است وکاهي خلاف ان هم میشود وغالب زنان در ماهي یکمرتبه مي بینند واقل ان سه روز است وکمتر ازان حیض نیست وباید سه روز مستمراً خون ببیند حتی شبهای وسط پس هر کاه مستمر نباشد حیض نیست بلي فترات یسیره در بین ضرر ندارد ومشهور اعتبار کرده اند که سه روز متوالی باشد پس سه روز متفرق در بین ده روز را حیض نمیدانند لکن احوط دران مراعات احتیاط است بجمع مابین تروك حائض واعمال مستحاضه چنانچه در پاکی مابین مراعات احتیاط شود بجمع مابین احکام طاهرة وتروك حائض وشرط است درحیض اینکه بعد از بلوغ وقبل از یاس باشد پس خون پیش از بلوغ که نه سال تمام نشده است حیض نیست بلي اکر مشتبه باشد بلوغ وخون به بیند بصفات حیض ان علامت بلوغ است وخون بعد از پنجاه سال درغیر قرشیه و بعد از شصت سال

درقرشیه حیض نیست وحیض باحمل جمع میشود هرچند حمل ظاهر شده باشد واقل پاکي مابین دوحیض ده روز است واکثر ان حدی ندارد وهر کاه خون حیض مشتبه شود بخون بکارت تمیز داده میشود بانیکه قدری از پنبه داخل کند وبعد اززمانی بیرون اورد اکر خون دور پنبه را کرفته از بکارتست واکر دران فرورفته حیض است وبدانکه زن یاذات العادة است یاغیر ذات العادة وذات العادة انست که در دوماه دودفعه متساوی خون به بیند پس هر کاه ان دودفعه در وقت وعدد مثل هم است اورا ذات العادة وقتیه وعددیه میکویند مثل انکه درماه اول خون به بینداز اول ماه مثلاً تاشش روز ودرماه دویم نیز بهمین نحو واکر در وقت مثل هم باشند لکن درعدد تفاوت داشته باشند اورا ذات العادة وقتیه میکویند مثل انکه دریك ماه ازاول ان تاپنجم به بیند ودرماه دویم تاچهارم یاتاششم مثلاً واکر درعدد مثل هم باشند ودروقت مختلف اورا ذات العادة عددیه میکویند وغیر ذات العادة سه قسم است یامبتدئه است یعنی اول حیضي است که دیده یامضطربة است یعني مکرر خون دیده ولکن عادت برای او مستقر نشده بانیکه دودفعه مثل هم ندیده دزوقت یاعدد یاناسیه است

یعنی عادت خود را فراموش کرده است وقتاً یاعدداً یاهردو وبدانکه ذات العادة وقتیه چه عددیه هم باشد یانه هر کاه درایام عادت یادو روز پیش ازان خون به بیند بمجرد دیدن انرا حیض قرار میدهد چه بصفات حیض باشد یانه پس اکر سه روز کمترنشد حیض بوده واکر کمترشد نماز وروزه را که ترك کرده قضاء کند واما ذات العاده عددیه تنها وهم چنین هرسه قسم غیرذات العادة هر کاه خون به بیند پس اکر بصفات حیض است حیض قرار دهند مثل ذات العادة وقتیه والا احتیاط کنند بجمع مابین اعمال مستحاضه وتروك حائض تاسه روز پس اکر مستمرشد تاسه روز حیض قرار دهند والا استحاضه وبدانکه هر کاه در ذات العادة عددیه چه وقتیه هم باشد یانه خون از ده تجاوز نکرد وکمتر از سه روز نشد تمام ان حیض است هرچند از عادت کمتر یابیشتر باشد بلی اکر تجاوز ازعدد عادت کرد مستحب است ترك عبادت کند مادام که مي بیند تاده روز پس اکر برده یاکمتر منقطع شد تمام ان حیض است واکر ازده تجاوز کرد همان مقدار عادت را حیض قرار دهد وباقي ایامي که ترك عبادت کرده است بقضاء کند واما غیر ذات العادة عددیه چه مبتدئه یامضطربه

باشد یاذات العادة وقتیه هرکاه خون او ازده تجاوز نکرد باز تمام ان حیض است واکر تجاوز کرد پس مبتدئه ومضطربه رجوع میکنند درتحیض بصفات حیض هرکاه خونها مختلف باشند پس هرکاه بعضی سیاه یاسرخ باشد وبعضی زرد رنك باشد ان سیاه یاسرخ را حیض قرار دهد اکر کمتراز سه وبیشتر از ده نباشد واکر مختلف نباشند یابا اختلاف انچه بصفات حیض است کمتراز سه یابیشتر از ده باشد رجوع کند درعدد حیض بخیشان خود اکر همه مثل هم باشند واکر خیشان نداشته باشد یامختلف باشند یاعادت نداشته باشند یانتواند مطلع شود برعادت ایشان مخیراست مابین اینکه عدد حیض را سه روز قرار دهد بشرط انکه نداند که زیادتراز سه روزاست یاشش روز را بشرط انکه نداند زیادتریاکمتراز انست یاهفت روز را بهمین شرط وفرق نیست مابین انکه دریکماه چنین باشد یعنی خون او تجاوز کند ازده روز یادرهرماه چنین باشد ودرذات العادة وقتیه نیزاقوی تخییر مابین اعداد مذکوره است هرچند احوط اختیار هفت است وهم چنین درناسیة العدد واما اکر ناسیة الوقت باشد پس رجوع بصفات کند وباعدم ان بهتر اینست که عدد معلوم را دراول خون حیض

قرار دهد هرچند اقوی تخییراست درقراردادن عددرا مابین تمام ایام واکر ناسیة الوقت والعدد باشد من حیث الوقت مثل ناسیة الوقت است ومن حیث العدد مثل ناسیة العدد ودر اینجا چند مسئله است (مسئلهٔ اولی) هرکاه صاحب عادت شش روز مثلاً سه روزیاچهار روزخون دید وقطع شد واجب است غسل کند ونماز کند هرچنداحتمال بدهد یامظنه داشته باشد که عود میکند واکر عود کرد وبرده یاکمتر منقطع شد احکام حیض را جاری کند درایام خون دیدن ودرایام پاکي دربین احتیاط کند بجمع مابین احکام طاهره وحائض پس روزه هائي که کرفته باید قضاً کند واکر عود کرد درششم وتجاوز کرد ازده روز تاششم را حیض قرار دهد وبقیه را استحاضه ودرپاکی مابین احتیاط کند واکر بعد ازششم عود کرد وتجاوز کرد حیض او همان سه روز یاچهار روز است (مسئلهٔ دویم) هرکاه شك کند درانقطاع وعدم انقطاع حیض واجب است استعلام باینکه مقداری از پنبه بخود بردارد وزماني صبر کند پس بیرون آورد اکر الوده بخون نیست پاك شده است ازحیض واکر الوده است باقي است واکر بدون استعلام غسل کند ونماز کند صحیح نیست هرچند معلوم شود

که پاك بوده مکر انکه قصد قربت ازاومتمشی شده باشد ومعلوم شود پاك بودن او درحال غسل (مسئلهٔ سیم) هرکاه پیش ازعادت خون دید ومستمر ماند تابعد ازعادت اکر مجموع ازده بیشتر نیست تمام حیض است واکرمتجاوزاست عادت او حیض است وطرفین استحاضه واکر پیش ازعادت دید ودرعادت ندید وبعد ازان هم دید ومجموع ازده زیادتر نیست طرفین حیض است ودرایام پاکی احتیاط کند واکر متجاوزاست هریك ازطرفین که بصفات حیض است حیض قرار دهد واکر هردو مثل هم میباشد اول را حیض قرار دهد بنابر احوط هرچند محتملست تخییر واکر پیش ازعادت وبعد ازان دید بشرائط حیض درهردو ومابین ان دوخون ده روز پاکی فاصله شده است هردو حیض است (مسئلهٔ چهارم) هرکاه مابین دوخون که هردو بصفت وشرائط حیض است ده روز یازیادتر خون بصفت استحاضه به بیند باز طرفین را حیض قرار دهد ووسط را که بصفت استحاضه است استحاضه (مسئلهٔ پنجم) هرکاه پیش ازعادت خون به بیند بصفت حیض ودرعادت ببیند بصفت استحاضه ومجموع بیش ازده روز باشد عادت را حیض قرار دهد هرکاه عادت متعارفه باشد

واما اکر عادت حاصله ازتمیز باشد مشکل است پس درهردو خون مراعات احتیاط کند وهم چنین هرکاه درعادت به بیند بصفت استحاضه وبعد ازعادت هم به بیند لکن بصفت حیض ومجموع بیش ازده باشد بلی هرکاه مابین دوخون ده روز پاکی فاصله شود درهردو صورت هردورا حیض قرار دهد (مسئلهٔ ششم) دراقل حیض شب اول وشب آخر خارج است یعنی هرکاه سه روزودوشب که در وسط است خون به بیند اقل حیض محقق شده است وهم چنین است دراکثر حیض شب اول وآخر خارج است وکذا دراقل طهر که ده روزاست واحکام حائض چند چیزاست « اول » انکه صحیح نیست ازاو نماز چه واجب وچه مستحب « دویم » روزه ازاو صحیح نیست لکن روزهٔ واجبي را باید قضا نماید « سیم » طواف واجب ازاوصحیح نیست واما طواف مستحب پس چون ممنوع از دخول مسجد الحرام میباشد ممنوع است ازان لکن هرکاه جهلاً یانسیاناً داخل شود وطواف کند صحیح است ومحرمات حائض مثل محرمات جنب است وعلاوه حرام است وطي کردن درقبل مادامیکه خون او باقیست وبعد ازانقطاع خون وقبل ازغسل جایز است اکر چه فرجش را

نشسته باشد بنابر اقوی واحوط اجتناب از وطی در دبر است نیز وهر کاه زوج وطی نمود درحال حیض زوجهٔ خودرا هرچند کنیز غیر باشد احوط بلکه اقوی وجوب کفاره است وان هیجده نخود طلای مسکوکست دراول حیض ونصف ان دروسط حیض وربع ان درآخر ان وکفایت میکند قیمت ان ودرکنیز خودش سه مد کندم بدهد بسه فقیر از برای هر فقیری یکمد وهم چنین طلاق حائض صحیح نیست مکر انکه هرکاه زوج غایب باشد یازوجه غیر مدخوله یاحامله باشد وبعد از پاکشدن از حیض صحیح است هرچند غسل نکرده باشد (وکیفیت) غسل حیض ترتیباً وارتماساً مثل غسل جنابت است لکن کافی از وضوء نیست پس باید از برای مثل نماز وضوء هم بکیرد پیش ازغسل یابعد ازان وبهتر پیش بودن آنست وهم چنین است غسل نفاس واستحاضه وغسل مس میت وسائر اغسال مستحبه (فصل سیم) درغسل نفاس است بدانکه نفاس خونی است که در وقت زائیدن زنان می آید واکثر ان ده روز است واز برای اقل ان حدی نیست ونفاس ذات العادة بقدر عادت اوست واکر تجاوز کند از عادت او وبرده یا کمتر منقطع شود تمام نفاس است واکر از ده

روز تجاوز کند همان عادتش نفاس است وتتمهٔ استحاضه اکرچه احوط دران تتمه جمع است بتروك نفساء وافعال مستحاضه بلکه اولی تاهیجده روز جمع است واکر اصلاً دربین ده روز خون نه بیند حکم نفاس ندارد واکر یك روز خون دید وقطع شد همان یك روز نفاس است واکر روز اول دید وروز پنجم هم مثلاً دید وقطع شد ان دو روز نفاس است ودران سه روز پاکی مابین احتیاط کند بجمع مابین احکام نفساء وطاهره وهم چنین هرکاه اول ودهم یانهم یاهشتم مثلاً به بیند ایام طرفین خون نفاس است ودر پاکی مابین احتیاط کند وآنچه برحائض حرام وواجب ومستحب ومکروه است برنفساء نیز چنین است (فصل چهارم) درغسل استحاضه است بدانکه استحاضهٔ برسه قسم است قلیله ومتوسطهٔ وکثیره قلیله انست که کهنه یاپنبه را که درفرج میکذارد خون بان برسد ولکن انرا بتمام فرانکیرد ومتوسطهٔ انست که خون درپنبه فرورود وازان نکذرد وکثیره انست که از پنبه بکذرد وبکهنه هم برسد ودرقسم اول غسل واجب نیست بلی برای هریك نمازی چه فریضه وچه نافله یك وضوء لازم است ودرقسم دویم برای نماز صبح یك غسل علاوه کند واما اکر بعد از

نماز صبح متوسطه شود برای نماز ظهر وعصر یك غسل علاوه كند بنابر اقوی وهم چنین است هر كاه بعد از نماز ظهر وقبل از عصر یابد از عصر وقبل از مغرب یابد از مغرب وقبل از عشاء متوسطه شود واما در قسم سیم سه غسل علاوه نماید یكی برای نماز صبح ویكی برای نماز ظهر وعصر ویكی برای مغرب وعشاء اكر جمع كند مابین ظهرین وعشائین واكر جمع نكند وفاصله بیندازد پس واجب است برای هر نمازی غسل علی حده چنانچه احوط انست كه بعد از غسل ووضوء نمازرا تأخیر ننماید واهتمام نماید در حفظ نمودن خود از بیرون امدن خون اكر متضرر نشود بان وبهتر اینست كه وضوء را بر غسل مقدم بدارد وجایز است وطی نمودن زن مستحاضه اكر اغسال صلوتیه را بجا اورد (فصل پنجم) در غسل وسایر احكام اموات است ودران پنج مبحث است (مبحث اول) در احكام حال احتضار بدانكه واجب است درانحال محتضر را بر پشت بخوابانند وپای اورا رو بقبله نمایند ومستحب است شهادتین واقرار بائمهٔ طاهرین علیهم السلم وكلمات فرج را تلقین اونمایند ولبها وچشمهای اورا برهم كذارند ودستهای اورا بكشند ومؤمنین را اعلام كنند برای تشییع وتعجیل كنند درتجهیزاو

مكر در صورت احتمال اشتباه موت او كه واجب است تأخیر ان تایقین بموت او ومكروه است كه حایض وجنب درانحال حاضر باشد (مبحث دویم) در غسل دادن میت ودران چند فصل است (فصل اول) بدانكه غسل میت واجب كفائیست كه برهمهٔ مكلفین واجب است وهر كاه یك نفر بعمل آورد از دیكران ساقطست واولی بغسل دادن شوهر است نسبت بزن خود ودر غیر زن اولی بان اولی بمیراث است اكر وصیت نكرده باشد كه شخص معینی اورا غسل دهد والاّ وصی مقدم است برانها علی الاقوی وطبقات ارحام بترتیب طبقات ارث است واكر هیچ یك نباشد حاكم شرع مقدم است برغیر وبعد ازاو عدول مؤمنین وتمام انچه ذكرشد درتكفین ونماز برمیت ودفن او نیز جاریست (فصل دویم) درشرایط غسل دهنده وان چند چیز است « اول » انكه اثنی عشری باشد « دویم » مماثلت بامیت درمرد بودن وزن بودن پس جایز نیست زن مرد را غسل دهد اكر چه از محارم او باشد علی الاحوط مكر درحال ضرورت وهم چنین عكس ان لكن در غیر محارم مطلقا جایز نیست بلی جایز است درحال اختیار زن را شوهر او غسل دهد وبالعكس واحوط نظر نكردن بعورت

اوست اکر چه اقوی جواز ان است باکراهت وهم چنین کنیزرا مولای او واحوط ترك غسل دادن کنیز است مولایشرا وجایزاست پسر سه ساله یاکمترزا زن ودختر سه ساله یاکمتررا مرد غسل دهد (فصل سیم) در احکام ان بدانکه واجب است ازالهٔ نجاست ازمیت پیش از غسل وکافیست شستن هرعضوی پیش ازشروع درغسل ان اکر چه احوط تطهیر تمام بدن اوست قبل ازشروع درغسل او وواجب است پوشانیدن عورت اورا ازنامحرم واحوط انست که میت را درحال غسل مثل محتضر پابقبله بخوابانند (فصل چهارم) در کیفیت غسل دادن او بدانکه واجب است میت را سه غسل بدهد بترتیب « اول » بآبي که دراو سدر باشد « دويم » بآبیکه دراو کافور باشد « سیم » بآب خالص واحوط غسل دادن میت است درهریك ازاغسال بغسل ترتیبی چنانچه درغسل جنابت کذشت وشرطست درهریکي ازاغسال نیت کردن مقارن شروع درانها واکر هیچ آب میسر نشود سه تیمم بدهند میت را بقصد هریك ازان سه غسل عَلَی الاحوط ودرتیمم سیم قصد مافي الذمة نماید واحکام تیمم خواهد امد وتیمم را بدست خود بعمل اورد نه بدست میت (فصل پنجم) در

احکام بعد ازغسل بدانکه واجب است بعد ازغسل حنوط کردن وان مسح کردن هفت موضع سجود اوست بکافور وکافیست بقدر مسمی ومستحب است مخلوط کردن حنوط را بتربت حضرت سید الشهداء علیه السلم بلي اکر میت محرم باشد کافور بلکه مطلق بوی خوش را نزدیك او نبرند درغسل ودر تحنیط (مبحث سیم) درتکفین است واجب است کفن نمودن میت را بسه پارچه وان پیراهن ولنك ولفافه است که انرا سر تاسری میکویند وشرط است در پیراهن که ازشانه تانصف ساقرا بپوشاند وافضل تابقدم بودن انست ودر لنك انکه مابین ناف وزانورا فرا کیرد وافضل انکه مابین سینه وقدم اورا فرا کیرد ودر لفافه انکه طولاً انقدر بلند باشد که دوسر اورا توان بست وعرضاً انقدر باشد که بر روی هم بیفتد ولنك را مقدم بر پیراهن وپیراهن را مقدم بر لفافه ببندد « ومعتبراست » در کفن چند شرط « اول » مباح بودن ان « دويم » نجس نبودن ان « سیم » حریر نبودن ان « چهارم » پوست نبودن ان اکر چه از ماکول اللحم ومذکی باشد بلکه احوط انست که ازمو وکرك ماکول اللحم نباشد وکفن زن برشوهر است مکر انکه شوهر فقیر باشد وکفن واجب

بیرون میرود از اصل مال میت اکر چه میت مدیون باشد ومستحب
مؤکد است کذاردن دو جریده تر با میت از چوب نخل باامکان والا
اولی سدر و بعد از ان بید یاانار واکر هیچکدام ممکن نشد هر چوب
تری کافیست و بتربت شهادتین واسماء ائمه را براو بنویسند (مبحث
چهارم) درنماز براو است بدانکه واجب است کفایةً نماز برهر میت
مسلمانی اکر چه مرتکب کبائر بوده باشد حتی طفلی که شش سال
او تمام شده باشد ونماز برطفل کمتر ازشش ساله مستحب است وجایز
نیست نماز بر کافر وشرط است درصحت نماز اثنی عشری بودن مصلی
وبلوغ شرط صحت نیست واز طفل ممیز صحیح است ولی ساقط نمیشود
بان ازسائر مکلفین وجایز نیست نماز میت بدون اذن ولی چه بفرادی
وچه بجماعت (وکیفیت) نماز انست که نیت کند وپنج تکبیر بکوید
وبعد از تکبیر اول شهادتین بکوید وبهتر انست که بکوید اَشهدُ اَن
لا اِلهَ الاّ الله وَحدهُ لا شریكَ لهُ واَشهدُ اَنَّ مُحمداً عبدُهُ
وَرسولُهُ اَرسَلهُ بالحق بشیراً وَنذیراً بَینَ یَدی الساعَة وبعد از
تکبیر دویم صلوات برمحمد وآل او بفرستند وبهتر انست که بکوید اللهم
صَل عَلی محمدٍ وآلِ محمدٍ وارحم محمداً وآلَ محمدٍ کافضلِ ماصلیتَ

وبارکت وترحمت عَلی ابراهیم وآل ابراهیم انك حَمیدٌ مجیدٌ وَصل
عَلَی جمیع الأنبیآء والمرسلین والشهداء والصدیقین وَجمیع عِباد الله
الصالحین وبعد از تکبیر سیم دعاء ازبرای مؤمنین بنماید وبهتر انکه
بکوید اللهمَّ اغفر للمؤمنین وَالمؤمنات وَالمسلمین وَالمسلمات الاَحیاء
مِنهم والاموات تابع بیننا وَبینهم بالخیرات اِنك مجیب الدعوات اِنك
عَلی کل شیٍ قدیر وبعد از تکبیر چهارم دعای برمیت نماید بهتر انکه
بکوید اَللهمَّ اِنَّ هذا عَبدُكَ وَابنُ عَبدِكَ وَابنُ اَمتكَ نَزلَ بِك
وانتَ خیرُ منزولٍ به اللهمَّ اِنا لانعلمُ منهُ الاّ خیراً وانت اَعلم بِهِ مِنا
اَللهمَّ ان کان محسناً فزد فی احسانهِ وان کانَ مُسیئاً فتجاوز عنهُ واغفرله
اللهمَّ اجعله عِندَكَ فی اَعلی عِلیین واَخلف عَلَی اَهله فی الغابرین
وارحمهُ برحمتك یاارحم الراحمین بعد بکوید الله اکبر واکر میت زن
باشد ضمیرها را که راجع بمیت است مؤنث بیاورد ودر نماز میت
شرط است نیت وقیام وقبله وبودن سر میت بسمت یمین نماز کذار اکر
چه بجهت طول صف جماعت بالفعل درطرف یمین او نباشد واکر
میت را عکس کذارده باشند نماز باطلست چنانچه شرطست به پشت
خوابانیدن میت را درانحال واکر درنماز برمیت صفوف متعدده باشد

وهمه فرادی نماز کنند ضرر ندارد (مبحث پنجم) دردفن میت بدانکه واجب است دفن نمودن میت را بوجوب کفائي بنحویکه پنهان نمایند اورازیر خاك بقدریکه محفوظ ماند جثهٔ او از ضرر حیوانات درنده و بوی او از انتشار وواجب است اورا بدست راست ورو بقبله بخوابانند وحرام است نبش قبر نمودن مکر در بعضی مقامات که در کتب مبسوطة مسطوراست و بجهت بیرون اوردن میت ونقل بمشاهد مشرفه رجوع بغیر کنند چنانچه حرام است سیلی برصورت زدن وخراشیدن ان وکندن وچیدن موچه درموت اقارب وچه غیرانها وهم چنین پاره نمودن رخت در غیر موت پدر و برادر و بدانکه استخوان میت را در کیسه کنند ودفن کنند ضرر ندارد و بدانکه مستحب است نماز لیلة الدفن وان دو رکعتست در رکعت اولی بعد از حمد آیة الکرسی بخواند در رکعت دویم بعد از حمد اولی انست که ده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و بعد از سلام بکوید اللهم صل عَلَی محمدٍ وآل محمدٍ وابعث ثوابها الی قبر فلان واسم ان شخص را بجای فلان ذکر کند (فصل ششم) درغسل مس میت بدانکه واجب است غسل نمودن برای کسیکه بیدن خود مس کرده باشد میت را بعد ازسرد شدن و پیش ازغسل

دادن او اکر چه مس کند دندان وناخن اورا عَلَی الاحوط (فصل هفتم) دراغسال مستحبه است وشمردن انها موجب تطویل ودر کتب مبسوطة مسطوراست وغسل جمعه مستحب موکداست واکر خوف داشته باشد که روز جمعه آب بدست او نیاید تقدیم ان روز پنجشنبه جایزاست واکر روز جمعه آب بدست اورد نیز بجا اورد ووقت ان تاظهر جمعه است وتاغروب جمعه بقصد مافی الذمة بجا اورد وقضاء ان تاغروب روز شنبه جایزاست .

مقصد سیم

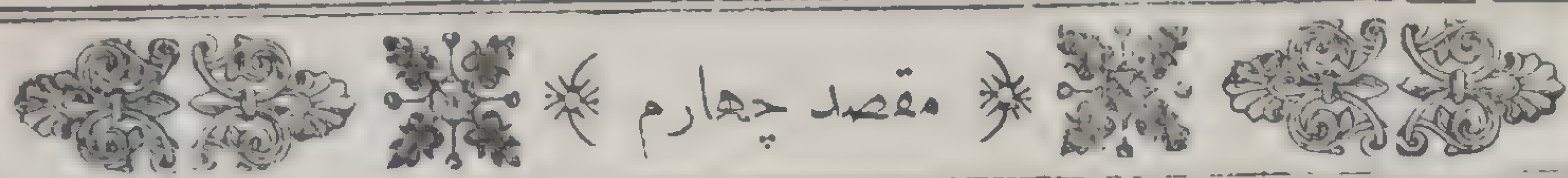
درتیمم است بدانکه مشروع میشود تیمم درنه مقام (اول) نیافتن آب بقدریکه کفایت کند از برای وضوء یاغسل لکن اکر در بیاباني باشد که احتمال بدهد درسمتی ازان آب باشد اکر ممکن شود تفحص کند خودش یانائبش در زمین ناهموار بقدر رفتن یك تیر پرتاب ودر بیابان صاف بقدر دو تیر پرتاب درچهار سمت وهرکاه وقت تنك باشد باترك تفحص تیمم او صحیح است بخلاف انکه در وسعت وقت تیمم کند بدون تفحص که باطل است مکر انکه درواقع آب نبوده که بر

فرض تفحص نمي يافت ودر اين صورت بافرض تمكن از قصد قربت بغفلت ونحوان وضوئي صحيح است بنابر اقوى « دويم » انكه بترسد برنفس ياعرض يامال معتد به هركاه بخواهد بآب برسد « سيم » ترس ضرر از استعمال آب مثل ناخوشي وامثال ان چه بترسد از حدوث ان ياازطول كشيدن ياشدت ان هركاه تكليف اوجبيره نباشد « چهارم » ترس ازعطش برخود يابرانسان ياحيوان محترم بسبب استعمال آب « پنجم » انكه هركاه طلب كند از كسيكه آبي باو ببخشد يابفروشد براومنت كذارده شود كه نتواند تحمل اورا بنمايد عادةً « ششم » توقف داشتن تحصيل آب است بردادن جميع آنچه درنزد او هست ياقدري كه ضرر بحال او برساند بخلاف انكه ضرر بحال او نباشد اكر چه بقيمت كزاف باشد كه واجب است بدهد « هفتم » تنكي وقت است ازطلب كردن آب « هشتم » تنكي وقت است از استعمال آب « نهم » واجب بودن استعمال آب موجود دررفع خبث واحوط دراين صورت انست كه اول استعمال آب كند بعد تيمم نمايد (وآنچه) بان تيمم كرده ميشود چند چيزاست « اول » خاك خالص « دويم » سنك « سيم » ريك « چهارم » زمين كچ قبل از پختن واين چهار در يكمرتبه است

اكرچه احوط حتى المقدور خاك است واكر اينها نباشد تيمم كند بچيزيكه دران غبار باشد هركاه ممكن نشود بتكانيدن غبار او جمعشود والاّ لازم است واكر ان هم نباشد كل اكر نتواند اورا بخشكاند والاّ لازم است واكر ان هم نباشد اقوى سقوط نماز وقضاء ان ميباشد اكر چه احوط اتيان بنماز بي وضوء مي باشد نيز (وحقيقت) تيمم سه چيز است « اول » زدن دو كف دست است باهم برزمين يكدفعه اكرچه بدل از غسل باشد بنابر اقوى هرچند احوط دران دو دفعه زدنست يكدفعه براي مسح پيشاني وديكري براي مسح يدين « دويم » مسح كردن بدو كف دست باهم تمام پيشاني وجبينين را از رستنكاه موتا دوابرو وطرف بالاي دماغ بامراعات الاعلى فالاعلى عرفاً وضرر داشتن انفراج معلوم نيست ولازم نيست اجزاء هريك برمحل اكرچه احوط است « سيم » مسح كردن تمام پشت دست راست را از بند دست تاسر انكشتان بكف دست چپ وبعد از ان پشت دست چپ را بدست راست (وشرائط) صحت تيمم يازده چيزاست « اول » تكليف بودن تيمم نه غسل ياوضوء « دويم » مباح بودن آنچه بان تيمم ميكند مكر انكه مجبور باشد « سيم » پاك بودن انچه بان تيمم ميكند وممزوج بغير

ان نباشد که از خاك بودن مثلاً بيرون رود واکر مشتبه باشد بشبههٔ محصوره بهر دو تيمم کند « چهارم » پاك بودن اعضاء تيمم « پنجم » زائلکردن حاجب ازماسح وممسوح « ششم » نيت بتفصيلى که در وضوء کذشت « هفتم » ابتداء ازاعلى فالاعلى « هشتم » ترتيب بنحويکه ذکر شد « نهم » موالات عرفى « دهم » مباشرت که خود تيمم کند باامکان « يازدهم » انکه تيمم بعد ازدخول وقت نماز باشد وجايزاست تيمم دراول وقت چه اميد رفع عذر داشته باشد يانه اکر چه تاخير تاآخر وقت اکر اميد رفع عذر داشته باشد احوطست بلى باقطع بان تاخير متعين است وهر کاه تيمم کرد ازبراى نمازى دروقت ان اکتفاء ميکند بان براى نماز ديکر دروقت ان اکر عذر باعث تيمم باقى باشد وهر کاه شخص جنب بواسطهٔ ضرر استعمال آب مثلاً براى نمازى تيمم کرد ونماز کرد بعد محدث شد بحدث اصغر براى نماز بعد اکر ان عذر باقي باشد وضوء بکيرد ياتيمم بدل ازوضوء اکر ازان هم معذوراست علَى الاقوى مادامیکه عذرش باقيست اکر چه احوط درصورت تمکن ازوضوء جمع است مابين ان وتيمم بدل ازغسل ودر صورت معذور بودن ازوضوء يك تيمم است بقصد مافى الذمة واحوط

ازان دو تيمم است يکي بدل ازوضوء ويکي بدل ازغسل



مقصد چهارم

در طهارت ازخبث ميباشد ودران چند مبحث است (مبحث اول) در نجاسات است وآن دوازده چيزاست « اول ودويم » بول وفضلهٔ انسان وهر حيواني که حرام کوشت وصاحب خون جهنده باشد در غير پرنده علَى الاقوى اکر چه احوط اجتناب از پرنده است نيز خصوص از بول شب پره « سيم » منى است ازهر حيوان صاحب خون جهنده « چهارم » ميته واجزاء ان که درسابق حيوة داشته باشد ازانسان وهر حيوان صاحب خون جهنده بلي ميت انسان بغسل دادن پاك ميشود وهر کاه مس کند انرا قبل ازغسل دادن آن غسل مس ميت واجب ميشود اکر چه بدون رطوبت مس شود وهم چنين نجس است اجزائيکه ازهر حيوان زنده جدا ميشود بشرط انکه روح دران حلول کرده باشد لکن اجزاء صغاريکه ازانسان جدا ميشود مثل پوست لب وامثال ان پاکست « پنجم » خون انسان وهر حيوانيکه صاحب خون جهنده باشد مکر انچه باقى ميماند دراجزاء

حیوانی که ذبح شرعي شده وخون متعارف ازان بیرون رفته که طاهر
است واحوط اجتناب از خونیست که درعضوی باشد که حرام است
خوردن ان مثل سپرز وخون در زرده تخم اکر بسفیده سرایت نکرده
بسبب پرده که بر روی ان هست همان زرده نجس است وسفیده
ان پاکست « ششم وهفتم وهشتم » سك وخوك صحرائي وکافر باقسام
انها واجزاء انها اکرچه روح درانها حلول نکرده باشد « نهم » شراب
بلکه هرمست کننده که دراصل روان باشد وآب انکوری که
جوشیده وهنوز ثلثان نشده اکر مسکر نباشد اکرچه حرام است
خوردن ان مادامي که ثلثان نشده باشد ولی اقوی آنست که نجس
نیست هرچند احتیاط خوبست واما آب مویز وخرما بجوشیدن نه
نجس میشود ونه حرام « دهم » فقاع که ازجو کرفته باشند والا حرمت
ونجاست ان معلوم نیست اکر مسکر نباشد « یازدهم » عرق جنب از
حرام « دوازدهم » عرق شتر نجاست خوار قبل ازاستبراء ان بلکه
مطلق حیوان جلال بنابر احوط (مبحث دویم) بدانکه ثابت میشود
نجاست بچند چیز « اول » علم بان « دویم » خبردادن ذوالید « سیم »
شهادت دو عادل بلکه عدل واحد بنابر احوط ومظنه وشك كفايت

نمیکند مکر در رطوبت مشتبهی که بعد از بول یاخروج مني وقبل از
استبراء خارج میشود چنانچه ثابت میشود طهارت چیز نجس بعلم یابینه
یاخبردادن ذوالید ومظنه اکرچه بقول عدل واحد باشد علی الاحوط
کفایت نمیکند (مبحث سیم) دراحکام نجاساتست بدانکه شرط
است درصحت نماز درحال اختیار پاك بودن ظاهر بدن وموی وناخن
ونخوان ولباس مصلی که مایتم فیه الصلوة باشد وهمچنین است انچه
همراه نماز کذاراست اکرچه بان ستر نکرده باشد بلی درمثل عرقچین
وبند زیرجامه وجوراب وامثال ان که به تنهائي نمیتوان ستر عورت
بان نمود شرط نیست ومحمول متنجس که بقدر ساتر نباشد نیز ضرر
ندارد وهمچنین خون قروح وجروح تازمانیکه خوب نشده وتطهیر
بدن یالباس ازان یاتبدیل ان که نوعاً مشقت دارد معفواست درنماز
اکرچه زیاد باشد وهمچنین خون حجامت وفصد وهر زخمی بلکه
بواسیر نیز چه درباطن باشد یاظاهر اکرچه احوط اجتناب ازانست
وهمچنین معفواست نماز کردن باخون غیر قروح وجروح اکر کمتراز
درهم باشد مکر خون حیض ونفاس واستحاضه ونجس العین ومیته که
انها معفو نیست بلکه احوط درخون غیر ماکول اللحم غیر ازانسان

نیز اجتناب است (مبحث چهارم) در مطهراتست وان چند چیزاست «اول» آب است وان یامطلق است که بدون قید انرا آب میکویند یامضاف است مثل کلاب وآب قندوآب هندوانه ورفع حدث وازالهٔ خبث بان نمیشود وبملاقات نجاست نجس میشود هرچند زیاده ازکر باشد بشرط انکه نجس اعلَی یامساوی باان باشدو اکر موضع ملاقات اسفل باشد مثل انکه ازکلاب پاش کلاب در دست کافری بریزند پس نجاست ان سرایت نمیکند باعلَی وآب مطلق پنج قسم است «اول» آب باران «دویم» آب جاری «سیم» آب چاه «چهارم» آب ایستاده که بقدر کریازیاده ازان باشد «پنجم» ایستاده که کمتر از کر باشد پس بدانکه آب باران درحال باریدن درحکم جاریست اکرچه قلیل باشد که نجس نمیشود بملاقات نجاست باعدم تغیر بنجاست وپاك میکند آب متنجس وغیر آب از زمین وجامه وفرش را که متنجس باشد بباریدن بران بعد از زوال عین نجاست وتعدد وعصر دران لازم نیست «واما» آب جاری وان آبي است که بجوشد از زمین غیر چاه پس بملاقات نجاست نجس نمی شود مادامیکه طعم یارنك یابوی ان بنجاست متغیر نشود وباتغیر یکي ازانها نجس است

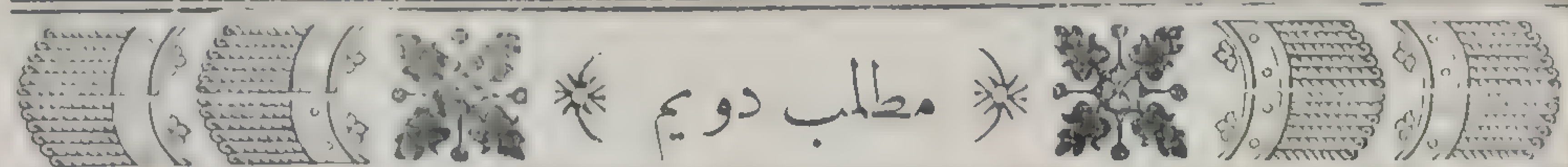
وآب نجس غیر متغیر یامتغیر یکه تغیر ان زائلشده باشد بمجرد اتصال بآب جاري یاکر پاك میشود «واما» آب چاه پس اقوي انست که بملاقات نجاست نجس نمیشود اکرچه کمتراز کر باشد وواجب نیست بواسطهٔ افتادن چیزی درآن چیزی ازآب آن کشیدن بلي مستحب است وتفصیل ان در رسالهٔ مبسوطهٔ مسطوراست بلي اکر بنجاست آب چاه متغیر شود نجس میشود وتطهیر ان بکشیدن مقداریست که تغیر ان را زائلکند «واما» اب ایستاده بقدر کر که بحسب وزن شصت وچهار منّ شاه الاّ بیست مثقال صیرفی وبحسب مساحت سه وجب ونیم عرض درسه وجب ونیم طول درسه وجب ونیم عمق که حاصل ضرب انها دریکدیکر چهل وسه وجب الاّ ثمن وجب است پس چنین آبي بملاقات نجاست نجس نمیشود «واما» آب ایستاده کمتراز کرّ پس بملاقات نجاست نجس میشود واکر استعمال شوددر رفع خبث پس درغسله مزیله عین نجس است اکرچه متغیر بنجاست نشود بلکه احوط اجتناب ازغساله است مکر غسالهٔ استنجاء که ان پاکست بشرط انکه عین نجاست دراو نباشد ومتغیر بان نشده باشد ونجاست تعدی ازمحل نکرده باشد بحدیکه ازصدق استنجاء بیرون

رود ونجاست خارجي بان نرسيده باشد ودر تطهير متنجس از بول بآب قليل معتبر است شستن انرا دومرتبه چه لباس باشد چه غير ان وكفايت ميكند در بول صبي شير خواريكه غذا خور نشده باشد يكمرتبه آب براو بريزند كه محل نجس را فرا كيرد وحاجت بفشردن نيست ودر غير بول اقوى كفايت يكمرتبه است بعد از زوال عين اكر چه احوط دومرتبه است ودر چيزهائيكه فشرده ميشود معتبر است فشردن ان اما داخل ظرف پس سه مرتبه بايد شسته شود بآب ازهر نجاستى مكر درولوغ سك كه بايد اول يكمرتبه بخاك پاك خاك مالي نمايند وبعد ازان دومرتبه ديكر بآب خالص پاك انرا بشويند وبهتر اينست كه اول بخاك خشك خاك مالي كنند وبعد ازان قدرى آب دران كرده كل مالى كنند وبعد ازان دومرتبه بآب بشويند ومكر ولوغ خوك ومردن موش صحرائي دران كه بنابر اقوى هفت مرتبه ان را بشويند واحوط در خوك اول خاك ماليدنست نيز ودر تطهير بآب كثير وجارى يكمرتبه كافى است مطلقا بنابر اقوى بلى در ولوغ خاك مالي لازم است بلكه احوط تعدد غسل است نيز «دويم» زمين كه پاك وخشك باشد وان پاك ميكند براه رفتن يامالیدن بران

كف پاو كفش وامثال انرا بعد از زوال عين نجاست بشرط انكه نجاست آن حاصل شده باشد از راه رفتن بر زمين نجس علَى الاحوط «سيم» افتاب است وآن پاك ميكند دو چيز را هر كاه بتابيدن انرا بخشكاند بعد از زائلشدن عين نجاست (اول) زمين وآنچه غيرمنقول باشد مثل عمارات والات متصلهٔ بآن وآنچه درآن نصب شده مثل در و پنجره وميخ ومثل درختها وميوهاى ان وكياهها كه در انست وظرفهائيكه در زمين بنا كذارده شده وامثال ان (دويم) حصير وبوريا كه پاك ميشود بتابش آفتاب بر يك طرف ان هر دو طرف آن «چهارم» مستحيل شدن نجس بچيز پاك مثل مبدل شدن شراب بسركه وخاكسترشدن عين نجاست «پنجم» انتقالست مثل خون انسان كه در بدن شپش وامثال ان رفته وجزء بدن ان محسوب شود «ششم» اسلام «هفتم» تبعيت وآن در چند جا ثابت است اول هر كاه كافر مسلمان شد طفل او بتبع او پاك ميشود پدر مسلمان شود يامادر دويم ظرف شراب بعد از مستحيل شدن ان بسركه سيم تختهٔ كه ميت را بران غسل ميدهند وهم چنين خرقه كه بر روى اوست درحال غسل دادن ودست غسل دهنده كه بتبع ميت پاك ميشود ودر غير دست از سائر بدن ولباس غسل دهنده

تاملمست احوط شستن است وهم چنین پا کشدن اطراف چاه ودلو
وطناب وسائر الات نزح هر كاه چاه بتغیر نجس شده معلوم نیست
احوط اجتناب است «هشتم» غائب شدن مسلمان پس حكم میشود به پاكي
بدن یاجامه وفرش وظرف وآنچه از توابع اوست هر كاه عالم بنجاست
ان بوده واحتمال تطهیر ان داده شود واستعمال كند انرا فیما یشترط فیه
الطهارة «نهم» زائلشدن عین نجاست از باطن انسان مثل باطن دماغ
و كوش وچشم وفرج وامثال ان وهم چنین از ظاهر بدن هرحیوان
وهم چنین از مخرج غائط بافرض عدم تعدی بسنك یا كهنه ونحوان از
چیزهائي كه زائل میكند عین نجاست را بشرط انكه پاك باشد وباید
كمتر از سه عدد نباشد عَلَى الاحوط اكرچه اقوی كفایت جسم واحد
ذوالجهات است وهر كاه بسه عدد پاك نشد علاوه كند تازائلشود
واقوی حصول طهارت است بااستنجاء باستخوان وسركین پاك اكرچه
حرام است چنانچه حرام است استنجاء بآنچه محترم است درشریعت
«دهم» استبراء كردن حیوان نجاست خوار حلال كوشت است
بمقداری كه از صدق جلال بودن خارج شود وبهتر استبراء است
بآنچه منصوص است كه پاك میكند بول وفضلهٔ انرا «یازدهم»

بیرون رفتن خون متعارف ذبیحه كه پاك میكند خونی را كه باقی مانده
لكن خوردن ان خون حرام است «دوازدهم» جدا شدن غساله وان
پاك كننده است رطوبتی را كه باقی میماند بعد ازفشردن

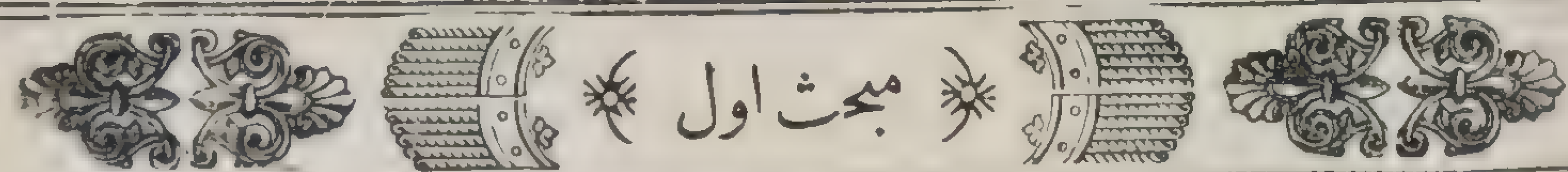


مطلب دويم

در اقسام نماز های واجب است بدانكه در زمان غیبت نماز واجب
هفت است «اول» نماز یومیهٔ پنجكانه «دویم» نماز آیات «سیم»
نماز طواف واجب «چهارم» انچه بنذر وعهد ویمین واجاره واجب
میشود «پنجم» نماز والدین كه ازانها فوت شده باشد از روی عذر
كه بر ولد اكبر واجب است «ششم» نماز جمعه كه واجب تخییری
است مابین ان ونماز ظهر در روز جمعه بنابر اقوی «هفتم» نماز برمیت
ونماز های مستحبی بسیار است ولكن اقتصار میشود بنوافل یومیه وان
هشت ركعت نافله ظهر است كه پیش از نماز ظهر باید خوانده شود
وهشت ركعت نافله عصر است كه پیش از نماز عصر میخواند وچهار
ركعت نافله مغرب كه بعد از نماز مغرب میخواند ودو ركعت نافله
عشا كه ان را وتیره كویند نشسته بعد از نماز عشا میخواند وایستاده

نیز جایز است وهشت رکعت نافله شب که وقت ان بعد ازنصف شب
است وهرچه بصبح نزدیك تربجا آورد بهتراست ودورکعت نماز
شفع که بعد از نماز شب میخواند ویك رکعت نماز وتراست که
بعد ازشفع میخواند ومستحب است دران خواندن سورهٔ توحید سه
مرتبه ومعوذتین هرکدام یك مرتبه ومستحب است دران قنوت
وبهتر این است بعد ازدعای فرج که لااله الا الله الحلیم الکریم لااله
الا الله العلي العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین
السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم وسلام عَلَی المرسلین
والحمد لله رب العالمین است چهل نفر مؤمن را دعا کند چه زنده چه
مرده باینکه بکوید اللهم اغفر لفلان واسم مؤمنی را ذکر کند بعداز
ان هفتاد مرتبه بکوید استغفر الله ربي واتوب الیه وبعد ازان هفت
مرتبه بکوید استغفر الله الذی لااله الاّ هو الحی القیوم ذوالجلال
والاکرام لجمیع ظلمی وجرمي واسرافي عَلَی نفسي واتوب الیه وهفت
مرتبه هذا مقام العائذ بك من النار وبکوید رب اسأت وظلمت نفسی
وبئس ماصنعت وهذه یدی جزاءً بما کسبت وهذه رقبتي خاضعةً لما
اتیت فها اناذا بین یدیك نخذ لنفسك من نفسی الرضا حتی ترضی لك

العتبی لااعود وسیصد مرتبه بکوید العفو ودورکعت نافلهٔ صبح است
قبل ازنماز صبح بجا آورد وجایزاست قبل ازفجر بعمل آورد واین نوافل را
هردو رکعت بیك سلام بجا آورد واکتفا بحمد تنها میتوان کرد
بدون سوره وقنوت وجایزاست که بعض نوافل را بجاآورد وبعضی را
ترك کند ولکن تابتواند ترك نکند وهرنماز که درسفر قصر میکند
نافله ان نماز ساقط است مثل ظهر وعصر وعشا ولکن نوافل دیکر ساقط
نیست واما احکام نماز پس در ان چند مبحث است



مبحث اول

در مقدمات نماز وان چندچیزاست (اول) وقت شناختن واول وقت
ظهر زوال افتاب است از دائره نصف النهار تابقدر اداء نماز عصر
بغروب شرعي مانده ووقت عصر بعد از مقدار اداء ظهر است اززوال
تاغروب شرعي ووقت نماز مغرب از وقت غروب شرعي است یعني
زوال حمره ازطرف افق شرعی تامقدار اداء نماز عشاء بنصف شب
مانده واولی ان است که تاخیر نیندازد از غروب شفق که آخر وقت
فضیلت ان است وهرکاه عصیاناً یانسیاناً یاجهلاً از نصف شب نماز

مغرب وعشاء تاخیر افتاد تاقبل ازطلوع واجب است بجا آورد ولی نیت اداء وقضاء نکند ووقت نماز صبح از اول پهن شدن سفیدی است درافق که فجر صادق است تاطلوع افتاب وآخر وقت فضیلت ان طلوع حمره مشرقیه است ودر اینجا چند مسئله است (مسئلة) تایقین بدخول وقت نکند نماز نمیتواند بجا آورد واعتماد بمظنه نکند بلي شهادت عدلين معتبر است و بعید نیست جواز اعتماد براذان یك عادل عارف بوقت ولی اولی ان است صبر کند تایقین حاصل نماید وهر گاه اعتماد بمذکورات نمود ونماز کرد بعد ظاهر شد که تمام نماز قبل ازدخول وقت بوده اعاده کند واکر معلوم شد دراثناء نماز وقت داخل شده اکر چه قبل از سلام باشد اعاده لازم نیست (مسئلة) اکر کسی مشغول نماز عصر یاعشاء شود پیش ازنماز ظهر یامغرب نسیاناً پس اکر متذکر شود درحالتیکه در نماز باشد وممکن باشد عدول بنماز پیش عدول نماید واکر بعد ازفراغ باشد مجزی است و بعد ازان نماز ظهر یامغرب را بجا آورد و باتقدیم عصر اقوی جواز عدول است بعد ازفراغ ان نیز واحوط در این صورت اتیان بنماز دویم است بقصد مافی الذمه بدون تعین ظهر وعصر (مسئلة)

جایز نیست تاخیر نماز ازوقت وواجب است تمام نمازرا دروقت بجا اورد بلی هر گاه عصیاناً یانسیاناً تعویق انداخت تاانکه بمقدار یك رکعت بآخر وقت مانده واجب است مبادرت بنماز واقوی ان است دراین صورت نیز نمازش اداء است (مسئلة) جایز است اتیان بنماز مستحبي غیر ازنوافل مرتبه دروقت فریضه علَی الاقوی (دویم) از مقدمات نماز قبله شناختن است بدانکه واجب است نمازهای واجبي را رو بقبله بجا اورد بلکه استقبال معتبر است در نماز های مستحبي نیز بلی چون نماز مندوب را سفراً وحضراً جایز است درحال راه رفتن بجا اورد دراینحال استقبال دران معتبر نیست ومراد بقبله ان مکانی است که کعبه دران واقع است ومحاذی ان از تخوم ارض تاآسمان تمام قبله است ومحاذات عرفي کافی است ودراینجا دو مسئله است (مسئلة) واجب است تحصیل علم باستقبال برفرض امکان وفرق نیست مابین مکه وبلاد بعیده وهر گاه ممکن نباشد تعیین ان به یقین واجب است تحصیل مظنه بان الاحری فالاحری وعلاماتی که معین شده برای تشخیص قبله بلاد درعلم هیئت اسباب حصول مظنه است وجائز است اعتمادنمودن بقبله بلاد مسلمین مادامیکه خطاء

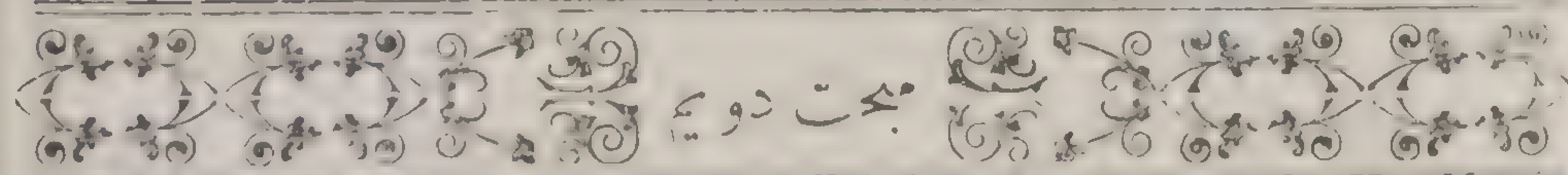
ان ظاهر نشود وهر كاه درجائي ممكن نشود تعيين قبله علماً وظناً واجب است نماز را چهار مرتبه بچهار جهت بخواند اكر وقت موسع باشد واكر وقت مضيق باشد بهر قدر كه وقت كنجايش دارد بجا اورد اكر چه يكمرتبه باشد بهر جهة كه بخواهد كافى است (مسئلة) هر كاه بعد از تشخيص قبله ونماز ظاهر شود كه درحال نماز متوجه بقبله نبوده بلكه پشت بقبله بوده نمازش رااعاده نمايد اكر وقت باقى باشد وقضا كند اكر باقى نباشد واكر ظاهر شود كه قبله درجانب راست ياچپ او بوده اكر وقت باقي است اعاده كند واكر باقى نيست احوط قضاء ان است واكر معلوم شود از قبله منحرف بوده ولى بدست راست يابدست چپ نميرسد پس اكر دراثناء نماز بران مطلع شود فوراً رو بقبله كند ونمازش را تمام كند ونمازش صحيح است واكر بعد از نماز معلوم شود اكتفاء نمايد بان (سيم) از مقدمات نماز تحصيل طهارت بدن ولباس ازنجاست خبثي الا درانچه معفواست وهم چنين طهارت از حدث چنانچه درمبحث طهارت كذشت (چهارم) از مقدمات مباح بودن مكان نماز و پست و بلند نبودن موضع سجده ازجاى ايستادن مكر بكلفتى خشت ودراينجا چند مسئلة

است (مسئلة) واجب است جاى نماز غصبي نباشد كه نماز درمكان غصبي باطل است بلكه بايد نماز باذن صاحب مكان باشد ياباذن صريح ياباذن ضمني ياباذن فحوى يارضاى او بشاهد حال وهركاه زمينى دراجاره كسي است اذن مستأجر معتبر است (مسئلة) واجب است تمام مكان نماز پاك باشد ازنجاستى كه ببدن مصلى يالباس او سرايت كند پس هركاه ان مكان خشك باشد ونجاست ان سرايت نكند نماز دران صحيح است مكر جاى سجده كه اكر ان نجس باشد نماز صحيح نيست هرچند خشك باشد بلى مستحب است تمام مكان پاك باشد (مسئلة) احوط ان است كه مرد وزن پهلوى يكديكر نماز نخوانند وهمچنين زن پيش ومرد درعقب او نباشد درحال نماز اكر چه اقوى جواز وصحت نماز هردو ميباشد باكراهت وفرق نيست مابين زن محرم وغير ان وكراهت مرتفع ميشود ببودن حائلي كه مانع ديدن باشد يابفصل ميان ان دو بقدر ده ذراع دست (مسئلة) مستحب است نماز را در مساجد بجا آورد در حديث است كه ثواب يك نماز در مسجد الحرام برابر است باصد هزار نماز ودر روايت ديكر هزار هزار نماز وثواب يك نماز درمسجد پيغمبر صلى الله عليه وآله برابر

است باده هزار نماز ودرهر یك ازمسجد اقصی ومسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است ودر مسجد جامع برابر صد نماز است ودر مسجدمحله برابر بیست و پنج‌نماز ودر مسجد بازار ثواب دوازده نماز است ونماز نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلم معادلست باثواب دویست هزار نماز ولی مستحب است زن نمازرا در خانه بخواند که افضل است ازمسجد بلکه افضل درصندوقخانه که پستوی او طاق است (مسئلة) مکروه است نماز دراندرون حمام بلکه درجامه کن هم اولی ترك است ومکروه است نماز در کشتی اکر بتواند بیرون ان نماز کند وهم‌چنین نماز درجائیکه کسی رو بروی او باشد بخصوص زن یامقابل چراغ یاآتش افروخته یامقابل مصحف گشاده یا کتاب یا کاغذ که خط ان نمایان باشد وهم چنین مکروه است نماز در خانه که مست کننده یاسك یاصورت دران باشد ومکروه است نماز در قبرستان (مسئلة) مستحب است برابر مصلي سترهٔ باشد ومراد ازان دیواري یاحائلي است که میان مصلي وان بیش ازدو یاسه ذراع نباشد واکر عصائي در برابر کذارد کافی‌است (پنجم) ازمقدمات نماز پوشانیدن عورت وآن در مرد قبل وحلقهٔ دبر وبیضتانست وعورت

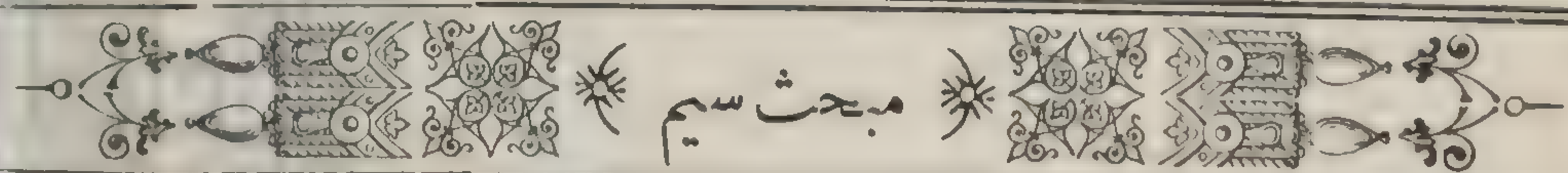
زن در نماز جمیع بدن است مکر روی ودودست تابند ان ودو پاتاساق ولکن در کنیز وصبیه نابالغه پوشانیدن سرو کردن واجب نیست وباید لباس نماز کذار غصبي نباشد واز پوست میتة نباشد واز اجزاء حرام کوشت نباشد بلکه میتة واجزاء حرام کوشت نیز همراه او نباشد بلی جایز است نماز کردن باپوست خز وسنجاب وکرك انها وباید لباس مردان از ابریشم خالص نباشد وطلا باف نباشد چه در حال نماز وچه در غیر ان بلکه انکشتر طلا در دست کردن بلکه مطلق زینت کردن بطلا جایز نیست از برای ایشان مطلقا واما برای زن جایز است امور مذکوره حتی در نماز وباکي نیست بر مرد پوشیدن حریر خالص در حال اضطرار ودر جلك چنانچه جایز است سجاف جامه‌او حریر خالص باشد اکر چه احوط انست که زیاده از چهار انکشت نباشد وبدانکه هرکاه جورابي در پای نماز کذار باشد که نپوشاند پشت

پاوساق را احوط اجتناب واقوی جواز انست



بدانکه مستحب است در نمازهای یومیه اذان وان چهار مرتبة الله اکبرَ

وهرکدام از اَشهدُ اَن لااِلهَ اِلاّ الله واَشهدُ اَنَّ محمداً رَسـوُل الله
حَیَّ عَلَی الصلوة حَيَّ عَلَی الفلاح حَيَّ عَلَی خَيرِ العمل الله اَكبرلااِلهَ
الاّ الله را دومرتبه بکوید و بعد از اذان اقامه است وان مثل اذانست
درفصول مکر انکه دومرتبه الله اکبر از اول ویکمرتبه لااِلهَ الاّ الله
ازآخر آن درآن نیست وبعد ازدومرتبه حَيَّ عَلَی خَيرِ العمل دومرتبه
بکوید قدقامت الصلوة واحوط عدم ترك اقامه است ازبرای مردان
درغیر موارد سقوط ان واقوی اشتراط طهارت است دراقامه واما
ایستادن وحرف نزدن پس شرط نیست دران اکرچه احوط است



در واجبات نماز است وان یازده است «اول» نیت ومعتبر است در
ان قصد قربت ومعین بودن عمل چنانچه دروضوء کذشت وهرکاه
در بین نماز قصد خروج ازان نماید یامتردد شـود دران وچیزی از
اجزاء نماز را درانحال بجانیاورده ومفسدی دیکرهم بجا نیاورده پشیمان
شود وبرکردد ازهمانجا نماز راتمام کند نمازش صحیح است «دویم»
تکبیرة الاحرام وان کفتن الله اکبراست وواجب است صحیح اداء کند

«سیم» قیام باقدرت والاّ تکیه کند وباتعذر ازان بنشیند وباعجز از
نشستن بخوابد بر پهلوی راست مثل مدفون وباتعذر ان بر پهلوی چپ
وباتعذر ازان به‌پشت بخوابد مثل محتضر وبدانکه قیام درحال تکبیرة
الاحرام ومتصل برکوع رکنست ودرحال قرائت واجب غیر رکن
ودرحال قنوت مستحب است وواجب است دران استقرار وعدم
اعتماد باامکان «چهارم وپنجم» قرائت حمد ویك سوره تمام دردو
رکعت اولی بلي مریض ومستعجل بجهة ضرورت وتنکي وقت اکتفاء
میکنند بحمد تنها ودردو رکعت آخر مخیراست مابین حمد تنها یا کفتن
سبحانَ اللهِ والحمدُ لِلهِ ولااِلهَ الاّ الله واللهُ اکبر یك دفعه عَلَی
الاقوی وسه مرتبه عَلَی الاحوط وبدانکه واجبات قرائت چند چیز
است «اول» اداء نمودن حروف را ازمخارج خود بطوریکه ممتاز از
یکدیکر باشد وصدق ان حرف بکند «دویم» حرکت وسکون
وتشدید را درست اداء کند «سیم» وقف بحرکت بلکه وصل بسکون
هم نکند عَلَی الاحوط «چهارم» انکه بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم
بکوید دراول حمد وسوره که جزء انهااست مکر سورهٔ برائة ولازم
نیست تعین سوره پیش ازشروع دربسمله بلي هرکاه سورهٔ معینهٔ را

وقت کفتن ان قصد نمود همان سوره را بخواند واکر بخواهد سورهٔ دیکر بخواند بان بسم الله اکتفاء نکند « پنجم » هر سورهٔ خواند تااز نصف تجاوز نکرده بلکه تابنصف نرسیده عَلَی الاحوط میتواند عدول کند بسورهٔ دیکر مکر سورهٔ توحید وجحد را بلي اکر کلمهٔ یاآیهٔ را فراموش نمود میتواند عدول کند مطلقا « ششم » انکه سورهٔ سجدهٔ واجبه دار را در نماز واجبي نخواند ودر نافله جایزاست ودران بعد از قرائت ایهٔ سجدهٔ سجده کند و بر خیزد ونماز را تمام کند واما در نماز واجبی اکر کوش کند ایهٔ سجده را یاسهواً بخواند بعد از نماز سجده کند واحوط انست که در نماز ایماء کند ونماز را تمام کند وسجده کند واحوط اعاده اصل نماز است « هفتم » تمام قرائت وتسبیحات اربعه را در رکعات ایستاده بااستقرار بجا آورد باامکان « هشتم » انکه مرد حمد وسوره را در رکعت اول ودویم نماز مغرب وعشاء وصبح بلند بخواند ودر نماز ظهر وعصر آهسته ودر رکعت سیم وچهارم از هر نمازیے آهسته بخواند چه حمد باشد چه تسبیحات ومناط در بلندی وآهستکي ظهور جوهر صوت وعدم ظهور انست « واما » زن پس در مواضع اخفات آهسته بخواند ودر مواضع جهر مخیر

است مکر انکه اجنبی صوتشرا بشنود ومستحب است خصوص بسم الله را بلند خواندن در موضع اخفات « نهم » ترتیب میان حمد وسوره وهم چنین میان اجزاء انها « دهم » موالات وفاصله نکردن مابین انها بغیر ذکر ودعاء وقرأن « یازدهم » قرائت را صحیح اداء کند وموافق باشد باقرائت یکي از قراء سبعه واکر نداند تعلیم بکیرد « دوازدهم » سورهٔ والضحی والم نشرح را یك سوره محسوب دارد وهم چنین الم ترَ کیف ولأ یلاف را و بدانکه اقوی جواز قرائت حمد وسوره است از روی قرأن ولود رفریضه مطلقا واحوط اقتصار است برصورتیکه متمکن نشود از حفظ خواندن یابجماعت یامتابعت قاری بلکه احوط ترك است در جمیع احوال نماز بلي خواندن قنوت وسائر اذکار وادعیه از روی کتاب مانعی ندارد « ششم » از واجبات نماز رکوع است وواجبات ان پنج است « اول » خمشدن بحدیکه بتواند کف دست خود را بزانو برساند « دویم » کفتن ذکراست بعد از رسیدن بحد رکوع واحوط کفتن سبحان الله سه مرتبه یاسبحان ربی العظیم وبحمده یکمرتبه « سیم » طمأنینه در حال ذکر « چهارم » بلند کردن سر از رکوع « پنجم » طمأنینه در حال قیام « هفتم » از واجبات نماز سجود

است وواجبات ان هفت است « اول » انكه منحنی شود بحديكه
مساوی شود جای پيشانی باجای پاها بلی پست و بلند بودن از ان
بقدر كلفتی خشت ضرر ندارد « دويم » كذاردن هفت موضع را بر
زمين وان پيشانی ودو كف دست ودو زانو ودو سر انكشت بزرك
پاهااست « سيم » انكه پيشانی را بر مايصح السجود عليه بكذارد وان
زمين واجزاء انست كه غير معدنی وخوردنی و پوشيدنی باشد وجايز
است سجود بر كاغذ ولی در هر حال بايد مباح و پاك باشد و كفايت
ميكند پاكی مقدار يكه لازم است كذاردن بر زمين هر چند اطراف
ان نجس باشد پس هر كاه قدری از مهر پاك باشد وقدری نجس باشد
ضرر ندارد هر چند احوط اين است كه تمام انچه پيشانی بران قرار مي
كيرد پاك باشد « چهارم » ذكر است واحوط دران سه مرتبه سبحان
الله يا يك مرتبه سبحان ربي الاعلَى و بحمده است « پنجم » طمأنينه
است درحال ذكر « ششم » باقی كذاردن هفت عضو است بر زمين
تاذكر تمام شود بلی اختياراً جايز است غير از پيشانی را از زمين
حركت دهد در غير حال ذكر يا بلند كند وبكذارد « هفتم » نشستن
بعد از سجدهٔ اولی بلكه بعد از ثانيه هم علَى الاقوی ودر ركعت اول

وسيم كه تشهد ندارد ان را جلسهٔ استراحت می نامند « هشتم » از
واجبات نماز تشهد است وواجب در تشهد شش است « اول » شهادتين
واحوط كفتن است بنحو متعارف هر چند بعيد نيست كفايت تشهد
خفيف « دويم » صلوات فرستادن بعد از شهادتين و بايد همه را صحيح
اداء نمايد « سيم » ترتيب مابين كلمات ان بنحو متعارف « چهارم »
موالات ميان كلمات ان « پنجم » انكه نشسته باشد درحال تشهد
« ششم » طمأنينه دران « نهم » ازواجبات نماز سلام است وواجبات
ان چهار است « اول » انكه بكويد السلام علينا وعلَى عباد الله الصالحين
يا السلام عليكم و بهتر اضافهٔ ورحمة الله و بركاته است وجايز است اكتفاء
بيكی از اين دو هر چند بهتر كفتن هر دو است ومستحب است پيش
از ان دو كفتن السلام عليك ايها النبي ورحمة الله و بركاته « دويم »
انكه درحال نشسته بعمل آورد « سيم » انكه صحيح بعمل آورد
« چهارم » انكه باطمأنينه باشد « دهم » ازواجبات ترتيب است درافعال
نماز پس هر كاه عمداً جزئيرا كه بايد مؤخر باشد مقدم دارد نماز باطل
است وحكم سهو بيان خواهد شد « يازدهم » موالات يعنی پی در پی
بعمل آورد افعال نمازرا وفاصله نشود مابين ان بسكوت طويل بر

وجهیکه از صورت نماز کذار بیرون رود

مبحث چهارم

بدانکه ارکان نماز پنج است « اول » تکبیرة الاحرام « دویم » قیام درحال تکبیرة الاحرام « سیم » قیام متصل برکوع « چهارم » رکوع « پنجم » دوسجده پس هرکاه رکن ترك شود یاز یاد شود عمداً یاسهواً نماز باطلست مکر در نماز جماعت که دران تفصیلي است

مبحث پنجم

در مبطلات نماز وان چند چیزاست « اول » حدث است چه اکبر وچه اصغر « دویم » منحرف شدن از قبله بهمهٔ بدن بطوریکه پشت او بقبله شود یاانحراف برسد بحد یمین و یسار عمداً وسهواً وجهلاً واما انحراف بما بین یمین وقبله یایسار وقبله سهواً ضرر ندارد « سیم » آمین کفتن بعد ازحمد مکر درحال تقیه « چهارم » تکلم کردن بدوحرف وزیاده یایك حرف مفهم معنی عمداً بغیر از ذکر ودعاوقرأن بلي سهواً ضرر ندارد « پنجم » خنده قهقهه « ششم » کریه کردن از جهة غیر

خدا وکریه ازخوف خدا ازافضل عبادات است واحوط در کریه برمصیبت حضرت سید الشهداء واهل بیت علیهم السلم انکه درغیر نماز بجا آورد « هفتم » خوردن واشامیدن درغیر انچه استثنا شده « هشتم » هرفعل منافي که محو کند صورت نماز رامثل جستن ودست بدست زدن وامثال انها « نهم » دست بر روی دست دیکر کذاردن مکر درحال تقیه « دهم » شك درعدد رکعات درغیر انچه خواهد آمد یاجزئي را درحال شك بجا آوردن « یازدهم » زیاد کردن جزئي را درنماز عمداً بقصد جزئیت یاکم کردن ان هرچند رکن نباشد

مبحث ششم

درشکیات نماز است ودران چند فصل است (فصل اول) بدانکه هرکاه کسی شك کند درچیزی ازافعال نماز وداخلشده باشد در فعلي که بعد ازان است اکرچه مستحب باشد اعتناء نکند مثل انکه شك کند درتکبیر بعد ازدخول درقرائت یاشك کند درقرائت بعد ازداخل شدن درقنوت یارکوع بلکه اکر شك کند درآیه بعد ازدخول درآیهٔ دیکر یادرکلمهٔ بعد ازدخول درکلمهٔ دیکر اعتنا نکند

عَلَی الاقوی بلی هرکاه شك کند در رکوع درحال سرازیری ازجهة سجده مادام که بحد سجده نرسیده احوط انست که برکردد بایستد وبعد رکوع کند ونماز را تمام کند وبعد ازان نماز را هم اعاده کند وهرکاه شك کند درسجده بعد از برخواستن یابعد ازدخول در تشهد اعتناء نکنند بلی هرکاه شك کند درحال برخواستن برکردد واتیان کند واکر شك کند درتشهد بعد از برخواستن اعتناء نکنند واکر درحال برخواستن باشد بازاعتناء نکنند عَلَی الاقوی پس فرق است دراین خصوص مابین سجده وتشهد بلی احوط درتشهد نیز برکشتن واتیان انست بقصد قربت مطلقه واکر شك کند درچیزی ازافعال نماز پیش ازآنی که داخل فعلی دیکر شده واجب است انچه را که شك نموده بجاآورد (فصل دویم) شك درعدد رکعات نمازهای واجبی در بین نماز بعد ازانکه شك قرار کرفت اکر نماز دورکعتی یاسه رکعتی باشد مطلقا موجب بطلان نماز است واکر چهار رکعتی باشد باز چنین است که نمازش باطل است درجمیع صور مکر درنه صورت (اول) شك میان دووسه بعد از سر برداشتن ازسجدهٔ دویم پس بنارا برسه کذارد ونماز را تمام کند بعد ازان یك رکعت نماز

ایستاده یادو رکعت نشسته بجاآورد بلکه هم چنین است هرکاه شك بعد ازتمام شدن ذکر واجب درسجدهٔ دویم باشد پس انچه ذکرشد بعمل آورد ونمازش صحیح است ولکن اولی انست که دراین صورت بعد ازاتمام نماز احتیاط اعاده کند اصل نماز را احتیاطاً واین احتیاط درهمهٔ مقامات آتیه که حکم مترتب براکمال سجدتین است جاری است « دویم » شك میان سه وچهار درهرجاباشد چه درقیام چه دررکوع وچه درسجود وچه بعد ازان وچه دربین انها بنارا بر چهار کذارد ونماز را تمام کند ودورکعت نشسته یایك رکعت ایستاده بجاآورد « سیم » شك میان دووچهار است بعد ازاکمال سجدتین بنارا برچهار کذارد ونماز را تمام کند وبعد دورکعت نماز ایستاده بجاآورد « چهارم » شك میان دووسه وچهاراست بعد ازاکمال سجدتین بنارا برچهار کذارد وبعد دورکعت نماز ایستاده ودورکعت نشسته بجاآورد « پنجم » شك میان چهار وپنج است بعد ازاکمال سجدتین بنارا برچهار بکذارد ونماز را تمام کند وبعد ازسلام دوسجدهٔ سهو بجاآورد « ششم » شك میان چهار وپنج است درحال قیام می نشیند وشك او بر میکردد بشك میان سه وچهار وحکم ان دراین

جار يست و براى هر يك از قيام بيجا واذ كار بكه كفته دو سجدهٔ سهو بجا آورد واين سجده در جميع فروض بعد كه قيام را ميشكند ومي نشيند جار يست « هفتم » شك ميان سه و پنج است درحال قيام مي نشيند شك او بر ميكردد بشك دووچهار وحكم ان در اين جار يست « هشتم » ميان سه وچهار و پنج است درحال قيام مي‌نشيند وشك او برميكردد بشك ميان دووسه وچهار وحكم ان در اين جار يست « نهم » شك ميان پنج وشش است درحال قيام مي‌نشيند وشك او برميكردد بشك ميان چهار و پنج بعد از اكمال سجدتين وحكم ان در اين جار يست (وبدانكه) كثيرالشك دراجزاء نماز يادر افعال يار كعات ان درانجائي كه كثير الشك شده اعتنأ بشك خود ننمايد و بنارا بر صحت كذارد ونماز احتياط براو واجب نيست وهم چنين اعتبار ندارد شك امام يامأموم باحفظ ديكرى وهم چنين شك بعد ازفراغ ازنماز و بعد ازوقت كه اعتبار ندارد و بنأرا برصحت كذارد بلكه مظنه بعد از فراغ و بعد ازوقت در حكم شك است (فصل سيم) در نماز احتياط است براى شكوك مذكوره بدانكه واجب است بعد ازسلام نماز يكه دران شك كرده و بنأ كذارده بدون فاصله منافي ميان ان ونماز احتياط فوراً

شروع كند درنماز احتياط وواجب است در نماز احتياط نيت وتكبيرة الأحرام وقرائت حمد وركوع ودوسجده وتشهد وسلام بترتيب نماز ولكن سوره وقنوت ندارد وقرائت حمد را باخفات بجا آورد حتى بسم الله را بنا براحوط اكرچه اقوى استحباب جهر بان است (وبدانكه) اكر شك كند در ركعات نماز نافله مخيراست مابين بنأ براقل يااكثر مكر انكه بناء براكثر موجب بطلان باشد پس بنا ميكذارد براقل پس هركاه شك كند كه يكركعت كرده يادوركعت مخيراست واكر شك كند كه دوركعت كرده ياسه ركعت بنابر دو كذارد وتمام كند واكر شك كند در ركعات نماز احتياط درشكوك پس هرچند مشهور ميان علمأ انرا مثل نافله دانسته اند لكن مشكلست احوط انستكه بنارا براقل يااكثر كذارد وتمام كند وبعد انرا اعاده كند وبعد از ان اصل نماز را نيز اعاده كند واما اكر شك كند دراجزاء نافله يانماز احتياط پس حكم ان مثل فريضه است كه اكر درمحل است بياورد واكر داخل جزء بعد شده بكذرد (فصل چهارم) درحكم ظن درنماز بدانكه ظن يامتعلق بركعات است يابافعال (اما) ظن متعلق بركعات پس درحكم يقين است چه درنماز دوركعتى وسه ركعتى وچه در

چهار رکعتی چه در اولیین ازان چه در اخیرتین پس مثلاً هر کاه نداند یك رکعت کرده یادو رکمت ومظنه او باحد طرفین است بنأرا بران کذارد ونماز او صحیح است ونماز احتیاطی لازم نیست وهکذا در صور دیکر واکر ازاول امر شك کند در اینکه یك رکعت کرده یادو رکعت مثلاً یادو رکعت کرده یاسه رکعت وبعد از تروی شك او مبدل شود بظن باحد طرفین باز عمل کند بظن خود واکر عکس باشد باینکه اول مظنه پیدا کند باحد طرفین وبعد مبدل شود بشك حکم شك جاری کند از بطلان در موارد بطلان وبناء براکثر در موارد ان پس مدار در صورت انقلاب برحالت دویم است شك باشد یاظن بلکه اکر ظن باحد طرفین داشت بعد ظن او منقلب شد بظن بطرف دیکر بنأرا برظن دویم کذارد وهم چنین درشك پس اکر اول شك کرد مابین دووسه وبنأرابر سه کذاشت بعد شك او منقلب شد بشك مابین سه وچهار یایك ودو حکم شك دویم جاری کند پس درصورت اولی بناء را برچهار کذارد وعمل شك سه وچهار بعمل آورد ودر صورت دویم حکم شك یك ودو جاری کند که بطلان نماز است وهکذا در سایر انقلابات وهر کاه حالت ترددی از برای او

حاصل شود ونداند که شك است یاظن بناء بکذارد برانکه شك است وحکم شك جاری کند مثلاً نمیداند یك رکعت کرده یادو رکعت وشك دارد که آیا احد طرفین رجحان دارد ومظنون است یانه حکم شك جاری کند پس بناء را بر بطلان کذارد در صورت مفروضه واکر نداند که سه رکعت کرده یاچهار رکعت وشك کند که آیاسه رکعت بودن مظنون است یانه بنا بکذارد براینکه مظنون نیست وحکم سه وچهار جاری کند وهکذا درسایر صور (واماّ) ظن متعلق بافعال مثل انکه نمیداند یك سجده کرده است یادوسجده ومظنهٔ او بیك سجده است یابدوسجده یانمیداند که حمد را خوانده یانه ومظنه دارد باحد طرفین پس درحکم یقین بودن ان اشکال است وباید مراعات احتیاط کند ومقتضای ان دربعض صور الحاق بشك است ودر بعض صور الحاق بیقین واعادهٔ نماز وحاصل مطلب اینکه یاظن متعلق است بمثل قرائت وتسبیحات واذکار که زیادی ان مضر بنماز نیست یامتعلق بافعال که زیادی ان مضراست مثل رکوع وسجود ونحو این دو پس درصورت اولی اکر درمحل است اتیان کند هرچند ظن بکردن داشته باشد واکر بعد از تجاوز از محل است وظن بکردن

دارد بكذرد مثل شك واكر ظن بنكردن دارد بر كردد واتيان كند مثلاً اكر شك كند كه آيا حمد را خوانده است يانه وهنوز داخل در سوره نشده است انرا بخواند چه مظنه بخواندن داشته باشد چه مظنه بنخواندن واكر بعد از دخول در سوره ياقنوت شك كند كه حمد را خوانده است يانه ومظنهٔ او بخواندن باشد بكذرد و بناءرا برخواندن كذارد واكر مظنه او بنخواندن باشد باز بر كردد و بخواند وهكذا درساير انچه از اين قبيل است واماّ در صورت دويم پس اكر درمحل است ومظنه بنكردن دارد بجا آورد مثل انكه شك داشته باشد واكر مظنه بكردن داشته باشد احتياط اينست كه عمل بظن كند و بكذرد ونمازرا تمام كند وبعد انرا اعاده كند واكر بعد ازمحل باشد اكر مظنه بكردن دارد بكذرد واكر مظنه بنكردن دارد بر كردد و بجا آورد ونماز را تمام كند واعاده كند مثلاً هر كاه نميداند يك سجده كرده يادو سجده وهنوز داخل در تشهد ياقيام نشده است ومظنهٔ او اين است كه يك سجده كرده يك سجدهٔ ديكر بجا آورد ونمازاو صحيح است مثل صورت شك واكر مظنه دارد كه دوسجده كرده عمل بظن كند و بعد ازنماز اعاده كند نماز را واكر بعد از دخول در قيام ياتشهد مظنهٔ او

بكردن دو سجده باشد بكذرد ونماز او صحيح است واكر مظنهٔ او بنكردن باشد بر كردد و يك سجدهٔ ديكر بكند و بعد از اتمام اعاده كند نمازرا وهكذا درسائر افعال مثل ركوع ونحوان (فصل پنجم) در سهويات است بدانكه سهو يامتعلق است بر كعت يااجزاء ركني يااجزاء غير ركني وايضاً يابزياده است يابنقيصه پس اكر زياد كند يك ركعت يابيشتررا نمازاو باطل است مطلقا (واكر سهواً) يكركعت يابيشتررا ناقص كند و بعد ازسلام متذكر شود پس اكر پيش از اتيان بمنافي عمدى وسهوى مثل حدث واستدبار متذكر شود برخيزد و بقيهٔ نماز را بجا آورد وسجدهٔ سهو بجهة سلام بيجا بجا آورد نمازاو صحيح است وهم چنين اكر بعد از اتيان بمنافى باشد كه عمداو ضرر دارد وسهواو ضرر ندارد مثل تكلم دراين صورت نيز برخيزد و بقيه را بجا آورد ودو سجدهٔ سهو ديكر بجهة تكلم كردن بجا آورد واكر بعد ازمثل حدث واستدبار ياسكوت طويل ماحى صورت نماز متذكر شود نماز او باطل است وهر كاه زياد كند ركنى را درنماز نمازاو باطل است واكر زياد كند جزء غير ركنى را مثل قرائت يايك سجده ياتشهد ونحوان نمازاو صحيح است ولكن بايد دو سجدهٔ سهو بجهة زيادتى

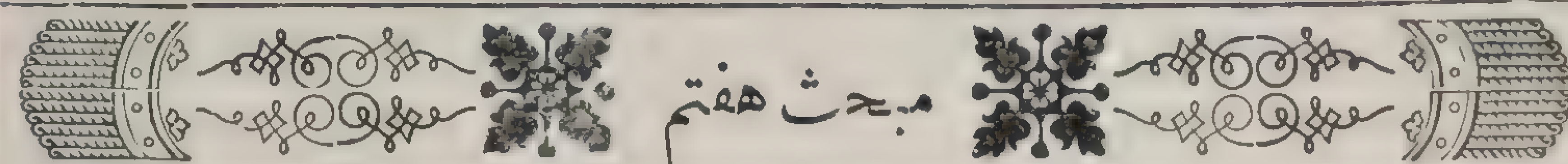
بعمل آورد واكر نقصان كند جزئي را پس اكر متذكر شود پيش از دخول در ركن بعد بركردد وتدارك كند وبجهة زيادتيها سجدهٔ سهو كند چه منسي ركن باشد مثل انكه پيش از دخول در ركوع وبعد از قنوت مثلاً يقين كند كه حمد را نخوانده بر كردد وبخواند ويا يقين كند كه دوسجده يا يك سجده ازاو فوت شده بر كردد وبجا آورد واز براى زيادتى هريك از قيام وبحول الله وقرائت ياتسبيحات سجدهٔ سهو كند واكر داخل در ركن بعد شده پس اكر منسى ركن است نماز باطل است مثل انكه بعد از دخول در ركوع يقين كند كه دوسجده از ركعت پيش فراموش شده وهم چنين اكر منسى ركوع باشد ومتذكر شود بعد از دخول در سجده دويم بلى هركاه منسى ركوع باشد ومتذكر شود در سجدهٔ اولى يابعد ازان وقبل از دخول در سجدهٔ دويم بعيد نيست صحت نماز پس بركردد وركوع را بجا آورد واز براى سجدهٔ زياد شده دوسجدهٔ سهو كند چون از بركشتن وتدارك كردن زيادى ركن لازم نمى آيد ولكن مع ذلك احوط اعاده نماز است هرچند واجب نيست واكر منسى جزء غير ركني باشد ومتذكر شود بعد از دخول در ركن بعد نماز باطل نيست بلكه بجهة

ان نقيصه سجدهٔ سهو بجا آورد وديكر چيزى براو نيست بلي اكر منسي تشهد ياسجدهٔ واحده باشد ومتذكر شود بعد از دخول در ركوع بعد بايد بعد از فراغ از نماز اول قضاء ان تشهد ياان سجده را بجا آورد وبعد دوسجده سهو بكند ونماز او صحيح است ودر اينجا سه مسئله باقي مانده (مسئلهٔ اولى) انكه اكر ترك كند ذكر ركوع را ياسجود را ومتذكر شود بعد ازسر برداشتن از ركوع ياسجود نمازش صحيح است ونميتواند بر كردد هرچند داخل در ركن بعد نشده چون محل انها فوت شده است پس بايد سجدهٔ سهو بجهة نقيصه بجا آورد (مسئلهٔ دويم) انكه ترك كند سجدهٔ واحده ياتشهد را وبعد از سلام متذكر شود نبايد بر كردد بلكه همان را قضاء كند ودوسجدهٔ سهو بجا آورد واما اكر ترك كند سجدتين را از ركعت اخيره وبعد ازسلام متذكر شود نماز او باطل است هرچند احوط اينست كه بر كردد واتيان كند ونماز را تمام كند ودوسجدهٔ سهو بجهة زيادى تشهد ودوسجدهٔ سهو بجهة سلام بيجا بجا آورد وبعد نماز را اعاده كند (مسئلهٔ سيم) هركاه در نماز مستحبي زياد كند جزئي را سهواً نماز او باطل نيست هرچند ركن باشد وسجدهٔ سهو هم براو نيست واكر ترك كند جزئي را

ومتذکر شود دراثناء بر کردد وانرا بجا بیاورد هرچند داخل در رکن بعد شده باشد وبجهة زیادتیها سجدهٔ سهو واجب نمیشود واکر متذکر شود بعد از سلام پس اکر رکن است باطل است واکر غیر رکن است براو چیزی نیست وبدانکه هرکاه درحال تشهد شك کند که ایا این تشهد نماز است یاتشهد سجده سهو یکه باید بجا آورد بنا کذارد که تشهد نماز است ونماز را تمام کند بعد سجده سهو را بعمل آورد وهم چنین است حکم در سجده واکر در حال تعقیب شك کند که ایا سجده سهو یکه براو واجب بود بجا آورده یانه باید بعمل آورد (فصل ششم) در سجدهٔ سهو بدانکه واجب است دوسجده سهو از برای چند چیز «اول» از برای تکلم بیجا در نماز سهواً «دویم» از برای سلام کفتن در غیر موضع سلام «سیم» از برای شك چهار و پنج چنانچه کذشت «چهارم» از برای زیاد کردن جزئي درنماز یاکم کردن ان سهواً که متذکر نه شود درمحل تلافی اکر ان جزء واجب باشد بخلاف جزء مستحبي مثل قنوت که ترك سهوی بلکه ترك عمدي آن ضرر ندارد بلی اکر سهواً قنوت را ترك کرد ودر رکوع یابعد ازسر برداشتن از ان متذکر شد قضاء کند آنرا در حال

قیام بعد از رکوع وفرق نیست در وجوب سجدهٔ سهو در زیاده ونقیصه مابین اجزائیکه برفرض ترك کردن سهوی آن بعد از نماز واجب باشد قضاء ان جزء مثل تشهد ویك سجده از یك رکعت یاغیر ان چنانچه هرکاه در دورکعت یاسه رکعت از هر رکعتی یك سجده فوت شده سهواً بعد از نماز قضاء سجده های فراموش شده را بنماید وبرای هریك دوسجده سهو بجا آورد بدانکه سجده سهو را باید بعد از نماز بلا فاصله بجا آورد بلی اکر قضاء اجزاء منسیه هم باید بکند قضاء را مقدم بدارد وهم چنین اکر نماز احتیاط باید بکند انرا مقدم دارد برسجدهٔ سهو واکر قضاء اجزاء ونماز احتیاط داشته باشد مخیر است در تقدیم هریك هرچند احوط تقدیم نماز احتیاط است واکر سجده سهو را فراموش نمود هروقت متذکر شده باید بجا آورد اکر چه بعد از اتیان بمنافی باشد وضرر بنماز او ندارد وواجب است در سجدهٔ سهو چند چیز «اول» نیت «دویم» انکه دومرتبه سجده کند «سیم» ذکر در هریك از دو سجده وان کفتن بسم الله وبالله وصلی الله علَی محمد وآل محمد یابسم الله وبالله اللهم صل علَی محمد وآل محمد یابسم الله وبالله السلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته است

« چهارم » انکه مراعات کند در آن انچه معتبر است در سجده نماز بناء بر احوط « پنجم » تشهد مثل تشهد نماز « ششم » سلام وان کفتن السلام علیکم است واولی واحوط اضافه ورحمة الله وبرکاته است

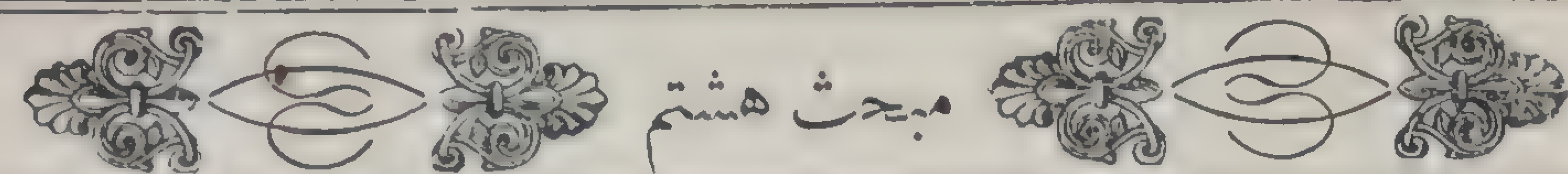


مبحث هفتم

در نماز آیات است وواجب میشود این نماز برای ماه کرفتن وخورشید کرفتن اکرچه جزئي از ان باشد واکرچه باعث خوف نشود وهم چنین واجب میشود بلرزیدن زمین اکر چه باعث خوف نشود چنانچه واجب میشود بسبب وزیدن بادهای تند وسرخ وتاریکي شدید ورعد وبرق غیر متعارف وغیر اینها از حوادث آسمانی از اموری که نوعاً باعث خوف متعارف ناس باشد اکر چه او نترسد وان دو رکعت است در هر رکعت پنج رکوع ودو سجود وتفصیلش انست که نیت میکند وتکبیر میکوید وبعد از ان حمد وسوره میخواند ورکوع میرود وذکر رکوع میکوید وسر از رکوع برمیدارد وحمد وسوره میخواند وقنوت میخواند مستحباً باز رکوع میرود بعد از ذکر رکوع سر بر میدارد باز حمد وسوره میخواند ورکوع میرود وبعد از سر برداشتن از ان باز حمد

وسوره میخواند وقنوت میخواند مستحباً ورکوع میکند وبعد از قیام از ان باز حمد وسوره میخواند وبرکوع میرود وبعد از قیام ازان دو سجدهٔ بجامي آورد وبرمیخیزد حمد وسورهٔ میخواند وقنوت میخواند مستحباً باز بر کوع میرود وهم چنین تا پنج رکوع تمام شود وبعد از قیام از رکوع پنجم دو سجده بجا میاورد وتشهد میخواند وسلام میکوید وجایز است بنحو دیکر بعمل آورد وان چنین است که بعد از تکبیرة الاحرام حمد تمام بخواند ویك آیه از سورهٔ انا انزلناه را مثلاً بخواند وبرکوع رود وبعد از سر برداشتن ازان آیهٔ دویم انا انزلناه را بخواند وبرکوع رود وهم چنین تا پنج رکوع بعمل اید بعد از هر رکوع یك آیه خوانده تا در رکعت اولی یك حمد ویك سوره تمام با پنج رکوع بعمل اید وبعد از رکوع پنجم دو سجده بجا آورد وهم چنین در رکعت دویم قبل از رکوع یك حمد بخواند ویك سورهٔ را تبعیض کند مابین پنج رکوع ونماز را تمام کند واقسام دیکر هم ممکن است ووقت نماز کسوفین از ابتداء کرفتن است تا تمام منجلی شود لکن احوط انست که مؤخر ندارد از وقت شروع بانجلاء (واما) نماز زلزلهٔ وسایر آیات آسمانی که مخوف باشد تا آخر عمر اداء است ولکن احوط عدم

تاخير انست از وقت آيت وهر كاه مطلع شد بر خسوف وكسوف
در وقت وترك كرد نماز آيات را عمداً ياسهواً واجب است قضاء ان اكر
چه تمام ان نكرفته باشد ولی اكر مطلع نشد تاتمام منجلي شد بعد مطلع
شد اكر تمام ان كرفته نشده براو قضاء نيست واكر تمام قرص كرفته
باشد واجب است قضاء ان وجايز است نماز آيات را بجماعت بخواند
پس اكر در ركوع اول امامرا درك نمود متابعت مي نمايد مثل جماعت
در نماز يوميه وقرائت از او ساقط است وهم چنين است هر كاه در
ركوع دويم مثلاً امام را درك نمود متابعت ميكند باامام تاركوع
پنجم او ووقتيكه امام بسجده رفت ماموم بقيهٔ ركوعات خودرا باقرائت
حمد وسوره بجامي آورد وبركوع پنجم خود ميرود ودر سجده يادر
ركعت بعد باامام ميرسد واكر بخواهد منفرد شود جايز است ونماز
آيات دو ركعت محسوب است پس هر كاه شك كند درعدد ركعات
نمازش باطل است واكر در ركوعات از هر ركعتي يااجزاء شك كند
حال او حال يوميه است درانچه كذشت از احكام ان وهم چنين احكام
سهو وتذكر درمحل يابعد ازمحل وغير آن در آن جاريست وهم چنين
حكم زياده ونقيصه در آن همانست كه در يوميه ذكر شد



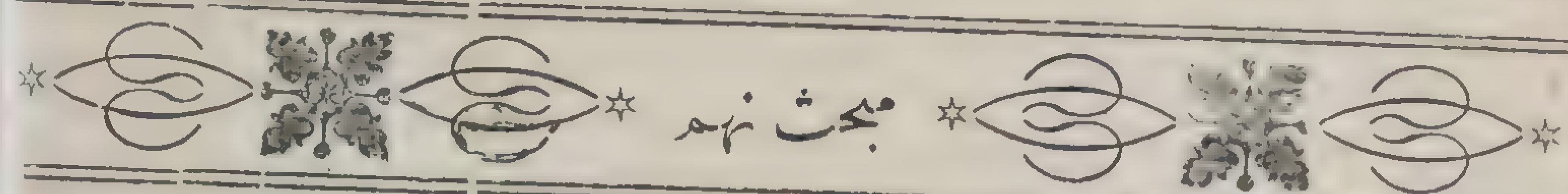
مبحث هشتم

در بقيهٔ نمازهای واجبي است وان چند قسم است « اول » نماز قضاء
است بدانكه هر كاه ترك نمايد نماز واجبی را بااجتماع شرايط وجوب
ان عصياناً يااز او فوت شود بجهة خواب يافراموشي يافاقد طهورين باشد
يابجهة مست شدن بچيزيكه ازجانب خود باشد واجب است براو
قضاء ان نماز بخلاف نمازيكه از جهة حيض يانفاس ازاو ترك شده
كه قضاء ان واجب نيست اكر درتمام وقت حايض يانفساء بوده والا
اكر طاهره دريابد مقدار نمازرا در وقت چه دراول وچه درآخران
وترك نمايد اداء را واجب است قضاء ان بلكه اكر مقدار يك ركعت
ازآخر وقت را دريابد بدون عذری از اعذار مذكوره واجب است
براو نماز واداء خواهد بود واكر ترك نمود معصيت كرده وقضاء ان
براو واجب است وواجب است درنماز های قضاء يوميه بهمان ترتيبي كه
از اوفوت شده بجا آورد اكر چه ترتيب ان را نداند علی الاقوی وحاصل
ميشود ترتيب ان بتكرار نماز پس اكر ميداند در پنج روز هر روزی
يك نماز از او فوت شده پنج شبانه روز نماز قضاء بجا آورد وهم چنين

اکر نمازهای بسیار ازاو فوت شده وترتیب ان را نمیداند ان قدر نماز قضاء کند که یقین کند انچه براو بوده بترتیب قضاء ان بعمل امده اکر تکرار ان مستلزم عسر وحرج نشود والاّ وجوب ترتیب بتکرار ساقط است وواجب نیست مقدم داشتن نماز قضاء را براداء اکر چه احوط تقدیم انست خصوصاً اکر انچه فوت شده یك نماز باشد وخصوصاً اکر نماز همان روز باشد ومعتبر در اتمام وقصر حال فوت است پس اکر نماز قصر فوت شده باید نماز را قصراً قضاء نماید اکرچه در حضر باشد چنانچه اکر در حضر فوت شده تماماً قضاء نماید اکر چه در سفر باشد واکر کسی در اول وقت مسافر بوده ودر آخر وقت حاضر یا بعکس بعید نیست که مخیر باشد در قضاء ان مابین قصر واتمام اکرچه احوط اختیار انست که در آخر وقت تکلیف او بوده «دویم» نمازی که فوت شده از پدر بلکه مادرهم عَلَی الاقوی وفوت ان بسبب عذری بوده واجب است بر ولی قضاء نماید انرا ومراد بولی پسر بزرك میت است وبر دختراو واجب نیست وشرط نیست حاضر بودن وبالغ بودن ان پسر در وقت فوت پدر واکر میت پسر نداشته باشد یاداشته باشد ولی بدون عذر نماز ازاو فوت شده احوط استیجار

کبار ورثه است نسبت بحصهٔ خود از ترکه واکر وصیت کرده باشد که نمازهای اورا استیجار نمایند از ترکه او بیرون کرده میشود از ثلث ترکه او مکر انکه ورثه امضاء نمایند که در این صورت از اصل ترکه بیرون میشود واحوط امضاء کبار ایشان است از حصهٔ خود بلکه بعید نیست که مطلقا بیرون کرده شود از اصل مال واکر ولی بمیرد پیش از اتیان بقضاء نمازهای میت واجب نیست بر ولی او قضاء نمودن ان وبر باقی اولیاء میت اول هم واجب نیست وجایز است از برای ولی استیجار نمودن غیری را بجهةِ قضاء نماز میت ومعتبر است در آن ترتیب بنحویکه فوت شده اکر چه بتکرار باشد چنانچه در قضاء نماز خود کذشت وساقط نمیشود وجوب ترتیب بمشقت در ان بجهة انکه ممکن است در اینجا استیجار اشخاص متعدده «سیم» نماز استیجاری بدانکه واجب است برشخصی که اجیر شده که نمازهای میت را بجا آورد اتیان کند بهرچه بآن ملتزم شده از مستحبات وکیفیات ان اکر بروجه تقیید باشد واکر اخلال بآن نمود مستحق اجرت نیست اکرچه ذمهٔ میت یاولی بری شود وجایز است زن اجیر شود که نمازهای مرد را بجا آورد وهم چنین بعکس پس زن در

نماز های جهریهٔ میت مخیر است مابین جهر واخفات اگر چه نماز برای مرد باشد چنانچه برمرد معین است جهر دران اگر چه برای زن باشد



مبحث نهم

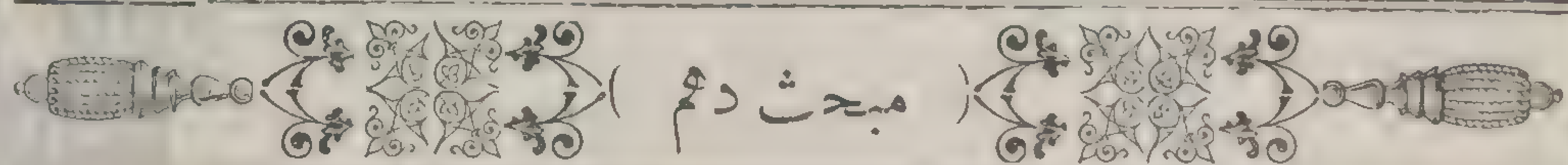
در نماز جماعت است بدانکه نمازهای واجبی را بجماعت کردن مستحب ودر یومیه مؤکد است خصوص صبح ومغرب وعشاء که مؤکدتر است ومنقول است که نماز باعالم برابر است باهزار نماز وباسید قرشی برابر است باصد نماز و بتعدد جهات فضیلت ثواب ان بهمان مقدار زیاد میشود و بتعدد مامومین مضاعف میشود ثواب ان ودر نماز جمعه بااجتماع شرائط جماعت واجب است واگر کسی حمد وسوره او درست نباشد وممکن باشد اورا تصحیح قرائت در وقت کفایت میکند اورا درست کردن ان وفرادی یاجماعت کردن واگر ممکن نشود اورا درست کردن بجهة تنگی وقت ومانند ان معین است برای او جماعت کردن واگر ممکن نباشد اورا بهیچ وجه تصحیح قرائت در این صورت جماعت واجب نیست وباانچه متمکن است از قرائت میتواند نماز را بجا آورد ولی احوط جماعت کردن است واقل

عددی که جماعت بآن منعقد میشود دو نفر است یکی امام ودیگری مأموم ومأموم واحد اگر مرد باشد مستحب است که در جانب راست امام بایستد واگر زن باشد در عقب او بایستد وشرط است موافق بودن نماز امام باماموم در هیئت وکیفیت پس جایز نیست اقتداء کردن یومیه را بنماز میت یاعیدین یاآیات وبعکس امّا موافق بودن در عدد رکعات واجب نیست پس جایز است اقتداء نمودن حاضر بمسافر ومسافر بحاضر وقضاء را باداء وبعکس مطلقا واقوی جواز اقتداء نماز طواف است بیومیه وبعکس وهمچنین جایز است کسیکه نمازش را فرادی خوانده است ان نماز را اعاده کند بجماعت بلکه مستحب است وامّا نمازیکه احتیاطاً بجامی آورد اداءً یاقضاءً اقتداء بآن جایز نیست عَلَی الأحوط بل الأقوی اگر چه نماز ماموم هم احتیاطی باشد وشرط است در امام جماعت چند چیز «اول» عقل «دویم» بلوغ «سیم» ایمان «چهارم» طهارت مولد «پنجم» مرد بودن اگر ماموم مرد باشد بلکه احوط مرد بودن است مطلقا «ششم» عدالت یعنی ملکهٔ وکفایت میکند در احراز ان حسن ظاهری که کاشف نوعی از وجود ان باشد بروجهیکه موجب اطمینان ووثوق بآن

باشد « هفتم » ایستاده بودن امام هر کاه مامومین ایستاده باشند
« هشتم » صحت قرائت او پس هر کاه امام نتواند تمام قرائت واجب را
صحیح بخواند یابعض حروف را بدل کند ببعضی وماموم سالم باشد از
ان اقتداء باو جایز نیست « نهم » نبودن حایل مابین ماموم وامام یا صف
پیش که مانع دیدن او باشند مکر انکه ماموم زن باشد « دهم » دور
نبودن ماموم از امام یعني محل سجدهٔ ماموم از محل ایستادن امام یا صف
پیش زیاده از یك کام بلند نباشد یااز یکي از دو طرف متصل باشد
بصف متصل بامام « یازدهم » بلند تر نبودن جای امام از جای ماموم
بقدر معتدٌّ به یعنی یکوجب یازیادتر بلی اکر فی الجمله سراشیب باشد
ضرر ندارد واماّ جای ماموم هرقدر بلند تر باشد از جای امام ضرر
ندارد باصدق اتصال واقتداء « دوازدهم » پیش نبودن ماموم از امام
واقوی جواز تساوی انهاست واحوط موُخر بودن ماموم است از امام
اکر چه جزئي باشد وبدانکه واجب است بر ماموم متابعت کردن امام
در افعال نماز باینکه افعال صلوة را پیش از امام بجا نیاورد بلکه احوط
تأخیراست واماّ در اقوال پس تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بکوید
ودر غیر ان واجب نیست اکر چه احوط است خصوص در سلام

وجماعت منعقد میشود بدرك نمودن امام را در حال رکوع اکرچه امام
ذکر رکوع را کفته باشد ورکعت اول او محسوب است ودر نماز
اخفاتی در حال قرائت امام بهتر انست که ماموم مشغول ذکر باشد
بلکه اقوی در نماز جهریے هم جواز اشتغال بآنست بلی اکر در نماز
جهری ماموم قرائت یاهمهمهٔ امام را بشنود واجب است ترك قرائت
واکر بهیچوجه نمیشنود اولی بلکه احوط قرائت حمد وسوره است
آهسته واکرامام در قنوت باشد وماموم تکبیرة الأحرام کفت مستحب
است براو متابعت کردن امام بخواندن قنوت وهم چنین در تشهد نیز
متابعت کند ونشستن بطور تجافی در حال تشهد امام احوط است باینکه
دو زانوی خود را از زمین بلند کند ودر رکعت دویم خودش قرائت را
آهسته بخواند اکر چه در نماز جهریه باشد ودر رکعت آخر امام مي
خواهد متابعت کند امام را تاسلام بنشستن بتجافی وذکر بکوید واکر
نمیخواهد بعد از سر بلند کردن امام از سجدهٔ دویم برخیزد ونمازش
را تمام کند چنانچه هرجای از نماز جماعت بخواهد بجهة عذرے
منفرد شود جایزاست بلکه بدون عذر نیز جایزاست هرچند خلاف
احتیاط است واکر امام را عادل میدانست وبعد از نمازش معلوم شد

که کافر یافاسق یامحدث بوده نمازش صحیح است واکر دربین نماز
بفهمد قصد انفراد کند وهر کاه ماموم سهواً پیش ازامام رکوع رفت
ذکر رکوع را احتیاطاً بکوید واکر کفت وبرکشت هنوز بقیام
نرسیده امام برکوع رفت قیام را بجا آورد. وبرکوع برکردد وبعد
احتیاطاً نماز را اعاده کند لکن اعاده واجب نیست واکر سهواً پیش
ازامام سرازرکوع برداشت برکردد وبرکوع برود واکر قدری خم
شد وهنوز بحد رکوع نرسیده امام سر بردارد واوهم برکردد ضرر ندارد
وهم چنین است سجده درمتابعت کردن



در احکام نماز قصر واتمام است بدانکه واجب است درسفر قصرنمودن
در نماز چهار رکعتی بترك نمودن دو رکعت آخر ان بهفت شرط
« اول » انکه ان سفر بقدر مسافت باشد وآن هشت فرسخ است چه
رفتن بتنهائی باین مقدار باشد مثل انکه کسی دو وطن داشته باشد وما
بین ان هشت فرسخ فاصله باشد یارفتن وبرکشتن باهم هشت فرسخ
باشد مثل ازکه بخواهد ازوطن خود برود سرچهار فرسخ وبرکردد

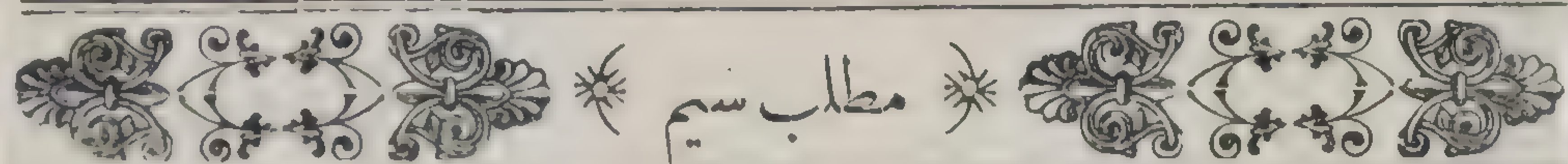
همان روز یابعد ازآن وهر فرسخی سه میل است وهر میلی چهار هزار
ذراع است بذراع دست پس اکر سفراو کمتر ازمقدار مذکور باشد
اکرچه کمی کمتر باشد موجب قصر نیست چنانچه اکرشك داشته باشد
که آیاباین مقدار هست یانه قصرنکند « دویم » انکه اینمقدار را بقصد
مسافت طی کند پس هرکاه مثلاً عقب کریخته میرود ونمیداند بقدر
مسافت میرود یانه قصر نیست اکرچه زیاده ازاین مقدار هم برود بلی
در برکشتن اکر بقدر مسافت مزبوره هست قصر کند « سیم » انکه
قصد مسافت را مستمر بدارد ومتردد نشود تاآخر مسافت پس اکر
قدری ازانرا که کمتر ازمسافت میباشد بقصد مسافت طی نمود وبعد
متردد شد در رفتن یابرکشتن قصر نیست واکر بازقصد رفتن نمود پس
اکر بقیهٔ بقدر مسافت است قصر کند والاحوط جمع است خصوصاً
هرکاه قدری را بدون قصد طي کرده باشد « چهارم » انکه قطع سفر
نکند بیکي ازسه چیز « اول » بقصد اقامه درجائي تاده روز « دویم »
برسیدن بوطن خود « سیم » بماندن درجائي سی روز تمام بدون نیت
اقامهٔ ده روز بشرط انکه محل تردد یکجا باشد پس هرکاه بعض از
سی روز درمکانی وبعض ان درمکان دیکر باشد حکم سفر که قصر

است قطع نخواهد شد بلی ضرر ندار خارج شدن ازمحل تردد ولو بقدر کمتراز مسافت بعزم مراجعت درهمان روز یاشب ان یاروز بعد که عرفاً ازصدق بودن دریکجامی روز متردداً خارج نشود که در این سه صورت حکم سفر که قصر کردن باشد قطع میشود وواجب میشود براواتمام نماز بلی اکرکسی قصد اقامهٔ ده روز در جائي نمود ویك نماز چهار رکعتي ادائي خواند بعد عازم شد که قبل از ده روز بر کردد یامتردد شد باید نمازهاے خودرا تاانجااست تمام بخواند اکر چه بخواهد همان روز بر کردد بخلاف انکه نماز چهار رکعتی نکرده عزم مراجعت نمود یامتردد شد دراقامه که باید قصر کند اکر چه ده روز درانجا هم بماند بدون قصد وکسیکه قصد اقامهٔ ده روزرا درجائي نموده اکر دربین ده روز بخواهد باطراف انجا برود که کمتراز مسافت باشد ویك شب انجا بماند وبر کردد بمحل اقامهٔ خود ضرر باقامهٔ او ندارد وباید نمازش را تمام کند بلکه اکر ازاول نیت اقامه قصد او رفتن وبر کشتن درهمان روز باشد بدون ماندن شب هم ضرر ندارد وباید تمام کند عَلَى الاقوى اکرچه برود وشب هم بماند ولی اولی واحوط دراین صورت بلکه صورت سابقه نیز جمع است مابین قصر واتمام بلی

هرکاه ازاول قصد اقامه عازم باشد برخروج ازمحل ترخص بکمتراز مسافت وماندن شب درانجا احتیاط بجمع را ترك نکند « پنجم » انکه سفر کردن شغل وعمل او نباشد مثل ساربان ومکاری وملاح وهیمه کن وقاصد وامثال ان که اینها باید تمام بخوانند بلي اکر اینها سفر کنند درغیر عمل خود مثل انکه برای زیارت کردن برود قصر کند وحکم وجوب اتمام براینها ثابت میشود هر وقت صادق باشد درعرف که عمل وشغل انها سفر کردنست اکرچه در اثناء سفر اول انها حاصل شود و. قطع میشود وجوب اتمام برانها بماندن ده روز درجائي اکرچه بدون قصد اقامه بماند واکر کسیرا شغلي پیش آمد که سه سفر پی درپی نمود بدون انکه سفررا شغل خود قرار دهد باعث تمام کردن درسفر نمیشود « ششم » انکه سفراو حرام نباشد مثل غلام که ازاقای خود فرار کند ومثل انکه برای دزدی کردن یااعانت ظالم برود یااینکه قصد او ازان سفر توصل بترك واجب باشد که دراین صور باید تمام بخواند وهم چنین است اکر سفر کردن ازبرای صید لهوی باشد ومناط دروجوب اتمام حال عصیانست پس مادامیکه عاصی است تمام کند وهر وقت عاصی نباشد قصر کند اکر

چه مابقی بمقدار مسافت نباشد « هفتم » خروج از محل بانکه انقدر از شهر دور شود که دیوار هاے ان ناپدید شود یااذان شهر را نشنود واحوط تحقق امرین است وفرق نیست دراین شرط میان رفتن وبر کشتن بلی اکر دروقت رفتن بجائي رسید وشك نمود که بحد ترخص رسیده یانه درانجا نماز را تمام کند ودروقت بر کشتن درهمانجا قصر کند واحوط جمع میان قصر واتمام است وفرق نیست دراین شرط مابین وطن و بلد اقامه و بعد از تحقق شرایط واجب است قصر مکر درچهار جا * اول مکه * دویم مدینه * سیم مسجد کوفه * چهارم حایر حضرت سیدالشهداء که درانها مخیراست مابین قصر واتمام هرچند احوط قصر وافضل اتمام است امّا روزه درانها نکیرد پس اکر عمداً درسفر نماز را تمام بخواند نمازش باطل است بلي اکر جاهل بحکم وجوب قصر باشد نمازش صحیح است بلکه هم چنین است اکر درجائیکه اقامهٔ عشره کرده باشد و باید تمام بخواند قصر کند از روی جهل بحکم بنابر اقوی اکر چه احوط دراین صورت اعاده است وهر کاه حکم را میدانست ولی فراموش کرد واجب بودن قصر را بر مسافر یا مسافر بودن خود را وتمام کرد بعد از نماز متذکر شد اکر وقت باقیست

اعادهٔ نماز کند واکر وقت کذشته قضاء ندارد وهر کاه سفر نمود بعد ازدخول وقت وهنوز نمازش را نخوانده تاازحدّ ترخص خارج شد قصر کند چنانچه اکر مراجعت کرد ازسفر وبوطن یامحل اقامه رسید بعد ازدخول وقت نماز را تمام بخواند واکر دراین صورت نماز ازاو فوت شد درقضاء ان مخیراست میان قصر واتمام علَی الاقوی اکر چه احوط درصورت اولي اتیان بنماز قصراست ودر دویم اتمام



مطلب سیم

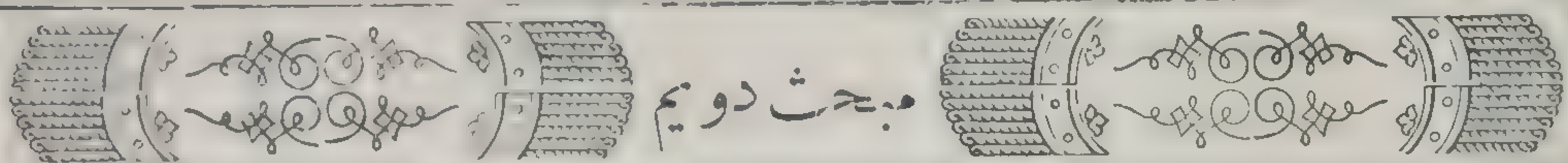
دراحکام روزه بدانکه روزه عبارت است ازامساك کردن از طلوع فجر تامغرب شرعي ازچیز هائي که ذکرمیشود ودران چند مبحث است

(*)(*)(*)(*)(*)(*)(*)(*) مبحث اول (*)(*)(*)(*)(*)(*)(*)(*)

در شرایط روزه وآن چندچیزاست « اول » عقل پس اکردرجزئي ازنهار دیوانه باشد روزه اش صحیح نیست قضاء هم ندارد « دویم » اسلام « سیم » ایمان « چهارم » خالی بودن ازحیض ونفاس درتمام روز « پنجم » مسافر نبودن بسفریکه تکلیف اوقصراست درنماز بلي هر

کاه قبل از زوال ازسفر مراجعت کرد بوطن یابمحل اقامه رسید وهنوز افطار نکرده روزهٔ اوصحیح است وهم چنین هرکاه بعد از زوال سفر نمود روزهٔ او صحیح است و بدانکه جایز است اختیاراً سفر کردن درماه مبارك رمضان امّا در باقی اقسام روزهٔ واجب معین مثل قضاء مضیق یانذر معین وامثال ان پس احوط بلکه اقوی عدم جواز سفر است واکر درسفر باشد وروزهٔ معین براو باشد اقوی وجوب قصد اقامه است بلی اکر نذر کرده باشد روزهٔ روزمعینی را درخصوص سفر یاسفراً وحضراً روزه براو واجب وصحیح است اکرچه درسفر باشد وقصد اقامه براو واجب نیست « ششم » ایمن بودن ازضرر پس اکر ظن بضرر بلکه خوف ضرر داشته باشد مثل انکه بترسد که روزه کرفتن باعث حدوث مرض یازیادتي مرض شود روزهٔ او صحیح نیست بلکه اکر بترسد ضرر بر طفل خود بانکه شیراو کم شود وطفل بسبب ان متضرر شود باید افطار کند چنانچه زن حامل که نزدیك باشد وضع حمل او و بترسد برخود یابر طفل چه از تشنکي یااز کرسنکي روزهٔ او صحیح نیست وهم چنین مرد پیروزن پیر هرکاه عاجز باشند از روزه کرفتن روزه برانها نیست چنانچه اکر کسی دردی

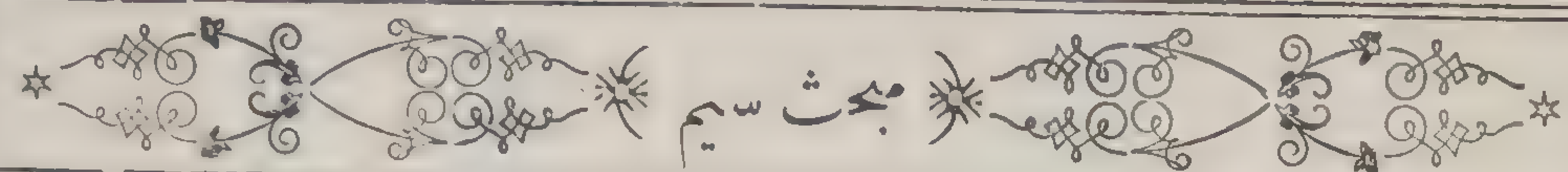
دارد که سیراب نمیشود ونمیتواند ترك آب خوردن نماید درتمام روز روزه براو نیست ودر تمام این صور مذکوره ماعدای صورت اولی که خوف ضرر برخود باشد بدل از هر روزی تصدق نماید بمدی ازطعام ودرتمام صور دروقت تمکن قضاء نمایند واماً بلوغ پس شرط صحت روزه نیست عَلَی الأقوی بلکه شرط وجوب است مثل سایر عبادات که اقوی صحت آنست ازطفل ممیز



بدانکه شرط است در روزه نیت امساك ازاموری که ذکر میشود وکافي است دران اینکه درشب آن روز قصد او این باشد که فردا روزه بجا میاورد قربةً الی الله ولازم است تعیین اکر متعین نباشد واینکه روزه را محض امتثال امر خدا بکیرد بلی در روزهٔ استیجاری قصد تحمل از غیر هم لازم است واکر نتواند ان ده چیزیکه میاید تفصیلا بذهن بکذراند بلکه همین قدر اجمالاً قصد امساك از مفطرات نماید کافیست واحوط در روزهٔ ماه رمضان انست که شب اول نیت روزهٔ تمام ماه را بنماید وهرشب هم عَلَی حده نیت کنند وهرکاه

نیت را فراموش نمود وقبل از زوال متذکر شد فوراً نیت کند کافیست وهر کاه بعد از زوال متذکر شود بقیهٔ روز را امساك کند ولکن روزهٔ او باطل است وهم چنین است سایر روزه های واجب چه قضاء وچه غیر ان که قبل از زوال اکر منافی بعمل نیاورده تجدید نیت میکنند و بعد از زوال فوت میشود وقت ان امّا روزهٔ مستحبي پس وقت نیت آن باقي است تاپیش از غروب ودر یوم الشك معتبر است نیت روزهٔ آخر شعبان پس اکر روزهٔ قضاء یانذر یا کفاره وامثال ان براو باشد معین است نیت انرا بنماید والاّ نیت روزهٔ مستحب بنماید واکر هر وقت ازان روز معلوم شد که ماه رمضانست فوراً تجدید نیت کنند روزه اش صحیح است واکر یوم الشك را بنیت ماه رمضان روزه کرفت باطل است وهم چنین هر کاه تردید در نیت کند که هر کاه از رمضان است ازان والا ازآخر شعبان محسوب شود بازهم صحیح نیست اکر چه دراین دو صورت معلوم شود که ماه رمضان بوده وهر کاه در بین روز نیت خروج از روزه نموده بالفعل یاقصد ریا کرد و بعد عود نمود بقصد روزه روزه اش باطل است بلکه هم چنین است اکر نیت نمود که یك ساعت بعد افطار میکنم که

احوط بلکه اقوی دران نیز بطلان روزه است



در بیان انچه باید ازان امساك نمود وآن ده چیزاست « اول ودویم » خوردن وآشامیدن است عمداً وفرق نیست مابین ماکول ومشروب معتاد وغیر معتاد اکر چه بمثل فرو بردن بقیهٔ غذائی که در بن دندانها مانده است یاآشامیدن از دماغ باشد و باطل نمیشود روزه بفرو بردن انها سهواً اکر چه مقصر باشد در خلال نکردن ولکن احوط خلال کردن است چنانچه احوط قضاء کردنست هر کاه خلال نکرد وجایز است خائیدن طعام برای طفل وحیوانات وچشیدن نمك آش وامثال ان مادامیکه عمداً چیزی از ان فرو نرود واولی بلکه احوط ترك انها است وهم چنین جایز است مضمضه کردن برای وضوء بلکه خنك شدن هم ومستحب است بعد ازان سه دفعه آب دهن را جمع کند وبیندازد واکر بدون اختیار یاغفلةً یانسیاناً آب مضمضه فرو رفت پس اکر بجهة نماز واجبی بلکه یامستحبی بوده چیزی براو نیست اکر چه احوط در غیر وضوء برای نماز واجبي قضاء روزه است واکر بعنوان

عبث یاخنك شدن بوده قضاء لازم است وجایز است مسواك نمودن
روزه دار بلكه مستحب است ولكن مسواك را بیرون نیاورد مادامیكه
مسواك میكنند واكر بیرون آورد انرا خشك كند ودوباره داخل
دهن كند والا آب آنرا فرو نبرد واما بلع نمودن اخلاط سر وسینه اكر
چه مبطل بودن ان معلوم نیست مادامیكه ازلب بیرون نیامده ولكن
احوط ترك انست بلكه این احتیاط ترك نشود اكر بفضای دهن بیاید
« سیم » جماع است كه مفسد وموجب قضاء و كفاره است درقبل
یادبر برای فاعل ومفعول اكر عمداً باشد واما سهواً یانسیاناً ضررندارد
لكن بمحض تذكر خود را خلاص كند چنانچه باحتلام روزه باطل
نمیشود وجایز است برای او تأخیر غسل وهم چنین جایز است استبراء
نمودن ببول وبمسحات از برای محتلم در روز روزه « چهارم » كذب بر
خدا ورسول وائمه هدی علیهم السلام میباشد واحوط الحاق حضرت
زهرآء وباقی انبیاء واوصیاء علیهم السلام است ومختص است بطلان
روزه بجائیكه بداند كذب است وبكوید والا مبطل نیست اكر چه
درواقع كذب باشد وغلط خواندن قرأن ودعاء سهواً ضرر ندارد
« پنجم » ارتماس درآب است كه مبطل وموجب قضا وكفاره است

خواه تمام سر وبدن او زیر آب برود یاسر تنها اكر چه موی سر بیرون
باشد وچه منافذ سر كشوده باشد یانه وچه روزه واجب باشد یامستحب
بلی اكر بدفعات هر دفعهٔ بعضی از سر را زیر آب كند ضرر ندارد
چنانچه اكر بدون اختیار یابافراموشی روزه یابخیال انكه فرونمیرود
فرو رفت یاانكه آب زیادی بر سر خود ریخت كه تمام سر را فرا
كرفت ضرر ندارد واكر درآب مضاف مثل كلاب وامثال ان فرو
رفت اقوی عدم بطلان واحوط اجتناب است وهركاه عمداً بقصد
غسل سر زیر آب نمود در روزه رمضان روزه وغسل هردو باطل
است بلكه اكر درحال ماندن زیر آب یادرحال بیرون امدن هم قصد
غسل كند باطل است عَلَی الأقوی بخلاف روزه واجب معین غیر
رمضان كه غسل اودرحال فرو بردن سر باطل است ودر دوصورت
دیكر صحیح است واماّ در روزه واجب غیر معین روزه اش باطل
وغسل او درهر سه صورت صحیح است وهم چنین است در روزهٔ
مستحبی چنانچه اكر درحال غیر عمد ارتماس نموده در روزه واجب
معین چه رمضان وچه غیر آن بمحض تذكر واختیار فی الفور سر را بیرون
آورد واكر دراین حال قصد غسل كند غسل او نیز صحیح است واكر

صبر نماید زیر آب اختیاراً روزه اش باطل میشود « ششم » رسانیدن غبار بحلق که مخرج خاء است وآن مفسد وموجب قضاء وکفاره است اکر عمداً باشد اکر چه آن غبار غیر غلیظ باشد بنابر احوط وفرق نیست مابین غبار حلال مثل آرد یاحرام مثل خاك چه خودش باعث بر ایثار غبار شود یادیکری مثل انکه بایستد در موضعیکه غبار است وخود را حفظ ننماید بخلاف انکه هرکاه خود را حفظ کند بنحویکه باید وبعد ظاهر شود که فرو رفته ضرر ندارد واحوط اجتناب ازدود وبخار غلیظ است چه از قلیان کشیدن ونحوان باشد یاغیر آن بلکه خالی از قوّت نیست « هفتم » قی کردن است عمداً وآن هم عَلَی الأقوی موجب قضاء و کفاره است واکر بدون اختیار قی کند چیزی براو نیست واکر ضرورة اقتضاء کند قی کردن را دیکر براو حرام نیست ولی مفسد روزه است وهرکاه بي اختيار غذا یاآب بیرون اید تابحلق برسد وبر کردد ضرر ندارد واکر در فضاء دهن بیاید باید انرا بریزد وضرر ندارد بلي اکر عمداً فرو برد مفسد وموجب قضاء و کفاره است « هشتم » اخراج مني از خود نمودن است عمداً بغیر جماع هرچند بملاعبه وملامسه یاتقبیل باحلیله خود باشد بشرط انکه قصد او انزال

باشد یاعادت او خروج مني باشد بلکه در این دو صورت مبطل است اکر چه منی بیرون نیاید واما اکر عادت او نبوده وقصد انزال هم نداشته باشد ومنی بیرون آمد موجب بطلان نیست اکرچه احوط قضاء است (وبدانکه) اکر کسی در روز روزه محتلم شد مثلاً میتواند عمداً استبراء کند ببول اکر چه یقین داشته باشد بخروج انچه در مجری مانده از منی « نهم » اماله کردن بمایع است بدون ضرورت وان حرام ومفسد وموجب قضاء و کفاره است وبجامد مکروه است بلکه احوط اجتناب است « دهم » بقاء بر جنابت است عمداً تاطلوع فجر وآن هم حرام ومفسد روزه وموجب قضاء و کفاره است واین مختص بشهر رمضان وقضاء انست ودر باقي اقسام روزه ثابت نیست ومثل بقاء برجنابت است بقاء بر حیض ونفاس ولکن اقوی در ان ثبوت قضاء است نه کفاره واین حکم مختص بشهر رمضان است ودر غیر ان حتی قضاء ان هم ثابت نیست اکر چه احوط است ودر حکم تعمد بقاء برجنابت است خوابیدن بقصد غسل نکردن یاباعدم قصد ان وبیدار نشدن تاصبح واما اکر از انخواب اول بیدار شد ودو باره خوابید بقصد غسل کردن وبیدار نشد تاصبح قضاء تنها براو واجب است واین دوخواب

هيچ كدام حرام نيست اكر چه احوط ترك خواب دويم است واما اكر بيدار شد ديكر حرام است براو خوابيدن واكر عصيان كرد وخوابيد وبيدار نشد قضاء براو لازم است واحوط كفاره است نيز اكر چه اقوى عدم وجوب ان است واما اكر جنب شد وغافل شد از جنابت يا از غسل كردن يا انكه فردا واجب است روزه بكيرد وغسل نكرد براو چيزى نيست اكر چه احوط قضاء است واكر ممكن نشد از براى جنب وحايض ونفساء غسل كردن واجب است برانها تيمم كنند بعد از تيمم واحوط بيدار بودن است تا بصبح اكر چه لازم نيست واما مستحاضه پس صحيح است روزه او وتوقف ندارد صحت روزه او بر غير اغسال واجبهٔ براو بلكه توقف براغسال هم محل تأمل است ولكن ترك احتياط ننمايد خصوصاً اغسال نهاريه وشب كذشته واحوط انست كه مقدم بدارد غسل صبح را بر طلوع فجر اكر چه اقوى عدم وجوب ان است

مبحث چهارم

در بيان چيزهائي كه موجب قضاء تنها ميشود وان چند چيز است

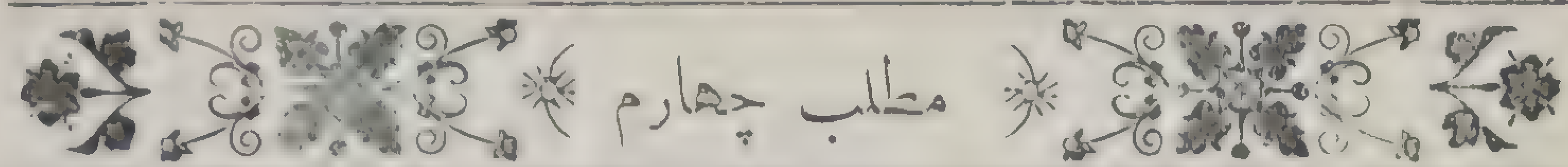
« اول » انكه پيش از تفحص از صبح مفطرى بعمل آورد ومعلوم شد كه صبح بوده قضاء ان روزه واجب است واكر تفحص نمود ومطمئن شد ببقاء شب وكشف خلاف شد هرچند مشهور كفته اند قضاء لازم نيست لكن ترك احتياط نشود « دويم » انكه اعتماد نمود بقول كسى كه كفت شب است بعد كشف خلاف شد قضاء لازم است « سيم » اكر كسى خبرداد كه صبح است واو كمان شوخي نمود ومعلوم شد كه صبح بوده قضاء لازم است بلكه اكر يقين هم داشته باشد كه شب است بعد معلوم شد كه صبح بوده احوط قضاء است « چهارم » اكر كسى خبر دهد كه مغرب است وخودش قدرت بر ملاحظه كردن نداشت وافطار نمود بعد خلافش ظاهر شد قضاء براو واجب است واكر قدرت داشت وملاحظه نكرد كفاره هم لازم است مكر انكه مخبر عدل يا عدلين باشد واكر بجهة ابر بودن اعتقاد كرد كه مغرب شده است وافطار كرد بعد معلوم شد كه روز بوده قضاء واجب نيست

مبحث پنجم

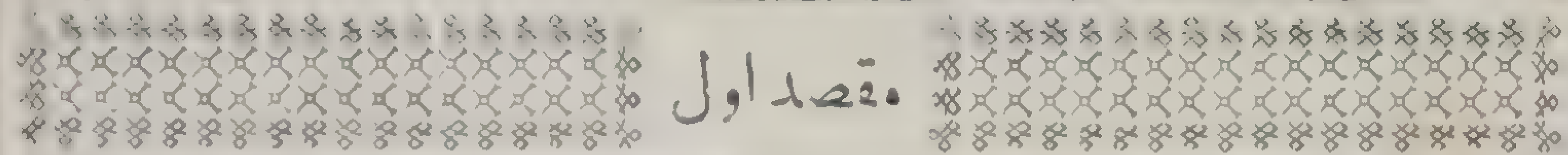
در اقسام روزهٔ واجبه وان هفت است « اول » روزهٔ ماه مبارك

رمضان « دویم » قضاء ان « سیم » صوم روز سیم اعتکاف « چهارم » صوم ده روز کفاره بدل هدی در حج تمتع « پنجم » هیجده روز بدل بدنه « ششم » روزهٔ که واجب شود بنذر وعهد ویمین « هفتم » روزه کفاره افطار ماه مبارك رمضان وآن دوماه متوالی است وواجب است بوجوب تخییری مابین ان وعتق واطعام شصت مسکین وروزهٔ کفارات بسیار است (وبدانکه) واجب است بر پسر بزرك قضاء روزهٔ که ازوالدین فوت شده ومعذور بوده اند والا واجب نیست وهر کاه وصیت کرده یاغیری تبرعاً از جانب انها بجا آورد ازاو ساقط میشود بلی اکر مریض بود وافطار نمود وبهمان مرض مرد یاقدرت بر کرفتن ان نداشت تامرد قضاء ان لازم نیست وهر کاه مریض افطار نمود ومرضش باقی ماند تارمضان آینده قضاء ازاو ساقط است ولی بدل هر روزی یکمد از طعام کفاره بدهد واحوط قضاء کردن است اما عذر دیکر مثل سفر چنین نیست پس باید قضاء بکیرد واحوط کفاره است نیز بدل هر روزی مدی از طعام واما هر کاه عذرش برطرف شد وقدرت داشت ونکرفت تارمضان دیکر کنه کاراست وباید قضایش را بکیرد هر وقت که بخواهد وبدل هر روزی

مدی از طعام بدهد وهر کاه چند سال براو بکذرد و بعد قضاء کند همان یك کفارهٔ سال اول کافی است



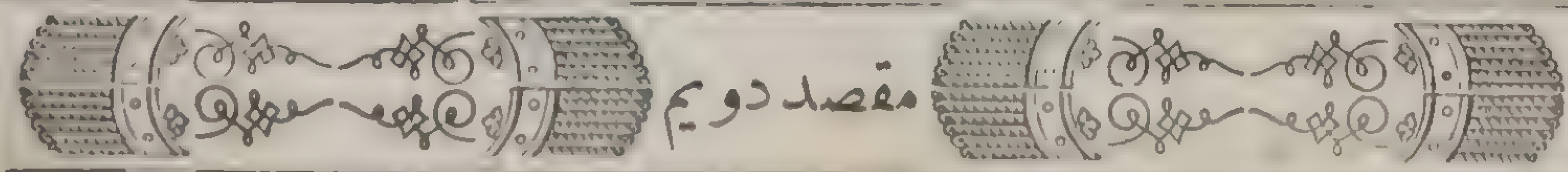
درا حکام زکوة است ودرآن دومقصد است



در زکوة بدن ودرآن سه مبحث است (مبحث اول) بدانکه واجب است زکوة بدن که فطره باشد بچند شرط « اول » بلوغ « دویم » عقل وعدم اغماء « سیم » آزاد بودن واین سه شرط هم شرط وجوب است وهم شرط صحت (واما) اسلام شرط صحت است نه وجوب چنانچه غنی بودن شرط وجوب است نه صحت وغنی بودن متحقق میشود بمالك بودن اخراجات سال خود وعیال واجب النفقه خود اکرچه بصنعتی باشد که بتدریج بان صنعت اخراجات انهارا بکذراند ووافی باشد واکر چنین نباشد فقیر است وبراو فطره واجب نیست ولی مستحب است واکر یکصاع بیشتر نداشته باشد اولی انست که بدهد ازبابت فطره بیکی ازعیالات

خود که فقیرند و او بدیگری بدهد واو بدیگری تاآخر عیالات واو
میخواهد بیکی از عیالات بدهد یابفقیر اجنبي (مبحث دویم) بدانکه
واجب است دادن زکوة فطره از برای خود وهر که عیال او باشد
چه واجب النفقهٔ او باشد یانه بالغ باشد یانه بنده باشد یاآزاد وهم چنین
مهمانیکه از عیالات او محسوب شود در جزء آخر ماه رمضان که هلال
شوال ظاهر شود واکر مهمان کننده فقیر باشد ومهمان غنی بر خود مهمان
واجب است وزنیکه چیزدار باشد وشوهرش فقیر باشد وخرج زن را
بمشقت میدهد احوط بلکه اقوی وجوب فطره است بر زن واکر
خرج او باغیر شوهر است فطرهٔ او بر منفق است وهم چنین است غیر
زن از سایر عیالات او (مبحث سیم) در جنس فطره ومقدار آن وزمان
وجوب ومصرف ان ودران چهار فصل است (فصل اول) درجنس
ان وان چند چیز است « اول » کندم « دویم » جو « سیم » خرما
« چهارم » مویز « پنجم » کشك « ششم » شیر « هفتم » عدس
ونخود وامثال ان واحوط اقتصار بر چهار اول است وافضل خرما
ومویزاست (فصل دویم) درمقدار ان وآن یك صاع است، ومقدار صاع
ششصدوچهارده مثقال وربع مثقال صیرفی است ازتمام اجناس ودادن

قیمت کافی است (فصل سیم) بدانکه واجب میشود فطره بغروب کردن
افتاب روز آخر ماه مبارك رمضان واولی جدا کردن انست درشب
وجایز نیست تاخیر انداختن ان ازنماز عید واکر جدا نکرد تابعد ازنماز
احوط انست که همان روز بقصد قربت مطلقه بدهد وقصد اداء
وقضاء نکند واکر جدا نمود جایز است تاخیر دادن بفقیر را برای
انتظار مستحق معینی (فصل چهارم) در مصرف انست وان فقراء
میباشند واولی انکه اقارب را بر غیر مقدم دارد وهمسایه را برغیر اقارب
واهل علم را بعد از ایشان برغیر انها وعدالت در فقیر شرط نیست اکر
چه احوط است وبهتر در زمان غیبت امام علیه السلم دادن بمجتهد است
وشرط است در کیرندهٔ فطرهٔ انکه هاشمی نباشد مکر انکه فطره
دهنده هم هاشمی باشد ومکر در صورت ضرورت وهم چنین شرط است
درفقیر یکه فطره میکیرد واجب النفقه فطره دهنده نباشد وجایز است زن
فطرهٔ خود را بشوهر فقیر خود بدهد وجایز نیست بهر فقیری کمتر از
فطرهٔ یکنفر بدهد مکر انکه جمع شوند فقراء که بهر یك یك سر فطره نرسد



در زکوة مال ودر آن چند مبحث است (مبحث اول) در شرائط تعلق وجوب زکوة غیر از بلوغ وعقل وآن دو چیزاست « اول » مالك بودن نصاب « دویم » امکان تصرف در آن در تمام سال درانچه کذشتن سال در آن معتبراست ودرغیران وقت تعلق زکوة بان انکه غاصبي غصب نکرده باشد بلی اکر توقف داشته باشد امکان تصرف دران بردادن قدر قلیلی ازمال وندهد احوط زکوة دادن ان مال است واما اکر بدون دادن مال ممکن باشد کرفتن ازغاصب بعد از کذشتن زماني بالفعل واجب نیست زکوة ومثل انست هرکاه قادر بربیع باشد نه تصرف درعین وزکوة قرض برقرض کیرنده است نه بردهنده وبدانکه معتبر نیست دروجوب زکوة مال غنی بودن بلکه برمالك نصاب واجب است زکوة انرا بدهد اکرچه وافی بمؤنهٔ سال او نباشد وهمچنین قرض داری مانع زکوة نیست پس اکر شخص مالك نصاب باشد ومعادل ان یازیاده قرض داشته باشد زکوة دادن براو واجب است واکر زمینی را اجاره دهد بغله زکوة برمستأجر زارع است (مبحث دویم) درانچه زکوة ان واجب است وآن نه چیزاست « اول » طلا « دویم » نقره ودراین دوشرط است انکه

مسکوك باشد « سیم » کوسفند « چهارم » شتر « پنجم » کاو ودراین پنج شرط است کذشتن سال ومتحقق ومستقر میشود بدخول ماه دوازدهم اکرچه انماه ازسال اول محسوب است وباید درتمام سال مستقر بماند والاّ زکوة ان واجب نیست ودر کوسفند وشتر وکاو شرط است درتمام سال چرنده باشند درعلف صحرا ومعلوفه نباشند ومدار برصدق اسم سائمه است اکرچه کاهی جزئي ازمال مالك خورده باشند بنحویکه ازصدق سائمه خارج نشود ومعلوفه بودن متحقق میشود بخوردن چیزیکه مملوك باشد ودر اولاد انها اعتبار بحال مادر انها است ومبدء سال دراولاد وقت زائیدن انست وشرط است در شتر وکاو انکه کارکن نباشد مثل آب کشی وآسیا کردن وسواری ومدار برصدق عرفی است که انهارا کارکن نکویند درتمام سال « ششم » کندم « هفتم » جو « هشتم » مویز « نهم » خرما وشرط است دراین چهار انکه مالك انهارا پیش ازوقت وجوب مالك باشد چه بزراعت وچه ببیع وامثال ان وواجب نمیشود زکوة دراین چهار مکر بعد ازوضع خراج سلطان وآنچه مخارج زراعت ان نموده تاتصفیه دانه وتاخشکیدن انکور ورطب اکرچه احوط اعتبار نصاب است

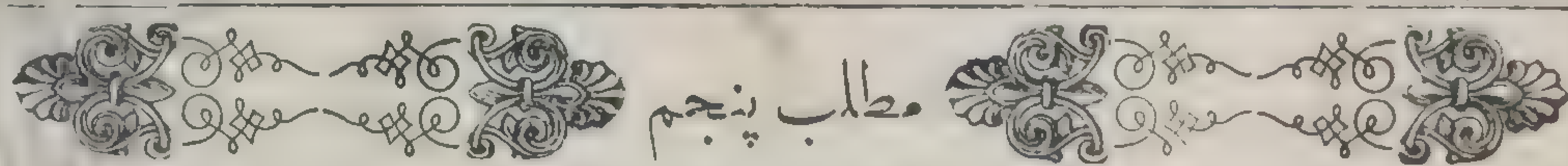
قبل از اخراج خراج سلطان ومؤنهٔ زراعت (مبحث سیم) درنصاب انها است ودرأن چند فصل است (فصل اول) درنصاب طلا ونقره است واز برای هریك دو نصاب است نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است ونصاب دویم سه مثقال ودر نصاب اول ربع مثقال وثمن مثقال صیرفی که نه نخود میشود باید بدهد ودر نصاب دویم عشر مثقال شرعي بدهد ونصاب اول نقره صد و پنج مثقال صیرفی است ونصاب دویم بیست و یکمثقال صیرفی است ودر نصاب اول نقره دو مثقال و پنج ثمن باید بدهد ودر نصاب دویم نیم مثقال صیرفی وربع عشر آن وضابطه کلیه انکه هروقت بمقدار نصاب از طلا ونقره رسید وبالا رفت چهل یك بدهد اگر چه بعضي اوقات قلیلی زیاده داده ودرحکم زکوة طلا ونقره است زکوة مستغلات ومال التجاره (فصل دویم) در گوسفند پنج نصاب است « اول » چهل وزکوة ان یك گوسفند است « دویم » صد و بیست و یك وزکوة ان دو گوسفند است « سیم » دویست و یك وزکوة ان سه گوسفند است « چهارم » سیصد و یك وزکوة ان چهار گوسفند است « پنجم » چهار صد وزکوة ان وهرچه بیشتر شود هرصد گوسفند یك گوسفند بدهد

و گوسفندیرا که برای زکوة میدهد اگر نر باشد باید داخل سال سیم شده باشد واگر گوسفند میش باشد سال را باید تمام کرده باشد (فصل سیم) در نصاب شتر وآن دوازده است « اول » پنج وتاپنج نصاب هرکدام پنج بالا میرود تابیست و پنج وزکوة هرپنجی یك گوسفند بدهد « ششم » بیست وشش وزکوة ان یك شتری که داخل در سال دویم شده بدهد « هفتم » سی وشش وزکوة ان یك شتریکه داخل درسال سیم شده بدهد « هشتم » چهل وشش وزکوة آن یك شتریکه داخل درسال چهارم شده بدهد « نهم » شصت ویك وزکوة ان یك شتریکه داخل در سال پنجم شده بدهد « دهم » هفتاد وشش وزکوة ان دوشتریکه داخل سال سیم شده بدهد « یازدهم » نود ویك وزکوة ان دوشتریکه داخل سال چهارم شده بدهد « دوازدهم » صد وبیست ویك پس زکوة ان وهرچه بیشتر شود درهر پنجاه شتر یك شتریکه داخل درسال چهار شده یادرهر چهل یك شتریکه داخل سال سیم شده بدهد وآنچه قبل از بلوغ بنصاب یابین نصابهاست در آن چیزی نیست ومعتبر است در شتریکه برای زکوة میدهد باید ماده باشد (فصل چهارم) درگاو دونصاب است « اول » سی « دویم »

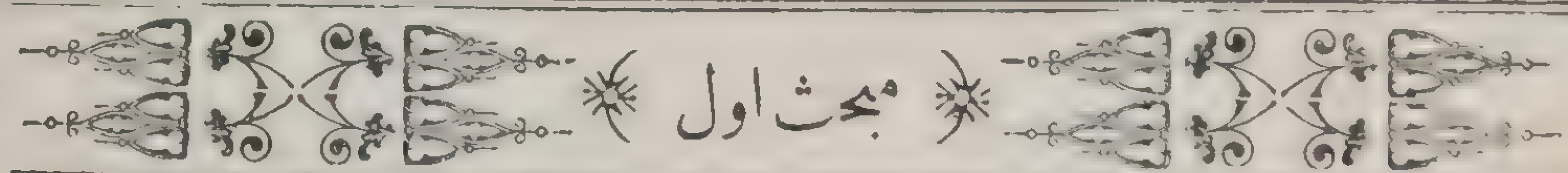
چهل و بعد از چهل مخیراست دراعتبار سی یاچهل اکر اعتبار هردو ممکن باشد مثل صد و بیست واماّ اکر اعتبار هردو ممکن نباشد پس معین است اعتبار انچه فرا کرفتن دران بیشتر میباشد پس درهرسی یك کاو یك ساله چه نر باشد وچه ماده ودر هرچهل یك کاو ماده که داخل سال سیم شده بدهد (فصل پنجم) در نصاب غلاّت اربع از کندم وجو وموبز وخرما ونصاب انها یکي است و پیش از رسیدن بان زکوة واجب نیست وآنچه زائد باشد اکر چه جزئي باشد زکوة ان واجب است وان سیصد صاع است وان مطابق است باصدوچهل وچهارمن بوزن شاه الاّ چهل و پنج مثقال صیرفی وبمن تبریز دو یست وهشتاد وهشت من الاّ چهل و پنج مثقال مزبور و بعیار حقه نجف که نه صد وسی وسه مثقال وهشت نخود است هشت وزنه و پنج حقه ونیم الاّ پنجاه وهشت مثقال وثلث مثقال صیرفي وبحقهٔ اسلامبول که دو یست وهشتاد مثقال است بیست وهفت وزنه وده حقه وسی و پنج مثقال است ومقداریکه باید اخراج نماید درغلاّت عشر است اکر درآب دادن محتاج بچرخ وآلات آب کشی نباشد وآب نهر خودش دران مي نشسته یاباب باران عمل امده ونصف عشر

است اکر محتاج بچرخ وآلات آب کشی بوده واکر باشرکت بوده وبعضی اوقات محتاج بان بوده و بعضی اوقات نبوده سه ربع عشر بدهد ومناط صدق شرکت وعدم انست نه مساوات واغلبیت پس بافرض صدق شرکت سه ربع عشر وباغلبه احدهما حکم تابع انست (و بدانکه) وقت تعلق زکوة صدق اسم کندم یاجو یاغوره یابسر است اکر چه دراخیرین نیز اعتبار صدق انکور وخرما خالی از رجحان نیست ومناط در نصاب مقدار خشك انها است (مبحث چهارم) درمصرف زکوة وآن هشت صنفند « اول ودویم » فقراء ومساکین بدانکه اکر کسی ادعاء فقر کند وصدق وکذب ان معلوم نباشد احوط استعلام حال او است بتحصیل ظن غالب بفقر او خصوص کسیکه سابقا غني بوده بلی باسبق فقر او قولش مسموع است ومراد از فقیر درمصرف زکوة فطره کذشت « سیم » کسانیکه جمع زکوة میکنند « چهارم » مؤلفة قلوبهم « پنجم » درآزادی بنده هائي که درشدت باشند « ششم » قرض داران « هفتم » مطلق خیرات از قبیل ساختن مدرسهٔ ومسجد ورباط وپل واعانت زوّار وحجاج وامثال ان « هشتم » اشخاصیکه بغربت افتاده اند وبیچاره میباشند ودرولایت

خود شـان غنی می باشند بشرط انکه ممکن نشود از برای انها قرض کرفتن (مبحث پنجم) بدانکه مستحب است بردن زکوة را نزد مجتهد عادل در زمان غیبت وشرط است در زکوة دادن قصد قربت وکافی است قصد قربت نمودن مالك وقت دادن آن بواسطه که باصناف بر ساند ومستحب است که بیك نفر کمتر از نصاب اول طلا یانقره ندهد بلکه احوط است مکر انکه ان مقداری که باید اخراج نمود کمتر از مقدار مزبور باشد وجایز است انقدر بفقیر بدهد که غنی شود



در احکام خمس است ودران دو مبحث است



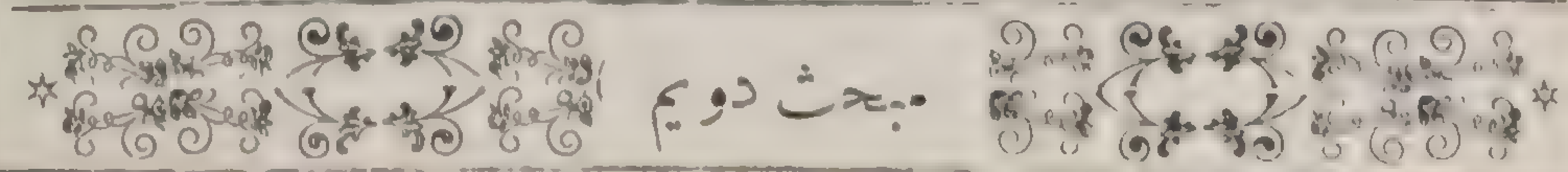
در انچه خمس بآن تعلق میکیرد وشرایط ان ودران دو فصل است (فصل اول) بدانکه چیزهائي که خمس بان تعلق میکیرد هفت چیز است « اول » مالي که از کفار حربي درجهاد بدست بیاید هرکاه جنك باذن امام باشد وهم چنین هر مالی که از کفار حربی بدزدی

یاحیله از تصرف ایشان بیرون بیاورند عَلَی الاحوط « دویم » معادن حتی نمك و کوکرد « سیم » کنج « چهارم » چیزهائي که از دریا بفرو رفتن دران بیرون میاورند مثل مرجان ومروارید وآنچه بغیر فرو رفتن از دریا میکیرند داخل منافع مکاسب است که می آید « پنجم » زمیني که ذمي از مسلم بخرد واکر هبه باو نماید خمس ندارد وخمس تعلق میکیرد بعین او « ششم » مال حلالی که مخلوط بحرام شده وتمیز ان ممکن نباشد « هفتم » منافع مکاسب از تجارت وصناعت وجمیع انواع اکتساب وزیادتي آنچه تدارك نموده از براي سال چه از خوراکی باشد یاغیران وهم چنین زیادتی منافع زراعت وکسب اکرچه کمي باشد بانواع واقسام کسب خمس انها واجب است وهم چنین در هبه وهدیه وآنچه بجستن یاوصیت باو منتقل شود ودر صیدی که بی زحمت بدست آید ونماء اکر زیادی عینی باشد ومیراث ممن لایحتسب احوط دادن خمس انهااست بلي زیادتی قیمت مالی که خمس انراداده یاحاصل شده بدون اکتساب مثل انکه املاکی را خرید ومقصود او زراعت بود نه فروش یااصلاً قصد منفعت نداشت ولکن منفعت غیر عینی دراو بهم رسید خمس دراین نیست (فصل دویم) درشرایط

انها بدانکه شرط است در تعلق خمس بمعدن و کنج انکه بعد از وضع مؤنه استخراج انها قیمت بقیه بحد نصاب یکي از نقدین رسیده باشد ونصاب نقره صد و پنج مثقال صیرفي ودر طلا پانزده مثقال مزبور است چنانچه در باب زکوة کذشت وهم چنین درغوص شرط است که بعد از اخراج مؤنه ان قیمت بقیه مقدار سه ربع مثقال صیرفی طلا باشد ودر تعلق خمس بمال حلال مخلوط بحرام معتبر است مجهول بودن قدر حرام ومالك ان وکفایت میکند در حلیت ان دادن خمس ان اکر چه علم اجمالی داشته باشد بزیاد تر بودن حرام از خمس واما اکر مالك وقدر هردو معلوم باشد باید همان قدر بمالك ان بدهد واکر مقدار را بداند ومالکش را نشناسد بعد از یأس از مالك باید تصدق دهد انرا ازجانب مالکش چه بسادات بدهد یاعوام وحاجت باستیذان از حاکم شرع نیست بلي احوط استیذان ودادن بغیر سادات است مکر باعلم بسیادت ان مالك مجهول واکر بداند مالك را ونداند مقدار را قدر متیقن را بدهد کافیست مکر انکه حالت سابقه معلومه ازید باشد مثل انکه میداند مثلاً ده تومان از مالك نزداو بوده ونصف ان را یقیناً داده ونمیداند بازهم داده یانه دراین صورت باعدم تراضی بصلح

نصف دیکر که تمام پنج تومان است بدهد وشرط است در تعلق خمس بانتفاعات وارباح مکاسب انکه بعد از وضع خرج سال وعیال خود چیزی زیاد امده باشد اکرچه جزئي باشد ودر خرج معتبراست میانه روی برحسب حال خود پس اکر زیادتی نماید از میانه روی ان زیاده براو محسوب میشود وخمس زیادتی را باید بدهد بخلاف انکه اکر برخود تنك کیری کند که احوط دران خمس دادن است وداخل میشود در مؤنهٔ سال او قیمت کنیز وغلام وحیوان سواری وظروف وکتب ولباس ومسکن وآنچه برحسب لیاقت خود محتاج بآن است وهم چنین از مؤنه است صدقات وهدایا وخرج نکاح وضیافت وسفر طاعت اززیارات وحج مستحبي وهم چنین آنچه لازم شود براو بنذر وشبه آن وکفارات اکر درآن سال براو لازم شده باشد وهم چنین اخراجات حج واجب اکر درآن سال مستطیع شود چنانچه اکر بتدریج سالها جمع شود آنچه درسال آخر بهم رسد داخل مؤنهٔ ان سال است واکر درآن سال از رفتن حج معذور باشد براو محسوب نمیشود وخمس آن واجب است بلکه اکر معذور نباشد وعصیاناً تاخیر بیندازد خمس انرا بدهد بنابر احوط اکر چه پولش تلف شده

باشد چنانچه از موءنه است اداء دین وخسران انسال اکر چه مثل غرامت اتلافات باشد وهمچنین اکر از سالهای سابق مدیون باشد وتا انسال قدرت بر اداء ان نداشته بخلاف انکه اکر در یکی از سالهای سابق قادر بوده ونداده که از موءنه محسوب نیست عَلَی الاحوط اکر چه از دست او رفته باشد واکر کسی میتواند اخراجات خود را از غیر منافع مکاسب ومزارع بکذراند مثل انکه ارثی باو رسیده اولی بلکه احوط وضع انست از غیر منافع وابتداء سال ابتداء شروع بکسب است در مکاسب وحصول فائده است در غیر ان ودر اینجا مراد بسال تمام شدن دوازده ماه قمری است وشرط نیست در وجوب خمس در ارباح مکاسب نصاب ونه انقضاء سال بلکه بمجرد حصول منفعت اکر چه کمی باشد خمس واجب میشود لکن جایز است تاخیر دادن خمس ان تا آخر سال بجهة اخراج موءنه از آن بخلاف سایر اقسام که وجوب دادن خمس در انها فوریست وتاخیر ان جایز نیست



مبحث دویم

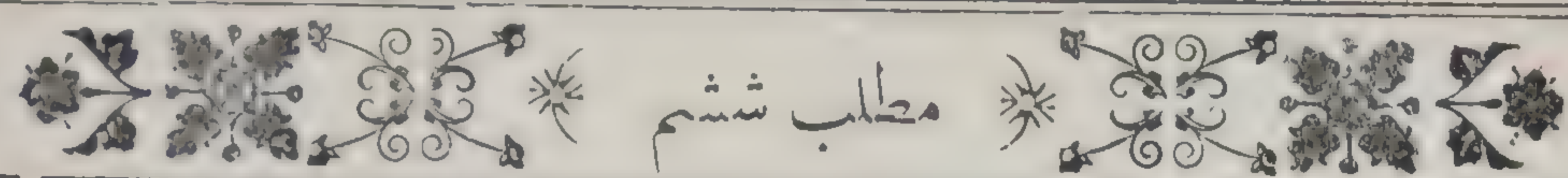
در قسمت ومصرف خمس وشرائط آن ودر آن دو فصل است (فصل

اول) در قسمت ان وآن بشش قسم منقسم میشود سه سهم آن از امام وآن در این عصر از حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه میباشد وسه سهم دیکر از ایتام ومساکین وابن السبیل از سادات است وشرط است در صحت خمس دادن قصد قربت چنانچه در زکوة کذشت از مالك یا وکیل یا وصی او مکر در آنچه ذمی میدهد از زمینی که از مسلم خریده است ولازم است تعیین آنچه میدهد از سهم امام علیه السلم وغیر آن ودر سه سهم مال غیر امام تعیین معتبر نیست واکر خمس را تعیین نمود وبدست مجتهد یا فقیر داد جایز نیست عدول ازان

(فصل دویم) در شرایط ان بدانکه شرط است در اصناف غیر ازامام علیه السلم چند چیز « اول » موءمن اثنی عشری باشند اما عدالت در انها پس شرط نیست « دویم » انکه از اولاد هاشم باشد که جدّ حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله میباشد از جانب پدر نه از جانب مادر تنها « سیم » فقیر بودن ایتام ومساکین ومعنی فقیر کذشت وشرط است در ابن السبیل بیچاره بودن در ان بلدیکه خمس میکیرد وقسمت کردن مابین این سه طایفه شرط نیست واحوط انکه زیاده از موءنه سال بانها ندهند بلکه جایز نیست در ابن السبیل زیاده از

حاجت باو بدهند واول سال فقیر رسیدن خمس است باو وفرقی نیست در وجوب خمس دادن مابین زمان حضور امام علیه السلام وغیبت او عجل الله تعالی فرجه چه در سهم انحضرت چه سایر سهام وسایر سهام را بدون اذن مجتهد میتوان داد بسادات واما سهم امام علیه السلم پس اختیار ان بامجتهد عادل است اکرچه غیر اعلم باشد ومصرف ان تتمه مصرف سادات است پس اکر بدون اذن مجتهد بسادات داد احوط ان است که دوباره بدهد اکر چه دور نیست بامضاء مجتهد اکتفاء بآن بتوان نمود اکر در محل خود واقع شده باشد واکر ممکن نباشد رسانیدن آن بمجتهد ونه حفظ نمودن آن تابمجتهد برساند جایزاست خودش یاعدول مؤمنین از بابت مرقوم بسادات بدهند وسید نمیتواند مبلغ کلی خمس را بجزئي مصالحه کند وتضییع حقوق سادات را بنماید وجایز نیست بر کسیکه باید خمس بدهد خمس مال را بر ذمه بکیرد وتصرف دران بنماید مکر باذن مجتهد عادل واکر از سید فقیری طلبی داشته باشد وخمس براو واجب شود میتواند پای او حساب بکند از بابت سهم سادات واعلام او واجب نیست وهم چنین است در زکوة بلکه رد مظالم نیزا کر چه احوط اذن مجتهد است دران وهرکاه

خمس را بسید داد بامظنه فقر او وبعد معلوم شد که فقیر نبوده اکتفاء بان مشکل است احوط دو باره دادن است



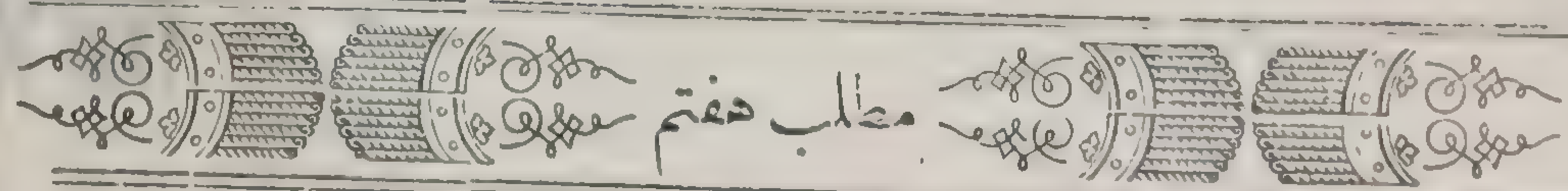
مطلب ششم

در احکام نذر وعهد ویمین ودر آن چند مبحث است (مبحث اول) در احکام نذر ودر آن سه فصل است (فصل اول) در صیغهٔ نذر وان چهار قسم واقع میشود « اول » انکه مثلاً بکوید ان رزقت ولداً فلله عَلَیَّ صیامُ شهرٍ وانرا نذر بر میکویند « دویم » انکه مثلاً بکوید ان شُفی مریضی فلله عَلَیَ صدقة عشرین درهماً وآنرا نذرشکر میکویند « سیم » انکه مثلاً بکوید ان ترکت صلوة اللیل فلله عَلَیَّ صومُ یومٍ وآنرا نذر زجر میکویند « چهارم » انکه بدون شرطی ابتداءً مثلاً بکوید لله عَلَیَّ صیامُ شهرٍ وآنرا نذر تبرّع میکویند ودر تمام اقسام اکر ترجمهٔ انرا بزبان غیر عربی هم بکوید منعقد میشود (فصل دویم) در چیزهائی که در نذر کننده معتبر است وآن چند چیزاست «اول» تکلیف ببلوغ وعقل « دویم » قصد « سیم » اختیار پس نذر صبي ومجنون وهازل ومکره منعقد نمیشود « چهارم » اذن مولی وزوج نسبت

بنذر عبد وزوجه در چيزهائى كه منافى اداء حق انها باشد بلكه نذر زن در مطلق تبرعات بامنع شوهر اكر منافى حق زوج نباشد هم خالى از اشكال نيست هرچند اقوى صحت انست وهمچنين استيذان از پدر در نذر فرزند احوط است اكر چه اقوى عدم اشتراط است واين سه طايفه اكر بدون اذن نذر نمودند و بعد از آن مولى يازوج ياپدر امضاء نمودند صحيح است واماّ اذن وامضاء مادر پس مدخليت در انعقاد نذر فرزند ندارد واما اسلام پس اقوى عدم اعتبار انست ونذر كافر منعقد است هرچند نذر عبادت كند زيرا كه عبادت ازاو بواسطهٔ مقدوريت اسلام مقدوراست (فصل سيم) شرط است در متعلق نذر دو چيز « اول » انكه ان فعل ياترك مقدور او باشد « دويم » انكه راجح باشد كه نوانست ان كار را بجهة خدا قرار داد وفرق نيست در متعلق نذر انكه فعل واجب يامستحب باشد ياترك حرام ومكروه وفرق نيست در انعقاد نذر مابين انكه روزهٔ روز معين را نذر كند مثلا ياروزهٔ يك روز را بدون تعيين ان پس در نذر معين واجب است روزهٔ همان روز وجايز نيست از براى او در آن روز افطار وسفر كردن واكر در سفر باشد واجب است باامكان رجوع بوطن ياقصد

اقامه درهرجا باشد بنابر اقوى وآن روز را روزه بكيرد بلي اكر نذر كرد روزه آن روز را سفراً وحضراً سفر جايز واقامه يارجوع بوطن واجب نيست چنانچه درصوم كذشت بلكه اكر نذر كرد درخصوص سفر سفر نيز واجب ميشود ودرهرسه صورت اكر ترك كرد روزه آن روز را واجب است قضاء ان بلكه كفاره نيز واكر مانع شرعى براو پيدا شد مثل انكه دران ايام مريض شد ياحايض شد يامسافر شد بسفر اضطرارى قضاء تنها واجب است واماّ درنذر مطلق هروقت بجا آورد اداء است (مبحث دويم) در يمين است وآن عبارتست ازقسم ياد نمودن باسماء الله كه فعلي را بجا آورد ياترك كند ومنعقد نميشود بغير اسم خدا وصيغهٔ ان بغير لفظ عربي نيز منعقد ميشود ومعتبر است در انكه قسم مي خورد بلوغ وعقل واختيار وقصد ودر متعلق قسم مقدور بودن آن واذن مولى بلكه اذن زوج و پدر بناءً برآنچه اِسناد داده شده است بمشهور لكن معلوم نيست بلى بامنع زوج و پدر منعقد نميشود واز براى ايشان است حلّ ان اكر بدون اطلاع واقع سازد واحوط استيذانست ومعتبر نيست در متعلق ان رجحان پس قسم برفعل ياترك مباح هم منعقد است وواجب ميشود واكر تخلف نمود كفاره بايد بدهد

(مبحث سيم) در عهد است ومعتبر است در ان انچه معتبر است در قسم وصيغهٔ ان چنانست كه بكويد عاهدتُ اللهَ ان اصومَ شهراً مثلاً ياانكه بكويد عاهدتُ الله متى شوفى مريضى ان اتصدقَ بعشرين درهماً وبفارسي هم منعقد ميشود وبدانكه كفارهٔ خلف نذر وعهد كفارهٔ افطار روزهٔ شهر رمضان است ومخير است مابين ازاد كردن يك رقبهٔ مؤمنه ياالطعام شصت مسكين ياروزه كرفتن دوماه پى در پى ودر كفارهٔ قسم بر فرض تخلف مخير است مابين ازاد كردن رقبهٔ مؤمنه ياالطعام ده نفر مسكين ياپوشانيدن انها وباعجز ازانها سه روز متوالى روزه بكيرد



در مهمات احكام نكاح است ودر ان چند مبحث است (مبحث اول) بدانكه حلال ميشود وطى كردن زن بعقد دائم ومنقطع وبملك يمين وبتحليل واول ودويم وچهارم بعقد مي باشد ومعتبر است در عقد ايجاب از جانب زن وقبول از جانب مرد وچون امر نكاح شديد است لازم است در ان احتياط پس معتبر است تعيين زوجين وصداق وماضي

بودن ايجاب وقبول وقصد انشاء تزويج وبعربي جارى نمودن ان باامكان اكرچه بتوكيل غير باشد وترتيب در ايجاب وقبول وانكه دو نفر مباشر عقد باشند پس اكر خود زوجين مباشر عقد باشند زن بكويد انكحتكَ نفسى عَلَى الصداق المعلوم پس بلا فاصله مرد بكويد قبلتُ النكاحَ لنفسى عَلَى الصداق ياانكه زن بكويد زوجتك نفسى عَلَى الصداق المذكور پس مرد بكويد قبلت التزويجَ لنفسى على الصداق يازن بكويد زوجتك بنفسى عَلَى المهرِ المذكور پس مرد بكويد قبلت التزويج لنفسى على المهر ياانكه زن بكويد انكحتك نفسى من نفسك بالصداق المذكور پس مرد بكويد قبلت النكاحَ لنفسى بالصداق وبهتر آنست كه همه را بكويند ومعتبر است كه صحيح اداء كنند ودر صيغهٔ متعه هم مراعات احتياط را بنحو مزبور ترك ننمايند وعلاوه از تعيين زوجين وصداق معتبر است در ان تعيين مدت بنحويكه مضبوط باشد پس هركاه زوجين عقد را جارى نمايند زن بكويد متعتكَ نفسى فى المدةِ المعلومةِ بالمهرِ المعلوم پس مرد بلا فاصله بكويد قبلت التمتعَ لنفسى بالمهر ياانكه زن بكويد انكحتكَ نفسى فى المدةِ المعلومةِ بالصداق المذكور پس مرد بكويد قبلت النكاحَ لنفسى هكذا يازن بكويد

زوجتُ نفسی نفسك فی المدةِ المذکورةِ بالمهرِ المعلوم پس مرد بکوید قبلت التزویجَ لنفسی هکذا وجایزاست توکیل غیر ازبرای مرد وزن یایکي ازانها پس بجای کاف انکحتك یازوجتك یامتعتك انکحتُ یازوجتُ یامتعت موکلك وبجای لنفسي لموکلی بکوید (مبحث دویم) دراحکام ان است بدانکه زن مالك میشود تمام مهررا بمجرد عقد وجایزاست ازبرای او قبل ازدخول امتناع نماید ازتمکین تاتمام مهررا بکیرد بخلاف بعد ازدخول بلی اکر درعقد شرط کنند تمام مهر یابعض آنرا تامدتی بدهد وفاء بان شرط لازم است وازبرای مهر حدّی نیست ازکم یازیاد وکافی است دران اکرچه تعلیم سورهٔ قرآن باشد بلی مستحب است کم بودن مهر ومهر السنة پانصد درهم میباشد وآن بحساب قرانهایے این زمان که یکمثقال صیرفیست مطابق است بادویست وشصت ودوقران نیم وواجب است بر زوجه تمکین نماید اززوج خود بانواع استمتاع وواجب است برزوج نفقه زوجه خودرا بدهد ازاکل وشرب ولباس وسکنی وخادمه وامثال ان برحسب لیاقت او بنحو متعارف وهمچنین واجب است براو نفقه مطلقه رجعیه خود مادامي که درعدهٔ اوست بخلاف بائنه واکرنداد دین است برذمهٔ

او مکرانکه زن ناشزه باشد وتمکین نکند ازشوهر خودکه دراین حال مستحق نفقه وهم خوابي نیست وگنه کاراست پس شوهر اورا نصیحت کند واکر اجابت نکرد ازفراش او دور مي کند بانکه پشت کند باو درفراش پس اکر فائده نبخشید اورا بزند پس اکر بازاجابت ننمود حاکم شرع را بان اطلاع دهد که اورا الزام بتمکین کند واکرزوجین هردوازهم اعراض نمایند حاکم شرع دونفررا حکم قرار دهد یکي از کسان زوج ودیکری از کسان زوجه که مابین انهارا اصلاح نمایند وجایزاست ازبرای مرد اکر ازاد باشد تزویج تاچهار زن حرّه بعقد دائمي باهم وزیاده ازان جائز نیست واز کنیز بیش ازدونفر نمیتواند تزویج کند واکر بنده باشد تاچهار کنیز میتواند تزویج کند بعقد دائمي وازحرّه بیش ازدونفر جایز نیست پس مردازاد میتواند چهار حرّه یاسه حرّه ویك کنیز یادوحرّه ودوکنیز باهم بعقد دائمی داشته باشد وزیاده نمیتواند وبنده میتواند چهار کنیز یادوکنیز ویك حرّه یادوحرّه داشته باشد وزیادتر نمیتواندواز برای متعه وملك یمین حدّی نیست وزوجهٔ دائمهٔ هرکاه متعدد باشد بلکه بااتحاد نیز عَلَی الاحوط اکرحرّه باشد هرچهار شب یك شب حق هم خوابی دارد واکرامه

باشد هر هشت شب يك شب حق دارد وهم چنين اكر حرّه كتابيه باشد واكر امه كتابيه باشد هرشانزده شب يك شب واكر تزويج نمود دختر بكررا هفت شب ازاول زفاف مختص باوست واكر تزويج نمود ثيبه را سه شب مختص باوست وجايزاست از براى مرد سفر كردن پس حق هم خوابي زن مادامیكه درسفر است ساقط است واما سفريكه چند سال طول بكشد خصوص در جائيكه بقصد توطن بماند پس جواز ان بدون رضاى زوجه مشكل است چون ازعشرت بمعروف خارج است وازجهت حق المواقعه درهر چهار ماه يك مرتبه امر اشكل است واحتياط باسترضاء زوجه ترك نشود وجايزاست براى زوجه كه بذل كند حق هم خوابى خودرا بشوهر خود وجايزاست رجوع كند در بذل خود وواجب است جماع كردن بازن دائمه درهر چهار ماه يكمرتبه اقلاً (مبحث سيم) در زنانيكه حرام است تزويج انها ودر ان چند فصل است (فصل اول) در محرّمات بنسب ورضاع است وآن هفت طائفه اند « اول » مادر وجدّه وهرچه بالا رود « دويم » دختر ودختر دختر ياپسر هرچه پائين رود « سيم » خواهر « چهارم » دختر خواهر هرچه پائين رود « پنجم » عمهٔ خود وعمهٔ پدر وعمهٔ مادر

وعمه جدّ وجدّه « ششم » خالهٔ خود وخالهٔ پدر وخالهٔ مادر وخالهٔ جدّ وجدّه « هفتم » دختر برادر هرچه پائين رود وحرام ميشود برضاع مثل اين هفت طائفه كه حرامند بنسب بچند شرط « اول » انكه شير ان زن از حمل بنكاح صحيح حاصل شده باشد چه دائم وچه غير دائم ويا ملك يمين ويا تحليل ياوطى بشبهه « دويم » حيوة مرضعه « سيم » انكه از پستان بخورد نه در ظرفى بدوشند وبحلق ان طفل بريزد وبمكيدن باشد نه اينكه درحلق او بدوشند « چهارم » انكه شير خالص باشد نه انكه چيزى مخلوط بان باشد « پنجم » انكه شير از يك شوهر باشد نه ازدو نفر پس هركاه مثلاً زن شيرده را طلاق دادند وزن ديكرى شده وازاو حمل برداشت وشيرش متصل بود وقبل از وضع حمل مثلاً ده مرتبه شير بطفلي داد ووضع حملش شد پنج مرتبهٔ ديكر هم از شير شوهر دويم بان طفل شير داد نشر حرمت بان نميشود وهمچنين هركاه از شوهرى شير كامل بدهد دختريرا وازشير شوهر ديكر پسريرا اين دوخواهر وبرادر نميشوند وباهم محرم نيستند هرچند آن زن مادر رضاعي هردواست وهمچنين شرط است اتحاد مرضعه باين معني كه شير كامل از يك زن باشد پس هركاه بعض عدد از يك زن وبعض ديكر از

زن دیکر همان شوهر باشد نشر حرمت نمیکند « ششم » انکه شیر خوردن ان طفل قبل از تمام شدن دو سال هلالی از تولد او باشد ودر طفل مرضعه شرط نیست که قبل از دو سال باشد از وضع او هرچند با این حال احوط ترك تزویج ونظر محرمانه است « هفتم » انکه طفل مریض نباشد که شیر را قی کرده باشد والاّ احتیاط نمایند « هشتم » انکه مقداری از شیر او بخورد که کوشتی بروید واستخوانش قوت بکیرد از آن یا نکه یکشبانه روز هروقت کرسنه باشد شیر باو بدهد یا انکه پانزده مرتبهٔ متوالیه شیر باو بدهد که در بین ان رضعات از دیکری شیر نخورد واحوط در ده مرتبه مراعات احتیاط است پس بعد از تحقق این شرائط آن طفل بمنزلهٔ طفل نسبی مرضعه وشوهر اوست وآن هفت طائفه که در نسب حرام بودند امثال انها از رضاعی بر آن طفل حرام میشوند چنانچه مادر رضاعی زن مدخوله نیز براو حرام میشوند وجایز نیست از برای پدر مرتضع نکاح کند دختر صاحب شیر را چه دختر نسبی باشد چه رضاعی وهم چنین دختر نسبی مرضعه را اکرچه از غیر صاحب شیر باشد واز اینجا معلوم شد که اکر مادر زن شیر دهد طفل شوهر دختر خود را اکرچه آنطفل از غیر دختر او

باشد آن دختر بر شوهرش حرام مؤبد میشود بسبب انکه زن او از اولاد نسبی مرضعه است وهم چنین اکر زن پدر زن شیر دهد طفل زن شخص را پس زن براو حرام مؤبد میشود بسبب انکه اولاد صاحب شیر است (فصل دویم) در زنانیکه از غیر جهة نسب ورضاع نکاح انها حرام مؤبد است وانها یازده طائفه اند « اول » مادر زن که بمجرد عقد بر دختر او حرام مؤبد میشود بر عاقد اکرچه بازن وطی نکرده باشد بلکه اکرچه اورا طلاق داده باشد « دویم » معقودهٔ پدر که بر پسر حرام است وهم چنین معقودهٔ پسر بر پدر وهم چنین کنیز منظوره یاملموسه احدهما بر دیکری حرام است « سیم » دختر زن مدخوله « چهارم » زنیکه شوهر دارد یادر عدّه رجعیه غیری باشد وباعلم بحال او اورا عقد نمایند که حرام مؤبد میشود بر عاقد اکرچه باو دخول نکرده باشد بلی باجهل باینکه در عدّه است بمجرد عقد حرام مؤبد نمیشود براو علی الاقوی بلی عقدش باطل است مکر انکه دخول هم کرده باشد که دراین صورت حرام مؤبد میشود « پنجم » زنیکه مرد محرم برای خود عقد کند باعلم بحرمت ان بلکه هم چنین است عقد نمودن درحال احرام زن هم بنابر احوط اکر مرد محرم نباشد

« ششم » زن آزادی که شوهر اورا نه مرتبه یا کنیزی که اورا شش مرتبه طلاق عدّی داده باشد که بران مرد حرام مؤبد است لکن حرّه بعد از طلاق سیم وششم و کنیز بعد از طلاق دویم وچهارم جواز نکاح او توقف دارد بر نکاح محلل « هفتم » زوجه ملاعنه یامقذوفه بزنا که از جهة کر یا گنك بودن لعان درآن جاری نیست « هشتم » زنیکه در عدّهٔ رجعیه یاشوهر دار باشد و بااو زنا کند « نهم » خواهر ومادر ودختر پسریکه بااو وطی کرده باشد وظاهراً فرق نیست مابین اینکه هردو صغیرین یا کبیرین یامختلفین باشند « دهم » زنیکه پیش از نه سالکي اورا وطی کرده افضاء کند بنابر مشهور هرچند محل تأمل است « یازدهم » زنای سابق بر عقد که موجب حرمت مادر ودختر ونحوان است بنابر احوط وهمچنین وطی بشبهه اما زنای لاحق منشأ حرمت نمیشود وهمچنین وطي بشبهه (فصل سیم) در زنانی که تزویج انها حرام است در بعض احوال وانها چند طائفه اند « اول » تزویج زن پنجم برای کسیکه چهار زن دائمی دارد بلی بعد از طلاق یکي از ایشان بطلاق بائن مطلقا یارجعی با کذشتن عدهٔ او مانعی ندارد « دویم » خواهر زن دائمی یامتعهٔ خود تزویج نمودن مادامیکه زنش

در حبالهٔ او میباشد و بعد از طلاق بائن مطلقا یارجعی با کذشتن عدّهٔ او ضرر ندارد واکر متعه باشد بعد از انقضاء مدت یاهبهٔ ان ضرر ندارد بشرط انقضاء عدّه بنابر احوط هرچند عدّهٔ او باینة است « سیم » دختر برادر زن یادختر خواهر او بدون اذن او واما بااذن او مانعي ندارد « چهارم » زن کافرهٔ غیر کتابیه تابکفر خود باقي است حرام است برمرد مسلم نکاح او اکر چه بمتعه باشد چنانچه بر مسلمه حرام است شوهر کند بکافر اکر چه کتابي باشد واما نکاح کتابیه پس اقوی جواز انست هرچند احوط ترك است خصوصاً در دوام بلي اکر مسلمان شود شوهر کتابیه عقد او باطل نمیشود بي اشکال (خاتمة) بدانکه حرام است نظر کردن مرد ببدن زن اجنبیه حتی وجه و کفین او بنابر احوط وهم چنین است بعکس بلی جایز است نظر نمودن بزنیکه ارادهٔ تزویج اورا نموده چنانچه جایز است نظر کردن بکنیزی که میخواهد اورا بخرد وهم چنین نظر بزنهای ذمیه درانچه متعارف انها عدم ستران است مادامیکه ریبه وتلذذی نباشد چنانچه نظر کردن زن بزن ومرد بمرد در ماعدای عورت جایز است ودر حکم انها میباشند محارم واز برای هر کدام از زن وشوهر است نظر کردن بیکدیکر حتی

عورت و بدانکه واجب است براولاد باقدرت نفقه دادن بوالدین خود بافقر وعجز انها از کسب و بر پدر است باقدرت او نفقه اولاد فقیر خود را و بانبودن او یاعجز او بر جدّ پدری و بانبودن یاعجز او برمادر است و بانبودن یاعجز او بر پدر مادر است ونفقهٔ مملوك وحیوانات محترمه بر مالك انها است

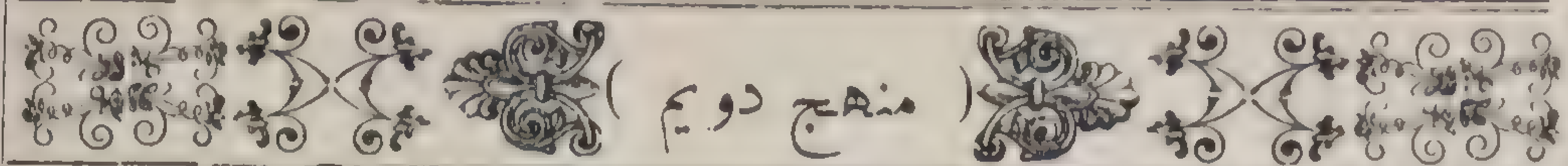
مطلب هشتم

در طلاق است وآن عبارت است از رهانیدن عیال دائمی را از قید زوجیت ودر آن چند فصل است (فصل اول) در شرایط طلاق دهنده وآن چند چیزاست « اول » بلوغ « دویم » عقل « سیم » اختیار « چهارم » قصد داشتن پس طلاق صبی ومجنون ومکره وهازل صحیح نیست وجایزاست که ولیّ مجنون طلاق دهد زن اورا بخلاف ولیّ طفل (فصل دویم) در شرایط زنیکه اورا طلاق میدهند وآن چند چیزاست « اول » آنکه زن دائمي باشد پس طلاق منقطعه صحیح نیست بلکه در آن جدائي حاصل میشود بانقضاء مدت ان یابخشیدن زوج مدت اورا « دویم » خالی بودن او در وقت طلاق از حیض

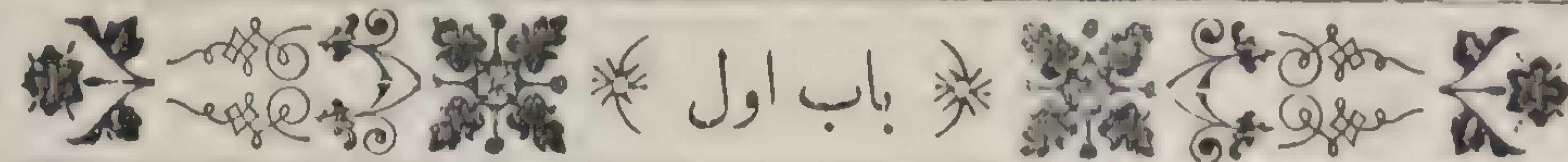
ونفاس مکر انکه غیر مدخوله یاابستن باشد یاشوهر که اورا طلاق داده غایب باشد وممکن نباشد اورا اطلاع بحال ان زن اکر چه بعد معلوم شود که وقت طلاق درحال حیض یانفاس بوده « سیم » انکه در طهری باشد که دران طهر باو جماع نکرده باشد در غیر طلاق صغیره ویائسه وزن ابستن واماً زنیکه درسن حیض است ولکن نمي بیند پس بعد از کذشتن سه ماه ازوطی کردن بااو صحیح است طلاق او « چهارم » تعیین مطلقه پس صحیح نیست طلاق یکي از زنهای خود بدون تعیین (فصل سیم) درشرائط طلاق وآن دو چیزاست « اول » صیغهٔ ان بلفظ عربي صحیح باینکه مثلا بکوید رُقیةُ طالقٌ و بغیر لفظ طالق واقع نمیشود « دویم » حضور دو مرد عادل حال طلاق وشنیدن انها ان را (فصل چهارم) بدانکه طلاق بر دو قسم است « اول » طلاق باین که طلاق دهنده نمیتواند رجوع کند وآن در پنج مقام است « اول » طلاق زن یائسه که در غیر قرشیه حاصل میشود بتمام شدن پنجاه سال هلالی از عمر او ودر قرشیه شصت سال وباشك درآن ملحق بغیر قرشیه است اکر چه احوط مراعات احتیاط است درآن « دویم » طلاق صغیره که نه سال او تمام نشده باشد « سیم » طلاق غیر

مدخول بها « چهارم » طلاق زنیکه کراهت داشته باشد از زوج خود ومالي را بشوهر بدهد در عوض انکه اورا طلاق دهد وآنرا طلاق خلعي مینامند وهم چنین اکر زوجین هردو ازهم کراهت داشته باشند وزوجه چیزیرا بزوج دهد درعوض طلاق دادن او که اورا مبارات میکویند پس دراین دوقسم مادامیکه زن درعدّه خود رجوع نکرده بر زوج خود درآنچه بعوض طلاق داده جایز نیست که زوج رجوع باو بنماید بلی اکر زن رجوع بعوض نمود درعدّه رجعیه میشود « پنجم » طلاق سیم زنیکه سه دفعه اورا طلاق داده است که در دفعهٔ سیم نمیتواند رجوع کند بان زن قسم دویم طلاق رجعی است که مادامیکه عدّهٔ او منقضی نشده جایزاست باو رجوع کند ومتحقق میشود رجوع بهرچه دلالت کند بران اکرچه بفعل باشد ومطلقه رجعیه درحکم زوجه است که ارث میبرد تاعدهٔ او منقضی نشده وبعد از انقضاء ان دیکر ارث نمیبرد بلی اکر مریضی طلاق داد زوجهٔ خودرا وبان مرض مرد ان زن ارث میبرد ازاو تایکسال هلالی بشرط انکه ان زن شوهر نکرده باشد وآن مرض متصل بموت او باشد وهم چنین مرد ارث میبرد از مطلقهٔ رجعیهٔ خود اکر ان زن درعدّه

بمیرد (فصل پنجم) درعدّه است بدانکه صغیره و یائسه وغیرمدخول بها عدّه ندارند مکر عدّهٔ وفات وزنیکه حیض می بیند عدّهٔ او سه طهر است بعد از طلاق ودر طهر اول کفایت میکند یك لحظه بعد از طلاق وبمجرد دیدن حیض سیم ازعدّه بیرون میرود اکرحرّه باشد وامه عدّه او دو طهر است چنانچه عدّه متمتع بها دو حیض است ودر این دو اکرخون نمی بیند عدّه انها یکماه ونیم است وعدّه زنیکه آبستن باشد زائیدن اوست مطلقا اکرچه سقط کند وعدّهٔ وفات چهار ماه وده روز است مطلقا مکر درابستن که عدّهٔ او ابعدالاجلین است ومکر کنیز که دوماه وپنج روز است مطلقا مکر انکه ابستن باشد که ابعد الاجلین است نیز وبدانکه حرام است بر کسیکه شوهر او مرده است زینت نمودن بهرچه زینت محسوب شود از پوشیدن لباس الوان وسرمه کشیدن وامثال ان درایام عدّه وجایز نیست از برای مطلقهٔ رجعیه که ازانخانه که دران بوده دروقت طلاق بیرون رود وهم چنین برمرد حرام است بیرون کردن او مکر در بعضی موارد ومبدء عدّهٔ مطلقه طلاق اوست اکرچه ندانسته باشد ومبدء عدّهٔ وفات شنیدن اوست وفات زوج خودرا



درمهمات احكام معاملاتست ودرآن چند باب است



در احكام خريدن وفروختن ودرآن چند مبحث است (مبحث اول) در آداب تجارت ومستحبـات ومكروهات ومحرّمات آن ودرآن چند فصل است (فصل اول) بدانكه تجارت كردن واجب است اكر موقوف عليه اداء واجبى باشـد مثل نفقهٔ عيال واجب النفقه بلكه هم چنين است هر كاه اداء دين موقوف بر ان باشد بنابر احوط وتجارت مستحب انست كه اشتغال بان بجهة توسعه روزى برخود وعيالات باشد يابراى انفاق وتصدق نمودن وزيارت رفتن وامثال ان باشد وآداب ومستحبات ان چند چيزاست « اول » ياد كرفتن مسـائل ان بلكه هر كاه نداند صحت وفساد معامله را نميتواند تصرف كند در عوضيكه ميكيرد پس واجب است صحت وفسـاد را بداند تابتواند تصرف كند « دويم » فرق نكذاردن ميان دوخريداز مسلم درقيمت

« سيم » اقاله كردن باكسيكه ازخريد يافروش پشيمان است « چهارم » مسـامحه نمودن درمعامله « پنجم » انكه دروقت فروش راجح وزن كند ودرخريدن اندكى مرجوح (فصل دويم) در معاملاتيكه مكروه است وعمده انها چند چيزاست « اول » صرافى « دويم » طعام فروشى از كندم وجو وامثال ان « سيم » كفن فروشى « چهارم » قصابى « پنجم » خريد وفروش بامردمان دنى « ششم » معامله باظلمه باانكه ندانى عين انماليكه از او ميكيرى حرام است « هفتم » ملك فروشى « هشـتم » دخول درمعاملهٔ مردم باقصد خريدن « نهم » بيرون رفتن ازشهر باستقبال قافله براى معامله كمتر از چهار فرسخ « دهم » قسم راست ياد نمودن درآن « يازدهم » معاملهٔ بين الطلوعين (فصل سيم) درمعاملاتيكه حرام است وآن درچند مقام است « اول » خريدن وفروختن عين نجس اكرچه اقوى جواز انتفاعات محللهٔ بانست ولكن متنجس اقوى جواز معاملهٔ بانست براى انتفاعاتى كه مشروط بطهارت نباشـد بلكه مطلقا درچيزيكه تطهير ان ممكن باشد « دويم » بيع وشرى بمال غصب اما اكر چيزرا بذمه بخرد ودر عوض ان مال غصبى بدهد معامله باطل نيست ولى مشغول ذمه

صاحب مال و بایع هر دو است بلکه اکر از حین خریدن بناء داشته باشد که از مال غصبی اداء مافی الذمه کند صحت معامله هم خالي از اشکال نیست وهم چنین هر کاه بنای دادن عوض نداشته باشد واکر بایع بداند مال غصبی است براو هم حرام است کرفتن بعنوان عوضیت و باید مال را بصاحبش رد کند « سیم » معامله بچیزهائي که مالیت ندارد مثل حشرات ومسوخات وسباع « چهارم » معامله بچیزیکه منفعت مقصوده ان منحصر بحرام است مثل الآت لهو یاانکه قصد متبایعین صرف کردن ان در حرام باشد مثل خریدن انکور برای شراب انداختن « پنجم » معامله بچیزی که در آن غش کرده باشد ومشتری ندانند پس اکر معامله بر کلی نموده اند ومغشوش را داده تفاوت مغشوش بادرست بر ذمه اوست باید بدهد واکر معامله برهمان شخص نموده اند بیع نسبت بمقدار غش باطل است اکر از غیر جنس باشد ودر بقیهٔ خیار تبعض صفقه ثابت است وهم چنین است در جانب مشتری اکر پول قلب بدهد « ششم » زیاد نمودن در بین معاملهٔ دو نفر هر کاه قصد خریدن نداشته باشد بلکه برای ترغیب مشتری باشد بزیاده « هفتم » معاملهٔ ربوی بدانکه در حدیث است که کناه یك

درهم ربا بزرکتر است از کناه هفتاد زنا با محارم وربا در معامله انست که کسی بخرد یابفروشد جنسیکه مکیل وموزون باشد بهمان جنس بازیاده اکر چه ان زیاده از غیر آن جنس باشد بلکه اکر چه زیاده غیر عیني باشد مثل ضمیمه شرط وهم چنین است اکر جنس نقدی را بهمان جنس همان قدر بخرد یابفروشد بنسیه بلی اکر در هردو طرف ضم غیر جنس کنند یادر طرف کمتر ضرر ندارد ودر معدود مثل کردو وتخم مرغ وچیزهائیکه بذراع یامشاهده تعیین میشود رباء نیست ومناط در مکیل وموزون بودن بلد معامله است اکر هر بلدی بطوری تعیین کنند مثل هندوانه وبادنجان که در بعض بلاد عدديست ودر بعضی موزونست بلی اکر دراغلب بلاد چیزی موزون باشد ودر بلدی معدود اقوی اجراء حکم رباء است در آن بلد نیز وفرقی نیست در تحقق رباء مابین جنس خوب وبد وصحیح ومعیوب وواجد صفتی وفاقد آن مادامیکه همان جنس محسوب شود مثل برنج صدری وکرده که هردو یك جنس میباشند ومس شکسته بدرست وطلای ساخته بنساخته ومسکوك بغیر مسکوك اکر چه درعرف تفاوت قیمت داشته باشد که حکم رباء درهمه جاریست واحوط اجراء حکم رباء است

درصلح كه در مقام بيع باشد ودر هر مقامي كه دو جنس محسوب باشند رباء نيست بلى كندم باجو شرعاً در باب رباء معاملى درحكم يك جنس ميباشد ورباء درآن جارى است وبدانكه رباء درچند مقام حرام نيست بلكه رباء نيست «اول» درمعامله مابين پدر وفرزند اكر چه دختر باشد لكن احوط اقتصار بر پسر است «دويم» مابين زن وشوهر «سيم» مابين سيد ومملوك «چهارم» مابين مسلم وكافر حربي درصورتيكه از حربى زياده بكيرد ورباء دادن باو جايز نيست بخلاف غير حربي كه مطلقا جايز نيست (مبحث دويم) درعقد بيع وشرى بدانكه فروختن عبارت است ازانكه عيني را تمليك غير كند بعوضى وبعد از تعيين مبيع وثمن بايع بمشتري بكويد بعتكَ هذه الدارَ بالف تومان بلا فاصله مشترى بكويد قبلتُ هكذا يااشتريتُ هكذا يابايع بكويد ملكتكَ هذا الكتابَ بعشرة دراهم مشترى بكويد تملكتُ يااشتريت ومعتبر است دران ايجاب از جانب بايع وقبول از طرف مشترى وبايد معناى صيغهٔ انرا بدانند وقصد انشاء تمليك وتملك كنند بان وميتواند هركدام از بايع ومشترى وكيل كنند كسي را دراجراء عقد بلكه هردو يك نفر را يااحدهما ديكرىرا وكيل نمايد ومباشر

طرفين ايجاب وقبول يك نفر باشد علَى الاقوى بلكه اقوى كفايت عقد غير عربي است اكر چه بتواند بعربى اداء كند ياكسى را وكيل نمايد بلكه جايز است معاملهٔ بمعاطات كه جنس را بقصد تمليك بدهد وپول را بقصد تملك بكيرد خصوص درانچه يسير باشد ومفيد ملكيت است علَى الاقوى بلى مادامي كه هيچكدام تصرف درانچه بانها رسيده نكرده باشند مي توانند رد كنند ومعامله را رهم بزنند بخلاف انكه اكر يكي ازانها ياهردو تصرف كرده باشند دران باتلاف يانقل اكر چه خيار فسخ دران داشته باشد ياتلف شده باشد كه درهمهٔ صور معامله لازم شده (مبحث سيم) درشرايط متبايعين وعوضين وآن چند چيز است «اول» بالغ بودن بايع ومشترى پس جايز نيست معامله نابالغ اكر چه مميز وباذن ولى باشد واكر چيزى را از نابالغ بعنوان خريدن كرفت ضامن است وبايد بولىّ آن طفل برساند وان پولى كه بطفل داده اكر تلف شد از كيسهٔ او رفته نميتواند مطالبه نمايد نه از طفل ونه از ولىّ او «دويم» عاقل بودن متبايعين «سيم» قصد خريدن وفروختن «چهارم» راضى بودن بان «پنجم» مالك بودن انچه ميخرند وميفروشند يعنى مالك معامله كردن بان باشند واين شرط لزوم است

پس اكر مال غير را فضولا بدون اذن او بلكه باعدواناً وغصباً خريدند يافروختند لزوم ان معامله موقوف باجازهٔ مالك است اكر اجازهٔ نمود عوض مالش را ميكيرد والاّ باطل است وهم چنين است اكر مال اورا بامال خود باهم بفروشد بثمني پس آنمعامله در مال فروشنده لازم است ودر مال غير موقوف باجازه او پس اكر اجازه نمود كه هيچ والاّ نسبت بمال غير معامله باطل است واماّ خريدار ميتواند ان معامله را فسخ كند بخيار تبعض صفقه بشرط انكه كيفيت را ندانسته خريده والاّ نميتواند مكر انكه بايع راضى بان شود وعلى كل حال مشترى رجوع ميكند بر بايع بان قدر از قيمت كه در مقابل مال غير باو داده ودر كيفيت معرفت بمقدار ان تفصيلى است «ششم» انكه هيچ يك از عوضين متعلق حق غير نباشد والاّ صحيح نيست وموارد متعلق بودن حق غير بسيار است وعمده انها در چند مقام است «اول» عين مرهونه كه ملك راهن ومتعلق حق مرتهن است پس جايز نيست فروش ان از براى راهن مكر باذن مرتهن ونه از براى مرتهن الاّ براى استيفاء دين خود باذن حاكم شرع اكر چه راهن راضى نباشد «دويم» مال وقف كه متعلق حق موقوف عليه است

وجايز نيست بيع ان مكر در چند موضع «اول» جائيست كه مابين موقوف عليهم بواسطهٔ مال وقف نزاع شديد باشد كه مظنهٔ تلف مال يانفس در ابقاء ان باشد «دويم» در صورتيكه عين موقوفهٔ خراب ومضمحل شود كه منفعت مقصوده از آن حاصل نشود مكر حصير كهنهٔ مسجد كه جايزاست بفروشند و پول انرا صرف دراقرب بغرض واقف نمايند درهمان مسجد بر فرض امكان وموارد ديكر نيز هست «سيم» بيع اُم ولد از آقاى خود در صورتيكه انعقاد ان ولد در ملك او باشد وجايز نيست از براى مالك فروش ان كنيز ماداميكه ان ولد نمرده است الاّ درچند جا كه درمحل خود ذكر شده ومقامات ديكر نيز هست كه در كتب مفصله مسطوراست «هفتم» انكه مبيع عين باشد نه منفعت واماّ درثمن پس كافيست منفعت بودن «هشتم» انكه عوضين معلوم باشند بكيل ياوزن ياذرع ياعدد وكافي نيست وزن وكيل ان بعيارغير معلوم چنانچه جزافاً هم كافى نيست مكر در چيزهائيكه بمشاهده رفع جهالت ان ميشود ومناط در هر بلدى رفع جهالت هر جنسى است بمتعارف ان بلد «نهم» قدرت بر تسليم مبيع يا ثمن پس فروش غلام كريخته صحيح نيست مكر باضميمه كه صحيح است اكر چه آنغلام

بدست او نیاید (مبحث چهارم) در خیارات است وآن چند قسم است « اول » خیار مجلس که مادامیکه متبایعین از هم متفرق وجدا نشده باشند میتوانند معامله را بر هم زنند و بعد از جدا شدن بیع لازم میشود « دویم » خیار حیوانست تاسه روز برای مشتری نه بایع مکر انکه ثمن هم حیوان باشد وفرق نیست در اقسام حیوان اکر چه غلام و کنیز هم باشد « سـیم » خیار شرط برای هر که شرط قرار دادند تامدتي که معین نمودند چه بایع چه مشتری یاهردو چه اجنبي وفرق نیست مابین شرط ردّ مثل ثمن تامدت معینه وغیران از شروطیکه خلاف مقتضای عقد وکتاب وسـنت نباشد پس بدانکه جایز است شرط کردن درضمن العقد بهر شرطی مثل خیاطة ثوب معین یاقرض مقداری باو ولازم است وفاء بان شرط بر فرض قدرت والاّ کسیکه از برای او شرط شده مختار بر فسخ آنمعامله خواهد بود وهم چنین جایز است درضمن العقد شرط کنند که فلان کتاب مال او باشـد وانرا شرط نتیجه کویند « چهارم » خیار غبن از برای مغبون باجهل بان غبن در وقت معامله « پنجم » خیار تاخیر دادن ثمن یامثمن تاسه روز در چیزهائیکه بماندن یك روز فاسد نمیشود ودر آنچه فاسد میشود تایك

روز بکذرد اکر نیامد مالك مختار بر فسخ معامله است اکر شرط تاخیر نکرده باشد « ششم » خیار روءيت وآن چنانست که جنس معيني را درست ندیده باو صافی بخرد اکر دارای آن اوصاف نباشد مشتری بعد از دیدن ان مختار بر فسخ است واکر بهتر درامد فروشـنده خیار دارد « هفتم » خیار عیب است اکـرچه بعد از عقد وقبل از قبض حادث شده باشد ومشتری مختار است بر فسخ ان معامله یاامضاء ان یاکرفتن تفاوت مابین صحیح ومعیب وهم چنین بایع مختار است اکر ثمن معیوب درآید واین خیار سـاقط میشود بچند چیز « اول » علم مشتری بان عیب دروقت معامله « دویم » انکه بعد از اطلاع بران عیب مشتری راضی بان شود « سیم » انکه خیار عیب را ساقط کرده باشد « چهارم » انکه فروشنده تبرّی از عیوب ان کند بانکه بفروشد باوجود عیب معین یاهر عیبی که دارد بلي اکر تبرّی ازعیب معیني بنماید خیار عیب دیکر ساقط نمیشود « پنجم » تصرف کردن مشتری دران چه قبل ازعلم بعیب یابعد ازان که مسقط ردّ است امّا میتواند ارش بکیرد وخیار عیب فوری است وحضور بایع شرط صحت فسخ نیست « هشتم » خیار تدلیس است وان چنانست که فروشنده

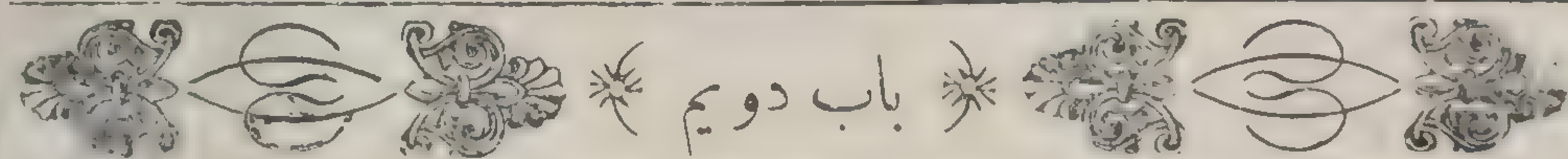
ياخرنده در مال خود كارى كند كه انرا بهتر بنماياند و بعد از علم بان ميتواند فسخ كند يا امضاء نمايد بدون ارش « نهم » خيار شركت است وان چنانست كه كسى جنسى بخرد ومعلوم شود كه قدرى از ان مال غير بوده وآن غير امضاء آن معامله را نكند كه دراين صورت باان غير دران مال شريك است پس مشترى مخيراست مابين فسخ يا كرفتن انچه از ثمن كه بازاء مال غير باو داده وآنرا خيار تبعض صفقه هم ميكويند « دهم » خيار تعذر تسليم مثل غلاميكه كريخته باشد بعد از فروختن وقبل از رسيدن ان بمشترى پس مشترى مختار برفسخ است

(مبحث پنجم) در بيع صرف است ومراد از ان بيع طلا بطلا يانقره بنقره ياطلا بنقره يانقره بطلا است بدانكه شرط است درصحت آن قبض درهمان مجلس واحكام رباء اكر طلا بطلا يانقره بنقره باشد درآن جاريست بلى فروختن طلا بنقره يانقره بطلا بازيادتى مانعى ندارد پس اكر درهمان مجلس بعضى ازانرا قبض كرد وبعضى نزداو ماند واز هم جدا شدند بيع درآن قدرى كه داده صحيح ودرآن قدرى كه نه داده باطل ميشود وخيار تبعض صفقه از براى انكه تمام ان باو نرسيده ثابتست وفرقى نيست در ثبوت احكام بيع صرف مابين انكه

عوضين هردو مسكوك باشند يايكى از ان دو مسكوك باشد ياهيچ كدام مسكوك نباشد واقوى عدم جواز فروختن خاك نقره است كه از معدن آن بيرون مي آورند بنقرهٔ خالص بلي جايز است بطلا ياغير آن وهمچنين خاك طلا بطلا جايز نيست بلى جايزاست بنقره ياغير آن

(مبحث ششم) در نقد ونسيه وسلف است بدانكه مبيع وثمن ياهر دو درمعامله نقداست ياهيچكدام نقد نيست يامبيع نقداست نه ثمن ياثمن نقداست نه مبيع پس اشكالي درصحت صورت اولى و بطلان ثانيه نيست واماّ صورت سيم كه مبيع نقد باشد نه ثمن پس آن بيع بنسيه است وصحيح است وشرط است درآن كه تامدت معين قرار دهند مثلا تايك سال هلالى و بعد از انقضاء مدت واجب است برمشترى ثمن را فوراً ببايع بدهد وتامدت ان بسر نيامده باشد بايع مستحق مطالبه ان نخواهد بود بلى اكر مشترى مرد ان دين معجل ميشود وميتواند مطالبه انرا بنمايد از ورثه اكرچه مدت منقضى نشده باشد واكر جنسى را بترديد بفروشد مثلاً بكويد فروختم آنرا تبو نقداً بيك تومان يانسيةً بدو تومان اين معامله باطل است بلي ترديد درمقاوله قبل از معامله ضرر ندارد واماّ صورت چهارم كه ثمن نقداست نه مبيع پس

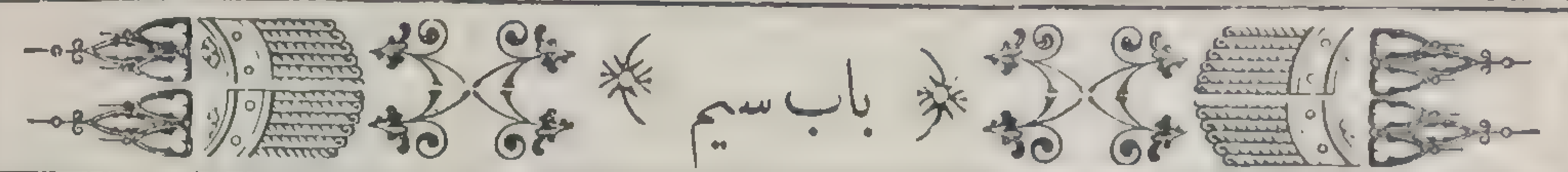
آنرا سلف میکویند ودران نیز معتبراست تعیین مدت که بفروشد ده منّ کندم را مثلاً که یك سال دیکر بدهد بده قران نقد وهم چنین معتبراست معین نمودن ان جنس را باوصافی که تفاوت میکند قیمت بتفاوت ان واحوط بلکه اقوی اعتبار تعیین موضع تسلیم است مکر انکه منصرف شود بموضع عقد یاجای دیکر وهم چنین معتبراست ان جنس در وقت حلول مدت ممکن الاداء باشد وجایز نیست مشتری قبل ازانقضاء مدت ان جنس را که بسلف خریده بغیری بفروشد



در قرض است بدانکه قرض دادن ثواب بسیار دارد ودر بعض اخبار است که ثواب قرض دادن دوبرابر صدقه دادن است وصیغهٔ ان اقرضتكَ وامثال ان است که دلالت کند برآن وجایزاست قرض بدون صیغهٔ وعلی کل حال قرض اکر چه ازعقود لازمه است باشرائط ان ولی مقرض هر وقت بخواهد مطالبه کند مي تواند وقرض کیرنده هر وقت داد واجب است برقرض دهنده قبول ان واکر شرط کنند برمقرض که چیزی زیادتر باو بدهد رباء وحرام است اکر چه

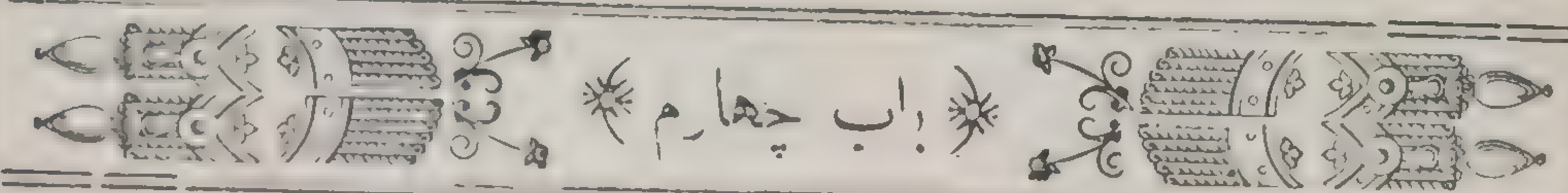
ان زیاده از غیر جنس دین باشد بلکه اکرچه ان زیاده شرطی یاوصفی باشد وجایزنیست برقرض کیرنده آنمالیرا که باشرط زیادتی قرض کرده بکیرد واکر کرفت ضامن است باید بصاحبش رد کنند واکر تلف شد مثل انرا هرکاه مثلی باشد یاقیمت انرا اکر قیمی باشد باید بدهد بلی زیاده رادرضمن العقد شرط نکنند ولی اکر قرض کیرنده برسبیل تبرع وبخشش چیزی زیاده بمقرض بدهد ضرر ندارد ودر حرمت رباء در قرض شرط نیست که ان جنسی را که قرض میدهد مکیل وموزون باشد بلکه رباء در معدود نیز جاریست واکر درضمن العقد شرط مدت کنند اقوی وجوب وفاء بان شرط است وجایز نیست قبل ازانقضاء مدت مطالبه کند ازاو وبعد ازانقضاء میتواند مطالبه کند مکر انکه مدیون قدرت براداء ان نداشته باشد بانکه چیزی نداشته باشد که بفروشد بغیر ازخانه که محل سکنای اوست واسب سواری وکنیز وغلام بااحتیاج بانها وامثال ان که در این صورت مطالبه کردن جایز نیست بلکه باید صبر کند تامدیون قادر براداء دین شود واکر کسی پولی یاچیزی دیکر بکسی قرض داد وقیمت سوقیهٔ ان کم شد مقترض همان قدریرا که قرض کرده بدهد کافی است

ومعتبر است دران چیزیکه قرض میدهد تعیین مقدار ان وتخمین
کفایت نمیکند



در رهن وان عبارت است از کرو کذاردن مالی را نزد کسیکه ازاو طلب کار است بعنوان وثیقه واطمینان او اکر طلب اورا نداد ازانمال استیفاء نماید وکرو دهنده را راهن وکرو کیرنده را مرتهن میکویند وان مال را عین مرهونه ومعتبر است در رهن ایجاب وقبول بهر لفظی که برآن دلالت کند ومعتبر است در راهن ومرتهن بلوغ وعقل ودر راهن جواز تصرف درآن مال ودر عین مرهونه انکه عینی باشد که فروش ان صحیح باشد ودر دین انکه ثابت درذمهٔ راهن باشد چه عین باشد چه منفعت واکر رهن کذارد مال دیکریرا موقوف باجازهٔ اوست وعین مرهونه ومنافع ان مال مالك انست ولکن جایز نیست از برای او نقل ان عین بدیکری مکر باذن مرتهن چنانچه جایز نیست از برای مرتهن تصرف درآن مکر باذن راهن پس اکر یکی ازانها درآن تصرف نمود بدون اذن دیکری موقوف براجازهٔ اوست واکر مرتهن

انرا باذن راهن فروخت ثمن ان نیز رهن است بشرط انکه باین قید فروخته باشد که ثمن ان رهن باشد پس احکام رهن درآن ثمن جاری است وهر وقتی که جایز باشد از برای مرتهن مطالبهٔ دین بعد از مطالبه ونددادن او جایز است عین مرهونه را بفروشد واستیفاء طلب خود را ازآن بنماید اکرچه عین مرهونه از مستثنیات دین باشد وباید باامکان باذن حاکم شرع باشد واکر قیمت عین زائد ازطلب او باشد تتمه را براهن بدهد واکر دیون دیکری هم داشته باشد ومفلس شده ومالش وفاء بدیون او نمیکند سائر غرماء بامرتهن شریك نخواهند بود درمقدار طلب او بلی سائر غرماء درآن تتمه باهم شریکند واکر مرتهن طلب دیکری هم از راهن داشته باشد غیر ازآن دینی که انمال را رهن ان کذارده حال اوحال سائر غرماء است درآن



درحجر است وآن عبارت است از ممنوع بودن کسی از تصرف درمال خود بدانکه اسباب حجر چند چیز است « اول » بالغ نبودن که مانع از تصرف اوست درمال خود وشناخته میشود بلوغ به بیرون امدن منی

یاروئیدن موی خشن بر عانهٔ او یا کذشتن پانزده سال هلالي تمام ازعمر پسرونه سال تمام از عمر دختر « دویم » دیوانه بودن تا کامل شود عقل او و کسیکه بعض اوقات دیوانه میشود حال دیوانکي ممنوع از تصرف است بخلاف حال افاقهٔ وملحق میشود باو درحکم سفیه واو کسی است که صرف میکند مال خودرا درغیر اغراض عقلائیه « سیم » بنده بودن اکر قائل شویم بمالك شدن او که صحیح نیست تصرف درمالش مکر باذن مولی « چهارم » مفلس بودن که ممنوع است از تصرف در اموال خود بچند شرط « اول » ثبوت دین او نزد حاکم شرع « دویم » رسیدن وقت ان اکر دین او مؤجل باشد « سیم » انکه مالش کمتر از دین باشد « چهارم » مطالبهٔ طلبکاران واما مریض پس اقوی صحت تصرفات اوست درمال خود اکرچه در زائد از ثلث مالش باشد بلی هرکاه وصیت نمود بزائد از ثلث مال خود در مقدار زائد نافذ نیست مکر بامضاء ورثه وهم چنین است وصیت غیر مریض پس اکر بعضی امضاء کردند و بعضی ردّ نمودند بمقدار سهم ان بعض که امضاء نموده اند از آن زیاده نافذ است نه غیر آن

(باب پنجم)

درضمان و کفاله است وضمان عبارتست از تعهد نمودن وبذمه کرفتن طلب کسی را از دیکری ومتعهد را ضامن وطلبکار را مضمون له ومدیون را مضمون عنه کویند ومعتبر است درضمان رضای ضامن ومضمون له اکرچه ضامن مالدار نباشد باعلم مضمون له بان والاّ جایز است ازبرای او فسخ نماید ضمان را بدانکه بضمان ذمهٔ مضمون عنه بریٔ میشود از آن دین وذمهٔ ضامن مشغول میشود وضامن باید اداء دین نماید پس اکر ضمان بخواهش مضمون عنه بوده ضامن آنچه را بمضمون له داده ازاو میکیرد والاّ مستحق نخواهد بود وصحیح است ضمان تامدت معینه باینکه دینرا در ذمهٔ خود بکیرد که یکسال دیکر مثلاً اداء نماید اکرچه دین مدت نداشته باشد وآنچه ذکر شد درصورتی است که ضامن مال شود اما اکر ضامن نفس مدیون شود پس انرا کفاله کویند که هروقت طلبکار مدیونرا بخواهد کفیل باید اورا تسلیم نماید چنانچه اکر کسي مدیوني را ازدست طلبکارش قهراً رهانید درحکم کفیل میباشد وذمهٔ کفیل بریٔ میشود بیکي ازچند چیز

« اول » بتسلیم نمودن مدیون « دویم » بری شدن ذمهٔ مدیون ازدین باداء ان یاباداء کفیل یاباِبراء دائن « سیم » بمردن مدیون « چهارم » بابراء مکفول له کفیل را از کفالة چنانچه درضمان نیز ذمهٔ ضامن بری میشود باداء او یامضمون عنه یاباِبراء دائن ذمهٔ اورا یاضمان اورا

(باب ششم)

درحواله وآن عبارتست از منتقل شدن مالی از ذمهٔ کسی بذمهٔ دیکری مثل انکه زید مدیون عمرو باشد پس زید عمرورا حوالهٔ بکر کند که طلب خود را ازاو بکیرد پس زیدرا محیل وعمرورا محتال وبکررا محال علیه میکویند وذمهٔ زید که مشغول بود برای عمرو فارغ میشود ازانمال ونقل میشود بذمهٔ بکر بشرط انکه ذمهٔ بکر مشغول باشد برای زید بمثل ان مال پس باید بکر که محال علیه است انمال را بعمرو که محتال است بدهد وشرط است رضای محیل ومحتال اما رضای محال علیه پس ان نیز شرط است درصورتیکه مدیون محیل نباشد بانچه براوحواله شده است واکر مدیون باشد بان پس دراعتبار رضای او اشکال است واحوط اعتبار انست واکر مدیون محیل باشد

لکن بغیر جنس آنچه حواله کرده است دراین صورت نیز بلااشکال رضای او معتبر است وباید ذمهٔ محیل مشغول باشد برای محتال واما اکر ذمه محیل مشغول نباشد برای محتال وحواله کند بمحال علیه که مالی را باو بدهد پس حواله مصطلحه نیست بلکه توکیل است

﴿ باب هفتم ﴾

دراجاره است ودرآن معتبراست چند چیز « اول » عقد که مؤجر بکوید آجرتکَ هذه الدارَ الی سنةٍ بخمسین قراناً ومستأجر بکوید قبلتُ هکذا وامثال ان از چیزهائیکه دلالت کند برتملیك منفعت عین درزمان معینی بعوض معلوم وجایزاست بلفظ غیرعربی ومباشرت یك نفر ازجانب هردو وهمچنین جایزاست معاطات درآن چنانچه دربیع کفته شد وعقد اجاره ازعقود لازمه است ودرمعاطات جایز است مکر بعد ازتصرف احدهما « دویم » تعیین عینی را که باجاره میدهد اکرچه بکسر مشاع باشد مثل نصف وثلث وامثال ان « سیم » تعیین مدت بطوریکه مضبوط باشد پس اجاره درمدت غیرمعین صحیح نیست که بکوید خانه را اجاره دادم هرماهی یك تومان

مثلاً « چهارم » تعيين مال الاجاره از جنس وقدر وزمان اداء واكر زمان اداء را معين نكرده بايد نقد بدهد وباطل نميشود اجاره بمردن مؤجر يامستأجر وبفروش ان عين وجايزاست كسي اجير غير شود وتمام منافع او ملك مستأجر ميشود چنانچه جايزاست اجير غير شود براى عمل معيني

باب هشتم

در مضاربه بدانكه مضاربه انستكه كسى قدر معين از پول طلا يانقرهٔ خود را بكسى دهد كه بان تجارت كند وشرط كند براو كه ربح ان مابين هردو باشد بنسبت معينه بروجه اشاعه مثل تنصيف يا تثليث پس مالك را مضارب وآن ديكرى را عامل ميكويند واماً اكر شرط كنند كه تمام ربح مال از مالك باشد پس انرا بضاعت كويند وهم چنين اكر شرطى نكنند پس در اين دو صورت تمام ربح از مالك است وعامل مستحق اجرت المثل است واماً اكر شرط كنند كه تمام ربح از براى عامل باشد پس اكر بدادن آن پول قصد قرض دادن كرده صحيح است والاّ باطل است چنانچه اكر جنسى غير از پول طلا يانقره باو بدهد

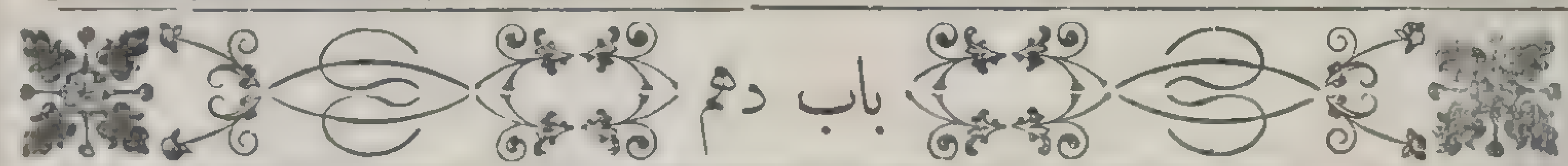
يا انكه ربح را بغير نسبت مشاعه قرار دهد مثل انكه بكويد ده تومان ربح از براى عامل وبقيه از مالك يابعكس مضاربه نخواهد بود بلكه قرار داد انها باطل وتمام ربح در اين صور از براى مالك است وعامل مستحق اجرة المثل عمل خود ميباشد واكر مالك برعامل شرط كند تجارت مخصوصى را برعامل معين است كه وفاء بشرط او كند واكر تخلف نمود فضوليست با اجازهٔ مالك صحيح وبدون ان باطل وبرهردو تقدير نه مستحق ربح است ونه اجرة المثل الاّ برضـاى مالك وعامل مضارب امين است پس اكر مال مالك بدون تعدى وتفريط در دست او تلف شود ضامن نيست

باب نهم

در شركت است بدانكه شركت در ابدان باطل است مثلاً چند نفر دلاّك ونحوان باهم قرار دهند كه انچه كسب كردند بر روى هم بريزند وقسمت كنند وهم چنين شركت وجوه باطل است باينكه دو نفر بي چيز كه آبرو داشته باشند باهم قرار دهند كه هريك هرچه بخرند بنسيه وبفروشند در ان شريك باشند ومنفعت را باهم قسمت كنند وهم چنين

باطل است شركت مفـاوضه باينكه باهم قرار دهند كه هريك بهر وجه مالى را مالك شوند شريك باشند امّا ماعداى اينها از شركت دراموال صحيح است وسبب شركت چهار چيز است « اول » انكه بمعامله حاصلشود مثل عامل مضارب كه در ربح بامالك شريك كند يا انكه دو نفر هر كدام يكتومان ميدهند و يك خروار كندم مثلاً ميخرند ياخانه اجاره ميكنند « دويم » انكه بارث مالى بانها منتقل شود « سيم » بممزوج شدن مال احدهما بمال ديكرى كه ممكن نباشد از هم جدا كنند « چهارم » شركت عقديست باينكه دو نفر هريك مقدارى از مال بياورند و بر روى هم ريخته قرار دهند كه بان معامله كنند ودر ربح شريك باشند واين محتاج است بايجاب وقبول قولى يافعلى وقرار شركت در ربح بنحويست كه باهم قرار دهند وبا اطلاق بنسبت مالين است چنانچه تلف وخسارت نيز بنسبت مالين است ودر تمام صور جايز نيست از براى يكي از ان دو تصرف كند درانمال مكر باذن ديكرى واكر هردو راضى ببقاء شركتند فبها واكر يك كدام از انها بان راضي نباشد ديكريرا جبر ميكند بقسمت وطريق قسمت نمودن انمال يكي از دو طريق است « اول » انكه همان مالرا تنصيف

كنند ياتثليث ونحوان بر حسب شركت انهادرآنمقدار وقرعه ميزنند هر قسمتى باسم هر كدام درآمد مختص باو ميشود واين طريق قسمت در صورتى است كه قسمت كردن آنمال باعث نقص قيمت ان نشود بطوريكه ضرر وارد آيد والاّ نميتواند احدهما جبر كند ديكرى را باين قسمت بلي تراضي مانعي ندارد « طريق دويم » انستكه ان مالرا باهم بفروشند وقيمت انرا باهم قسمت كنند بطريق سابق وشريك امين است كه ضامن نيست هر كاه آنچه در دست اوست تلف شود بدون تعدّى



باب دهم

دروكالت است وآن عبارتست از نائب كردانيدن غير يرا درتصرفى از مال ياحق يا اجراء عقد وامثال ان وجايز نيست براى وكيل تصرف كند بغير انچه موكل معين كرده والاّ فضوليست واكر اورا وكيل مطلق كند بايد وكيل اقتصار كند بر آنچه مصلحت موكل را ميداند ووكيل امين است پس اكر بدون تعدى وتفريط مال موكل در دست او تلف شود ضامن نيست ووكالت عقديست جايز از طرفين كه هر كدام ميتوانند آنرا فسخ كنند وشرط نيست كه ديكريرا اعلام كند

برفسخ خود پس هرکاه وکیل فسخ نمود دیکر جایز نیست درانمال تصرف نماید مکر باعلم برضای موکل واکر موکل فسخ نماید ووکیل قبل از اطلاع برفسخ او تصرفی نموده در انمال صحیح وممضی است ومحتاج باجازهٔ موکل نیست

باب یازدهم

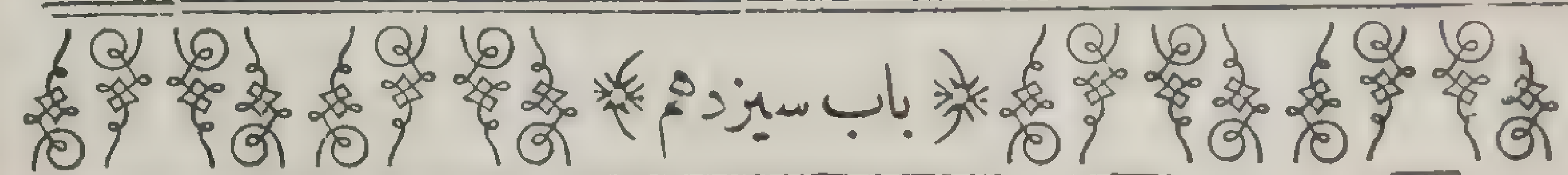
در ودیعه وعاریه است ودرآن دو فصل است (فصل اول) درودیعه است وآن عبارت است از انکه کسی چیزیرا بکسی امانت دهد برای حفظ نمودن ان وآن عقدیست جایز ومادامیکه نزد اوست واجب است براو حفظ ان برحسب عادت واو امین است وباتلف شدن بدون تعدی ضامن نیست واکر مالك معین کند براو که ان را حفظ کند درجای معیني متعین است واکر تخلف کند وتلف شود ضامن است مکر انکه خوف تلف ان را درانجا داشته باشد وبرحسب عادت مصلحت حفظ ان تغییر مکان ان باشد واکر مودع مرد واجب است بر مستودع فوراً ان امانت را بورثه او برساند (فصل دویم) درعاریه است وان عبارتست ازدادن مالی را بکسی که ازان منتفع شود

به پوشیدن یاسکني وامثال ان واکر بهمان تصرف معین قیمت ان کم شود یادردست او تلف شود ضامن نیست مکر انکه شرط ضمان کرده باشند یاعاریه ذهب وفضه باشد وباید عاریه دهنده جایز التصرف باشد پس اکر غاصب عین مغصوبه را بعاریه بدهد ودردست او ناقص القیمه یاتلف شود هردو ضامن میباشند اکرچه جاهل باشد بغصبیت آن وباید غرامت آنرا بکشند واکر یکي ازان دوغرامت کشید وبمالکش رسانید ازدیکری ساقط میشود وبرفرض غرامت کشیدن مستعیر اکر وقت تصرف جاهل بغصبیت ان بوده رجوع میکند بان برغاصب معیر وازاو میکیرد

باب دوازدهم

درغصب وآن استیلاء برمال یامتعلق حق غیراست بدون رضای او وان حرام است وبراو واجب است فوراً بصاحبش برساند بلکه اکر انمال بتصرف هرکس رسیده باشد همه ضامن میباشند واکر تلف شد برهمه واجب است که ازعهدهٔ ان بیرون آیند وکذشت که اکر بعضی ازانها جاهل بغصبیت بودند وغرامت کشیدند رجوع میکنند بر

غاصب اول وقرار ضمان براوست که اکر ان مثلي است از قبيل کندم وجو وامثال ان مثل انرا واکر قيمي است قيمت يوم الاداء آنرا بايد بدهد واکر در زمين غصبي زراعت نمود حاصل ان از زارع واجرة المثل زمين از براى مالك بر ذمهٔ زارع است



در صلح است بدانکه صلح عبارت است از سازش مابين دو نفر چه براى رفع نزاع وچه صلح در مقام بيع يا اجاره يا هبه يا ابراء وان عقديست لازم ومستقل که فائده مذکورات را دارد ويکي از آن دو نفر را مصالح وديکرى را مصالح له کويند وان چيزيکه نقل ميشود مصالح عنه ميکويند اکر چه دعوى ياحقى باشد وان مالى که بان صلح ميکنند مصالح به ومال المصالحه ميکويند وبعد از تعيين همهٔ مذکورات مصالح بمصالح له ميکويد صالحتك عمّا ذکر بما ذکر ومصالح له قبول ميکند وصيغه ان بغير عربى نيز صحيح است واکر خيارى براى احدهما ياهردو ياثالثى قرار دهند جايزاست والاّ لازم است واکر کسى ادعائي بر کسى داشته باشد واو منکر باشد جايز است که

مدعى به خود را صلح کند بمنکر بمبلغي واوهم قبول کند واين قبول کردن اقرار باستحقاق مدعى نميشود واين مصالحه رفع نزاع دنيا را ميکند اماّ اکر حقي ازيکي در ذمهٔ ديکرى باشد ميان خود وخدا مشغول ذمهٔ او خواهد بود ودر آخرت از او مؤاخذه خواهد شد مثل انکه ده تومان زيد ادعاء ميکرد وبه پنج تومان مصالحه نمودند ودر واقع ده تومان از او طلب داشت پنج تومان ديکر بر ذمهٔ او ميماند چنانچه اکر زيد هيچ طلب نداشت وادعاى دروغ نمود آن پنج تومان که کرفته است مشغول ذمه است بلي اکر هردو باطناً از يکديکر راضي شوند مواخذهٔ اخرويه هم نخواهند داشت وهم چنين اکر قدر طلب زيد معلوم نباشد واماّ مدعى عليه ميداند اکر مصالحه کنند ودر باطن زيد آنچه استحقاق دارد بکذرد ضرر ندارد والاّ بقيه را در آخرت مواخذ است وخيار عيب وغبن در صلح جاريست چنانچه در بيع ذکر شد وجايزاست صلح منفعت بعين يابمنفعت وعين بعين يابمنفعت وحکم بيع صرف در صلح نقدين جارى نيست وحکم رباء درآن جاريست پس اکر صلح کند صد تومان را بنود تومان جايز نيست مکر باضميمهٔ در جانب نود تومان بغير جنس

باب چهاردهم

درهبه است وآن عبارت است از بخشیدن مال خود را بدیکری بعوض معینی یابدون عوض ومعتبر است در آن ایجاب وقبول بهر لفظی که بر آن دلالت کند وکافی است در آن فعل که بدهد باو بقصد بخشیدن واو بکیرد ومعتبر است در آن قبض دادن که تا ندهد مال باو منتقل نشده بلی اکر طلبکار طلب خود را بمدیون ببخشد محتاج بقبض نیست ولی از عنوان هبه خارج است وابراء است وهبه عقد جایز است که میتواند پس بکیرد مکر در چند مقام که لازم است « اول » انکه موهوب له از ارحام واهب باشد « دویم » انکه موهوب له درعین موهوبه تصرفی کرده باشد باتلاف یابنقل وامثال ان یاتلف شده باشد نزداو « سیم » انکه هبهٔ معوضه باشد که بدون رضای موهوب له رجوع نمیتواند کرد

منهج سیم

در بعض مهمات احکام است ودر آن چند مطلب است (مطلب اول)

در وقف است وآن عبارت است از حبس نمودن عین وتسبیل منفعت ان ودر آن دو فصل است (فصل اول) در شرایط وقف وواقف وموقوف علیه وعین موقوفه بدانکه شرائط صحت وقف چند چیزاست « اول » عقد بکفتن وقفت وسبلت هذا المال ونحوان باقبول موقوف علیه یاوکیل یاولی او در اوقاف خاصه ودر وقف بر جهات ومصالح عامه ونحو اینها مثل وقف بر فقراء اعتبار قبول محل تأمل است هرچند احوط است « دویم » قصد قربت نمودن در آن بنابر احوط لکن اعتبار ان محل اشکال است ووقف کافر صحیح است بنابر اقوی « سیم » دوام پس وقف منقطع الاول مثل انکه ازسال دیکر وقف کند یامنقطع الوسط مثل انکه سال اینده را بیرون کند از وقف یامنقطع الاخر که از حال الی یك سال وقف کند صحیح نیست « چهارم » قبض دادن عین موقوفه را بتصرف موقوف علیه یاوکیل یاولی او بلی اکر وقف کند بر اولاد صغار خود محتاج بقبض نیست وحاصل میشود قبض مسجد بیك نماز دران واما شرایط واقف پس بلوغ وعقل وجواز تصرف درامال است واما شرایط موقوف علیه پس چند چیزاست « اول » موجود بودن در ابتداء وقف پس وقف بر معدوم صحیح نیست

بلي بتبع موجود صحیح است مثل انکه وقف کند براولاد خود و بعد ازایشان براولاد انها نسلاً بعد نسل که طبقهٔ لاحقه بالفعل موجود نباشند «دویم» معین بودن موقوف علیه پس وقف برمجهول صحیح نیست ووقف بر عناوین عامه مثل فقراء ومؤمنین وطلاب علوم دین جایزاست چنانکه وقف بر جهات نیزصحیح است مثل وقف بر مشاهد مشرفه ومدارس ومساجد وقناطر ومقابر بلکه وقف بر مصالح عامه نیز جایزاست ومتولی ان تابع قرار داد واقف است و باعدم تعیین متولی در اوقاف عامه حاکم شرع جامع الشرایط متولی است وجایز نیست از برای احدی بدون اذن متولی تصرف درآن بلی انتفاع موقوف علیهم در جمله از اوقاف عامه محتاج باذن نیست چنانچه در اوقاف خاصه بلا متولی محتاج باذن حاکم نیست «سیم» انکه موقوف علیه باید غیر واقف باشد پس وقف بر نفس صحیح نیست بلی اکر وقف کند بر عنوان فقراء و بعد خودش فقیر شود حال او حال سائر فقرآء است واز شرائط عین موقوفه انکه بتوان ازآن منتفع شد باابقاء عین آن پس وقف ماکولات ومشروبات که انتفاع ازانها متوقف برافناء ان است صحیح نیست وهم چنین وقف نقدین ونحوان که انتفاع بان

متوقف بر نقل واخراج از ملك است صحیح نیست بلی اکر نقدین را وقف کند برای زینت ونحوان صحیح است (فصل دویم) دراحکام وقف است بدانکه بعد از تحقق شرائط عین موقوفه بوقف کردن از ملك واقف خارج ومنتقل میشود بموقوف علیه حتی دروقف برعناوین عامه بلکه حتی وقف بر جهات عَلَی الاقوی ولی اختیار ان در وقف بر عناوین یاجهات بامتولی خاص میباشد اکر معین نموده والاّ باولی عام که حاکم شرع است میباشد وجایز نیست عین موقوفه را بفروشند مکر در بعض مقامات که دوسه مورد ان در باب بیع کذشت چنانچه جایز نیست هبه کنند انرا وارث بر ده نمیشود واما اجارهٔ ان صحیح است واکر اجاره داد موقوف علیه عین موقوفه را تازمان معیني ودر بین مدت مرد اجاره نسبت بزمان بعد از موت او باطل میشود واکر مستأجر مال الاجاره راباو داده بقدر نسبت بقیه مدت بزمان کذشته از ترکهٔ او میکیرد بلی بموت متولی که مالك معین نموده یامتولي شرعي کهاجاره داده باطل نمیشود ومسجد ومدرسه وامثال ان بخراب شدن ازوقف بودن بیرون نمیرود

مطلب دويم

در وصيت است وآن عبارت است از تمليك عيني يامنفعتي بكسى بعد از مردن خود ودر آن دو فصل است (فصل اول) در شرايط وصيت وموصي ومرصى له وموصى به بدانكه معتبر است در وصيت ايجاب از موصي بهر لفظى كه دلالت كند بر ان وقبول موصى له اكر چه بعد از زماني باشد بلكه اكرچه بعد ازموت موصي باشد ومنتقل نميشود مال باو مكر بعد از قبول وموت موصى ووصيت عقديست جايز وبفسخ باطل ميشود وكافى است در فسخ ان عدول موصي ازان پس اكر دو مرتبه وصيت كند دويمى معتبراست هرچند ملتفت وصيت اولى نباشد وهمچنين بفروختن عين موصى بها باطل ميشود ومعتبراست در موصى له انكه وقت وصيت موجود باشد اكر چه حمل باشد پس اكر سقط شد وصيت باطل ميشود واكر زنده بدنيا امد ومرد بورثه او منتقل ميشود ومعتبراست در موصى به انكه ماليت داشته باشد وزائد از ثلث مال موصي نباشد واكر زائد باشد موقوف بامضاء ورثه موصي خواهد بود وجايزاست كه عين معيني را كه از ثلث مال بيشتر نيست

وصيت كند براى كسى يابراى عنواني مثل فقراء وامثال ان پس اكر وصي مخصوصي معين نموده كه انمالرا بفقراء ونحوان بدهد فبها والا حاكم شرع ولىّ ايشان است (فصل دويم) بدانكه اكر كسى ديني ياحقى ياواجبى بر ذمهٔ اوست واجب است اداء نمايد واكر نكرد واجب است وصيت كند باداء آن چه واجبات ماليه مثل خمس وزكاة ومظالم عباد وچه بدنيه مثل صوم وصلوة وچه مركب ازهردو مثل حج وامثال آن ومستحب است وصيت كردن بمستحبات از قبيل صلهٔ ارحام وصدقات وبناء مدارس وزيارات ائمه انام عليهم الصلوة والسلام وامثال ان

مطلب سيم

در احكام ميراث ودران دو مبحث است (مبحث اول) در اسباب ارث دران دو چيزاست « اول » نسب « دويم » سبب ودران دو مقصد است (مقصد اول) در طبقات ارث نسبي وان سه طبقهٔ مرتبه است كه مادامیکه طبقهٔ سابقه موجود باشد مانع از ارث بردن طبقهٔ لاحقه است پس دران سه فصل است (فصـل اول) در طبقهٔ اولى وانها دو طايفه اند طائفهٔ اولى پدر ومادر است ودران چند مسئله

است « اول » بانحصار وارث به پدر تمام مالرا ارثاً میبرد و بانحصار بمادر ثلث مالرا ارثاً و بقیه را رداً میبرد واکر یکي از زوجین با پدر یامادر باشد نصیب اعَلَی را میبرد و بقیه را پدر یامادر « دویم » بااجتماع پدر بامادر ثلث ازمادر است باعدم حاجب وتتمه از پدر است اکر یکی از زوجین نباشد والاّ زوج یازوجه نصیب اعلای خود را میبرد ومادر ثلث را باعدم حاجب وتتمه را پدر میبرد « سیم » بااجتماع پدر ومادر چه یکي از زوجین باشند یانه اکر میت دو برادر یایك برادر ودو خواهر یاچهار خواهر پدر مادری یاپدری داشته باشند وانها حرّ ومسلمان باشند وقاتل هم نباشند بنابر قولي لکن محل اشکال است که انها اکر چه ارث نمیبرند لکن حاجب مادر میباشند از ارث بردن او زیاده از سدس مالرا وهم چنین است هرکاه ابوین بابنت واحده باشند که اخوه حاجب میشوند مادر را از بردن زیاده پس سدس زاید ارباعاً قسمت میشود بر پدر وبنت « طائفه دویم » اولاد است ودران چند مسئله است « اول » بانحصار وارث بیك پسر تمام مالرا میبرد وبا تعدد انها باهم بالسویه قسمت کنند وبانحصار بیك دختر نصف را ارثاً وتتمه را رداً میبرد وباتعدد انها دو ثلث مالرا ارثاً وتتمه را رداً

بالسویه قسمت کنند « دویم » بااجتماع پسر ودختر باتعدد وانفراد تمام مالرا للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند « سیم » بااجتماع پسر ودختر یاپسر تنها باپدر ومادر هریك از والدین سدس مال وتتمه را باتعدد اولاد بنحو مزبور قسمت نمایند وباانفراد پسر مختص باوست « چهارم » بااجتماع یك دختر باپدر تنها یامادر تنها ربع مالرا پدر یامادر میبرد ارثاً ورداً وتتمه از دختر است ارثاً ورداً ودراین فرض اکر دو دختر یازیاده ازان باشد خمس از پدر یامادر وتتمه از بنات است بالسویه « پنجم » بااجتماع والدین بایك دختر دو خمس ازوالدین است ارثاً ورداً بالسویه وتتمه از دختراست اکر ازبرای مادر حاجب نباشد والاّ مادر سدس میبرد وپدر ربع بقیه ودختر سه ربع بقیه واکر دو دختر یازیاده باشند هرکدام از والدین سدس وتتمه از بناتست بالسویه ودراین صورا اکر یکي از زوجین نیز باانها باشد نصیب خودرا میبرد وهریك از پدر ومادر سدس را وتتمه از اولاد است واکر نقص باشد بر اولاد است واکر زیاده باشد ابوین هم میبرند « ششم » هرکاه میت اولاد نداشته باشد ولي اولاد اولاد دارد سهم هریك از انها را باولاد انها میدهند ارثاً ورداً « هفتم » بدانکه از مال میت چهار چیز

است که مختص پسر بزرك است اکر داشته باشد وسائر ورثه بااو شریك نیستند « اول » رختهای میت « دویم » انکشتراو « سیم » شمشیراو « چهارم » قرآن او بلکه احوط در مطلق سلاح وکتب ورحل وراحله تراضی باسائر ورثه است وهم چنین با تعدد چهار جزء اول ورخوتیکه برای پوشیدن مهیا کرده وهنوز نه پوشیده (فصل دویم) در طبقهٔ دویم وآن نیز دو طائفه اند اول برادر وخواهر ودرآن سه مسئله است « اول » برادر پدر مادری یاپدری تنها بانبودن پدر مادری تنها باانفراد تمام مالرا میبرد وباتعدد بالسویه قسمت کنند اما خواهر پدر مادری یاپدری تنها باانفراد نصف را ارثاً وتتمه را رداً میبرد وبا تعدد ان دو ثلث را ارثاً وتتمه را رداً بالسویه قسمت کنند وبرادر یاخواهر مادری باانفراد سدس را ارثاً وتتمه را رداً میبرد وباتعدد ثلث را ارثاً وتتمه را رداً مابین خود قسمت کنند وخواهر وبرادر مادری بالسویه قسمت کنند « دویم » هرکاه اخوه پدری باپدر مادری جمع شود اخوه پدری ارث نمیبرد وتمام از اخوه پدر مادریست هرچند یك خواهر باشد چه اخوه مادری تنها باایشان باشد چه نباشد « سیم » خواهر وبرادر ابوینی تمام مالرا للذکر مثل حظ الانثیین

قسمت کنند وهم چنین خواهر وبرادر پدری تنها بافقد ابوینی وهرکاه جمع شود برادر وخواهر پدر مادری یاپدری تنها بافقد پدر مادری بابرادر وخواهر مادری اخوهٔ مادری باوحدت سدس وباتعدد ثلث را بالسویه میبرند وتتمه از پدر مادری یاپدری تنها است ودرتمام صور اکر یکی از زوجین نیز باشد نصیب اعلای خود را میبرد ونقص بر اخوه پدر مادری یاپدری وارد میاید « طائفهٔ دویم » جدّ وجده است ودرآن پنج مسئله است « اول » جدّ یاجده چه پدر مادری چه پدری تنها چه مادری باانفراد تمام مالرا میبرد وبااجتماع جدّ باجده پدری للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند واکر مادری تنها باشند بالسویه میبرند « دویم » بااجتماع جدّ یاجده پدری باجدّ یاجدهٔ مادری ثلث مال از مادری است باانفراد وباتعدد بالسویه وتتمه از پدری است باانفراد وباتعدد للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند « سیم » بااجتماع یکی از زوجین بااجداد وجدات باتعدد وانفراد انها هریك از زوجین باشند نصیب اعلای خود را میبرند ونقص ان برجد وجدهٔ پدری است « چهارم » جدّ وجده ابی هرکاه مجتمع شود بابرادر وخواهر ابی یا ابوینی جد بمنزلهٔ برادر وجده بمنزلهٔ خواهراست وهم چنین

در جدّ وجده امیّ بابرادر وخواهر امیّ واماّ درصورت اختلاف باینکه جدّ وجده ابی مجتمع شود بااخوه امیّ یابعکس پس چنین نیست ودر صورت اولی برادر وخواهر امیّ باتحاد سدس و باتعدد ثلث میبرند وبقیه از جدّ یاجده یاهردو است ودر صورت ثانیه جد یاجده یاهردو ثلث میبرند وثلثان از اخوه ابي یاابو بنی است متحد باشند یامتعدد « پنجم » مادامیکه یکی از برادر یاخواهر موجود باشند اولاد برادر وخواهر مطلقا ارث نمیبرد و بانبودن انها اولاد انها بجای پدر یامادرند وسهم اورا میبرند چه باانحصار وارث بانها چه بااجتماع باجدّ وجده پس اولاد برادر وخواهر مادری بالسویه قسمت کنند وابو بني یاابي للذکر مثل حظ الانثیین (فصل سیم) در طبقهٔ سیم وانها نیز دوطائفه اند طائفهٔ اولی عمو وعمه ودران یك مسئله است وآن عمو یاعمه باانفراد تمام مالرا میبرد و باتعدد بالسویه مالرا تقسیم میکنند و بااجتماع عمو باعمه باتعدد وانفراد مالرا للذکر مثل حظ الانثیین قسمت نمایند « طائفهٔ دویم » خالو وخاله ودرآن چهار مسئله است « اول » خالو یاخاله باانفراد تمام مالرا میبرند و باتعدد بالسویه قسمت کنند چنانچه بااجتماع خالو باخاله نیز بالسویه قسمت کنند « دویم » بااجتماع اعمام

بااخوال ثلث ازاخوال وتتمه ازاعمام است و بااجتماع یکي ازوزجین بااعمام یااخوال یاهردو زوج یازوجه نصیب اعلاے خود را میبرد « سیم » بانبودن اعمام وعمات یااخوال وخالات اولاد هر یك ازانها باشند بجای پدر یامادر میباشند وسهم انها را میبرند ومادامیکه یکنفر از اعمام و عمات موجود است اولاد انها ارث نمیبرند مکر دریك صورت که جمعشود ابن عم ابو بني باعموی پدری که تمام مال ازابن عم است « چهارم » بانبودن اعمام واخوال واولاد انها اعمام واخوال پدر یامادر بجای اعمام واخوال میت میباشند (مقصد دویم) درمیراث بسبب وآن دوچیزاست (اول) زوجیت ودر آن چند مسئله است « اول » بدانکه زوج ازمال زوجهٔ دائمه خود نصف مالرا میبرد اکر زوجه اولاد یااولاد اولاد نداشته باشد والاّ ربع میبرد چنانچه زوجه ازمال زوج دائمی خود ربع میبرد اکر زوج اولاد یااولاد اولاد نداشته باشد والاّ ثمن میبرد و با تعدد زوجات نصیب خودرا درهردو صورت بالسویه قسمت کنند « دویم » بدانکه فرق نیست درارث بردن زوجین مابین انکه هردو یایکي ازانها صغیره باشند یانه چنانچه فرقی نیست مابین انکه دخول بزوجه کرده باشد یانه « سیم » بدانکه زوج

از تمام مال زوجه ارث میبرد بخلاف زن چه ذات ولد باشد یانباشد
که از زمین خانه وزمین زراعت وامثال ان نمیبرد واز قیمت اعیان
عمارت واشجار میبرد واز تتمه اموال در عین انها باورثه شریك است
ومجرای آب چه قنات باشد چه غیر ان در حکم اراضی است مکر
چیزهائیکه دران کار کرده باشند ازآجر وغیره که مثل ابنیه است
ولکن ابیکه حین الموت درمجری موجوداست از منقولات است وآبهای
بعد ازان تابع مجرای ان است « چهارم » اکر کسی در حال مرض
زنیرا برای خود عقد کرده وهنوز باو دخول نکرده وبهمان مرض
مرد آن زن از مال شوهر نه ارث میبرد ونه مهر واکر دخول کرده
هردورا میبرد بخلاف مریضه که شوهر کرد وبهمان مرض مرد
که زوج ازاو ارث میبرد اکرچه باو دخول نکرده باشد « پنجم »
کذشت در باب طلاق که زن مادامیکه درعدّه رجعیه میباشد درحکم
زن است ارث میبرد وهم چنین بعکس ودرعدّه بائنه وبعد ازانقضاء
عدّه ولو رجعیه هیچکدام ازهم ارث نمیبرند مکر دریك صورت وآن
این است که مریض زن خودرا طلاق دهد وبهمان مرض بمیرد پس
تایکسال هلالي آن زن ارث میبرد ازشوهر بشرط انکه شوهر نکر[illegible]

باشد (دویم) ولاء است وآن درسه مقام است « اول » ولاء عتق
« دویم » ولاء ضامن جریره « سیم » ولاء امامت ودرآن تفصیلی
[illegible] ه ازوضع رساله خارج است بدانکه میراث کسیکه وارث
ندارد یابسبب موانع ارث ممنوع است ازارث بردن مال حضرت حجة
الله فی السموات والارضین امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد ودر
زمان غیبت انحضرت سلام الله علیه اختیار آن بدست حاکم شرع
جامع الشرایط است (مبحث دویم) درموانع ارث است وآن سه
چیزاست « اول » کفر بااسلام مورث بدانکه کافر ازمسلم ارث نمیبرد
وحاجب طبقات لاحقه نیز نمیشود پس مسلم اکرچه از طبقهٔ سیم باشد
ارث میبرد باوجود طبقات سابقه اکر تمام کافر باشند وکافر از کافر
ارث میبرد اکر هیچ وارث مسلم نداشته باشد وهم چنین مسلم ازمسلم
اکرچه باهم مختلف باشند در مذهب ودراینجا دومسئله است « اول »
اکر کافر مسلم شد بعد ازمردن مورث وپیش ازقسمت کردن
مال ارث خودرا میبرد « دویم » اکر مسلم مرتد شد بافطرت اسلام
بمجرد ارتداد مالش منتقل میشود بوارث مسلم او وزنش اززوجیت او
بیرون میرود بدون طلاق وباید عدّهٔ وفات بکیرد ازوقت ارتداد

وبحكم حاكم شرع اورا ميكشند ولكن اكر توبه كرد ومسلمان شد اقوى قبول توبهٔ اوست مابين خود وخدا وطاهر ميشود لكن مع ذلك واجب القتل است ومال وعيال او باو بر نميكردد بلى مالى را كه تازه كسب كند مالك ميشود بلكه عيالش را هم بعد از عدهٔ وفات بلكه در عده اكر بخواهد ميتواند تزويج كند چنانچه مرتد ملى را تكليف بتوبه ميكنند اكر توبه كرد مال وعيال او از اوست والا اورا ميكشند ومال او بقتل منتقل بوارث مسلم او ميشود واكر وارث مسلم ندارد مال امام عليه السلام است واما زن اكر مرتد شود اكرچه فطرى باشد اورا حبس ميكنند واوقات نماز ميزنند اورا تا مسلمان شود يا بميرد «دويم» از موانع ارث قتل است بدانكه اكر وارث مورث خودرا بغير حق عمداً بكشد از او ارث نميبرد بلكه اولياء مقتول اورا باذن حاكم شرع ميكشند چنانچه اكر خطاء نمود ومورث را كشت بايد ديهٔ كامله بدهد واز آن ديه ارث نميبرد بلكه خويشان ابويني يا پدري وزوجين ديه را ميبرند بر حسب طبقات واز غير ديه ارث ميبرد «سيم» از موانع رقيت است پس مملوك نه وارث ميشود نه مورث وميراث او از مولاى اوست والحمد لله رب العالمين

از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود هر كاه امريرا اراده كنى شش رقعهٔ كاغذ بكير ودر سه تاى انها بنويس بسم الله الرحمن الرحيم خيرةٌ من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانة افعل ودر سه تاى ديكر بنويس بسم الله الرحمن الرحيم خيرةٌ من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانة لا تفعل وبجاى فلان بن فلانه اسم خود ومادر خود را بنويسد پس ان رقعها را در زير مصلاى خود بكذار ودو ركعت نماز بكن چون فارغ شوى برو بسجده وصد مرتبه بكو استخير اللهَ برحمته خيرةً فى عافية پس درست بنشين وبكو اللهم خرلى واخترلى فى جميع امورى فى يسر منك وعافية پس دست بزن ورقعها را مشوش كن يعنى بيكديكر مخلوط كن ويك يك انها را بيرون اور اكر سه افعل پياپى درايد پس بكن ان كار را كه اراده كردهٔ واكر سه لا تفعل پياپى درايد مكن ان كار را واكر بعضى افعل باشد وبعضى لا تفعل تا پنج رقعه بيرون اور اكر افعل بيشتر است عمل كن واكر لا تفعل بيشتر است ترك كن وحاجت نيست به بيرون اوردن رقعهٔ ششم والله العالم

﴿ در فهرست کتاب ﴾

﴿ در فهرست کتاب ﴾

﴿در فهرست کتاب﴾

﴿در فهرست کتاب﴾

امیداست ازاخوان مؤمنین که ملاحظه این چند غلط را نموده بعداز تصحیح اخذ مسائل دینیه از این رساله شریفه نمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤	۱	فوموده	فرموده
۲۷	۷	غسله	غسل
٦٦	۱	بخوابد	بخواند
۷۰	۹	ندار	ندارد
۷۸	٥	نخواندن	بخواندن
۷۹	۱۰	وضرر دارد وضرر ندارد	ضرر دارد ضرر ندارد
۹۳	۱۱	درنمار	درنماز
۹٤	۷	وهم	اوهم
۱۰۱	۱۲	بکذارند	بکذراند
۱۰۳	٦	خلال کردن	خلال نکردن
۱۰۳	۱۲	بیندزاد	بیندازد
۱۰٤	۱۳	واواصیاء	واوصیاء
۱۰۸	۸	بعد از تیمم	و بعد از تیمم
۱۰۸	۸	واحوط	احوط
۱۱۷	۱	اکرنر	اکربز
۱٥٥	٦	هردر	هردو

بحمدالله تعالی وحسن توفیقه

(بانجام واتمام رسید طبع این رساله شریفه منتخب الرسائل که با کمال)
(اختصار ونهایت اقتصار دارای اصول دین وجامع فروع دین)
(مطلوب ومرغوب نزد عموم انام از خواص وعوام وکمال)
(دقت ونهایت مراقبت در تصحیح وتنقیح ان کردیده)
(انشاء الله تعالی مؤمنین شکرانه این نعمت را)
(از دعای خیر در حق بانیان وساعیان)
(کوتاهی نخواهند نمود والحمد لله)
(اولاً وآخراً وصلی الله)
(علی محمد وآله)
(الطاهرین) .